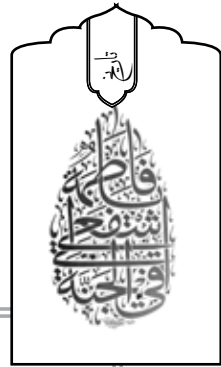




- ۱۲ وقایع ماه ذی القعدة الحرام  
 ۱۷ مراقبات ماه ذی القعدة الحرام



- ۳۰ الرضا من آل محمد (ص)  
 ۴۷ سیری در سیره رضوی  
 خانواده و روابط همسران  
 ۶۲ از دیدگاه حضرت امام رضا (ع)  
 ۷۴ نگین قم





مبلغان نامدار

نگاهی بر زندگینامه مؤسس حوزه علمیه قم ۱۳۸



- ۸۴ معاهدات و جنگ و صلح
- ۱۰۰ قرآن و جاودانگی ملت‌ها
- ۱۰۹ رویکرد قرآن به مسأله آرامش در مقایسه با سایر ادیان
- ۱۱۶ سوره حمد از نگاه مقدس اردبیلی<sup>(ره)</sup>



- ۱۲۶ نتیجه محاسبه نفس
- ۱۲۹ سقوط به جهنم به واسطه زبان

خواننده محترم؛ لطفاً به محض دریافت کتاب ماه زاد و نام خانوادگی، شهرستان و استان محل حضور خود و نام واحدی از هلال احمر را که در آن اقامه نماز می‌نمایید به شماره ۰۲۱۸۵۶۳۲۴۰۰ ارسال فرمایید.

### چرا زیارت امام هشتم<sup>(ع)</sup> افضل زیارات است؟

در میان روایاتی که درباره فضیلت زیارت امام هشتم، علی بن موسی الرضا(ع) وجود دارد، [۱] به روایاتی صحیح برمی خوریم که زیارت آن حضرت را افضل از زیارت امام حسین(ع) شمرده است. با مشاهده این روایات این سؤال به ذهن خطور می کند که با توجه به مقام والای سید الشهداء(ع) که تأکید فراوانی بر زیارت آن حضرت در مناسبت های مختلف حتی شب قدر شده و برای هر مناسبتی هم زیارت مخصوصی وارد شده، برتری زیارت امام هشتم(ع) بر زیارت امام حسین(ع) چه معنا و مفهومی دارد؟ آیا از این روایات «برتری نسبی» مورد نظر است؟ برای روشن شدن مسئله لازم است روایات مورد نظر را نقل کرده، مفاد آن ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و احتمالات مختلف را مد نظر قرار دهیم.

#### روایت اول

علی بن مهزیار از امام جواد(ع) نقل کرده که به امام عرض کردم: جُعِلْتُ فِدَاكَ! زیارة الرضا صلوات الله علیه افضل ام زیارة ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه؟ فرمود: «زیارة ابی افضل، و ذلك ان ابا عبد الله

صلوات الله عليه يزوره كل الناس و ابي صلوات الله عليه لا يزوره الا الخواص من الشيعة.» (كلینی، کافی: ج ۹، ص ۳۳۵، طبع دارالحدیث) علامه محمد تقی مجلسی برای حدیث سی و نه سند صحیح و پنج سند حسن سراغ دارد. (لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص ۵۴۸)

در این روایت امام ضمن بیان برتری زیارت امام رضا (ع) به منظور برطرف شدن هرگونه شبهه ای، دلیل این برتری را هم متذکر شده اند. گویا امام از سؤال شخصیتی مثل علی بن مهزیار در این خصوص به وجود شبهه ای در ذهن شیعیان پی برده، و به همین جهت دلیل برتری زیارت پدر بزرگوارشان، امام رضا (ع) را هم توضیح داده، و فرمودند: «برتری زیارت پدرم از زیارت امام حسین (ع) از آن رو است که امام حسین را همه مردم زیارت می کنند، ولی پدرم را جز خواص از شیعیان زیارت نمی کنند.»

### روایت دوم

مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ مِي گويد: از امام جواد (ع) درباره کسی که حج بجا آورده و خداوند او را برانجام حج و عمره اش یاری کرده بود، پرسیدم. او پس از فراغت از حج به زیارت پیامبر رفته و بر آن حضرت درود فرستاد و سپس شما را با معرفت زیارت کرد، می داند که شما حجت خدا بر مردم هستید. سپس به زیارت اباعبدالله الحسین (ع) رفت و به او سلام کرد، سپس به بغداد رفته و به موسی بن جعفر (ع) عرض سلام نمود. آن گاه به شهر و دیار خود بازگشت. در وقت حج بار دیگر خداوند حج خانه خود را به او ارزانی داشت. آیا حج دوباره او بعد از انجام حج واجب بهتر است یا این که به زیارت پدر شما علی بن موسی الرضا (ع) به خراسان رود؟

امام فرمود: «يَأْتِي خُرَّاسَانَ، فَيَسَلِّمُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ، وَ لَيْكُنْ ذَلِكَ فِي رَجَبٍ، وَ لَا يَنْبَغِي أَنْ تَفْعَلُوا هَذَا الْيَوْمَ؛ فَإِنَّ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكُمْ مِنَ السُّلْطَانِ شُنْعَةً؛ در ماه رجب به خراسان رفته و به علی بن موسی الرضا (ع) عرض سلام کند، بهتر است. البته امروزه بر شما شایسته نیست چنین کنید، زیرا بر من و شما از ناحیه حکومت زحمت ایجاد می شود.» (کافی: ج ۹، ص ۳۳۷)

در این روایت هم زیارت امام هشتم (ع) برتر از «زیارت مستحب خانه خدا» شمرده شده است. البته امام شریطی را که چنین زیارتی باعث شود حاکمان اهل سنت شیعیان را شناسایی کرده و آنان را آزار و اذیت کنند، استثنا کرده است.

### روایت سوم

امام کاظم (ع) در روایتی ضمن بیان فضیلت زیارت امام رضا (ع)، می‌افزاید: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، كَانَ عَلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ.....، ثُمَّ يَمْدُ الْمَضْمَارُ، فَيَقْعُدُ مَعَنَا مَنْ زَارَ قُبُورَ الْأَيْمَةِ، إِلَّا أَنْ أَعْلَاهُمْ دَرَجَةً وَأَقْرَبَهُمْ حَبْوَةً، زُوَّارَ قَبْرِ وَلَدِي عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وقتی روز قیامت شد، بر عرش الهی.....، سپس با میزانی سنجیده و هر که ائمه را زیارت کرده، با ما و کنار ما خواهد نشست، منتهی زائران قبر فرزندان علی. درود بر او باد. از نظر رتبه برتر و هدیه ای که دریافت می‌کنند، نزدیکتر به ما خواهند بود.» (همان: ص ۳۳۹)

از این سه حدیث تنها در حدیث اول به «ملاک برتری زیارت امام رضا (ع)» اشاره شده است.

از روایت نخست برمی‌آید که در زمان امام جواد (ع) همه مردم، حتی اهل سنت و جماعت هم به زیارت امام حسین (ع) می‌رفتند. این واقعیت نشان می‌دهد که امام حسین (ع) نزد همه مسلمانان عزیز و محترم بود. همه او را فرزند رسول خدا می‌دانستند که به دست جنایتکاران اموی در سرزمین کربلا مظلومانه به شهادت رسیده بود. همه در ماجرای کربلا نظر روشنی داشته و امام را بر حق می‌دانستند و کسی یزید را تبرئه نمی‌کرد. ولی امام رضا (ع) را نه تنها همه مسلمانان زیارت نمی‌کردند، بلکه همه شیعیان هم به زیارت آن حضرت نمی‌رفتند. بلکه تنها «خواص از شیعیان» به زیارت آن حضرت می‌رفتند. حضرت عبدالعظیم حسنی هم که به قصد زیارت امام حسین (ع) به محضر امام جواد (ع) مشرف شد تا اجازه بگیرد و خدا حافظی کند. اشک از دیدگان امام روان شد و فرمود: «زیارت کنندگان جدم حسین بسیارند، اما زائران پدرم بسیار اندک اند.»

## چند احتمال در معنای روایات

با توجه به آثار و پیامدهای گوناگون احتمالات مختلف در معنای این روایات، لازم است در آن‌ها تأمل کنیم تا معلوم شود که آیا برتری زیارت حضرت رضاع) مخصوص زمان و افراد خاصی از شیعیان است یا همگان در همه زمان‌ها می‌توانند با زیارت آن حضرت از آن بهره ببرند؟

۱. یک احتمال درباره برتری زیارت امام آن است که چون امام رضاع) در غربت و دور از وطن و نسبت به مکه و مدینه در سرزمینی دور افتاده به نام طوس به شهادت رسیده بود، سفر از سرزمین حجاز به طوس برای زیارت آن حضرت در آن زمان کار بسیار دشواری بود و تنها خواص از شیعیان رنج چنین سفری را به جان خریده و عازم طوس می‌شدند. هر کسی آمادگی تحمل چنین سفر مشقت‌آوری را نداشت، حتی عموم شیعیان. بدیهی است سفری که با رنج و مشقت، و هزینه فراوان انجام می‌شود حتماً با عشق و علاقه و باور عمیق همراه است و می‌تواند مصداق روایت نبوی باشد که فرمود: «افضل الاعمال احمرها» (مازندرانی، مولی صالح، شرح کافی: ج ۱۱، ص ۵۰)

بنا بر این احتمال، برتری زیارت امام رضاع) نسبی بوده و مربوط به کسانی بود که در حجاز یا عراق زندگی می‌کردند، نه نسبت به کسانی که مثلاً در نیشابور یا طوس زندگی می‌کردند و زیارت امام برای آنان کار آسانی بود. چنان‌که شیعیانی که در آن زمان، مثلاً از طوس به زیارت ائمه در مدینه یا عراق می‌رفتند، زیارت‌شان برتر از زیارت امام رضاع) بوده که به آسانی انجام می‌دادند. امروزه هم ملاک برتری زیارت آن است که برای آن زحمت و مشقت بیشتری کشیده شود. از این رو، نسبت به افراد مختلف در بلاد گوناگون متفاوت خواهد بود.

۲. احتمال دیگر آن است که چون زیارت امام حسین(ع) و ائمه دیگر با توجه به جایگاه آنان نزد عموم مسلمانان امری عادی و پسندیده بود و در زمان عباسیان هیچ‌گونه محظوری در پی نداشت. بلکه آنان با شعار انتقام و گرفتن حق فرزندان رسول خدا از بنی امیه به قدرت رسیدند، در حالی که زیارت امام رضاع) در زمان خلفای کینه توز عباسی در زمان

مأمون و حاکمان بعد از او امری عادی تلقی نمی شد. چه بسا در برخی از مقاطع به شناسایی شیعیان از سوی کارگزاران حکومت کمک می کرد. اگر زیارت امام موجبات مزاحمت از جانب حکومت عباسی را به دنبال داشت، چنان که در روایت دوم به چشم می خورد، بدیهی بود که تنها خواص از شیعیان به زیارت آن حضرت روند. در چنین شرایطی تشویق مردم به زیارت امام هشتم از جانب خود حضرت در زمان حیات شان، و از سوی امام جواد امری کاملاً منطقی و قابل درک است.

بنا بر این احتمال، ملاک برتری زیارت امامی بر زیارت امام دیگر دشواری هایی است که زائر به خاطر شرایط سیاسی زمان خود متحمل می گردد. در زمان عباسیان زیارت حضرت رضا(ع) برتر است، و در زمانی دیگر زیارت امامی دیگر؛ چنان که در شرایطی زیارت امامی برای عده ای برتر، ولی همان زیارت برای عده ای دیگر عادی خواهد بود. مثلاً در زمان حاکمیت حزب بعث در عراق زیارت امام حسین(ع) برای عراقی ها بسیار دشوار، ولی برای ایرانیانی که به عراق می رفتند عادی بود. یا در زمان حاکمیت وهابیان زیارت ائمه بقیع برای شیعیان عربستان سعودی بسیار دشوار و خطرناک، ولی برای دیگران عادی و بدون خطر است. پس برتری زیارت امام رضا در روایت امری نسبی بوده و مربوط به همه شرایط زمانی و نسبت به همگان نیست.

۳. شیعیان در طول تاریخ به فرقه های متعددی هم چون چهار امامی، شش امامی، هفت امامی و مانند آن، و به قول مجلسی سیزده فرقه تقسیم شدند. با این وصف شیعیان زیادی بودند که اساساً امام رضا(ع) را امام نمی دانستند تا به زیارت قبر مطهر او بروند. تنها شیعیانی که ایشان و فرزندان شان را امام می دانستند، به زیارت او می رفتند و آنان جز «شیعیان دوازده امامی» نبودند. کسانی که سخنان پیغمبر را نسبت به دوازده تن از جانشینان معصوم اش باور داشته و امام رضا(ع) را هشتمین آن ها می دانستند و تعداد اینان در زمان امام جواد(ع) زیاد نبود. در چنین شرایطی رفتن به زیارت امام رضا(ع) دلیل بر تشیع بشمار می رفت، آن هم تشیع اثنا عشری. یکی از علائم تشیع اثنا عشری زیارت قبر مطهر امام



هشتم(ع) بود. برتری زیارت مرقد امام هشتم می‌تواند به اعتبار «عقیده فردی» باشد که به زیارت مشرف می‌شود، یعنی شیعیان دوازده امامی؛ در برابر فرق دیگر اسلامی و شیعی.

بنا بر این احتمال، این فضیلت از آن شیعیان دوازده امامی است و مسلمانان و شیعیان دیگر از زیارت امام رضا(ع) چنین بهره‌ای ندارند. البته اختصاصی به زائران عصر حضور هم ندارد، زائران عصر غیبت تا روز قیامت از این فضیلت و پاداش بهره‌مند خواهند بود. در حقیقت برتری زیارت امام هشتم به خاطر آن است که زائران آن حضرت شیعیان اثنا عشری‌اند، چون مسلمانان و شیعیان غیر دوازده امامی معمولاً به زیارت امام رضا نمی‌روند. اگر هم عده‌ای با عقائد دیگر به زیارت حضرت بروند، بر اساس اعتقاد به امامت ایشان نیست.

۴. احتمال دیگر آن است که برتری زیارت حضرت رضا(ع) به اعتبار «تبلیغ و ترویج» از مرام و مکتبی باشد که در مقایسه با مکتب‌های دیگر، از آن به «اسلام ناب» یاد می‌شود. عمل کسی که با زیارت خود به تبلیغ از مذهبی می‌پردازد که از نظر امام جواد(ع) اسلام حقیقی است، عملی برتر از زیارت‌های دیگر است که دارای چنین بار معنایی نیستند. کسی که در زمان امام جواد(ع) به زیارت امام رضا(ع) می‌رود، در حقیقت در برابر فرق و مذاهب دیگر از تشیع اثنا عشری تبلیغ می‌کند. چنان‌که امروزه علاوه بر زیارت حضرت رضا، زیارت امام جواد، امام هادی و امام عسگری علیم السلام نیز همین معنا و مفهوم را دارد. در حالی که زیارت خانه خدا، رسول خدا و ائمه دیگر چنین معنا و مفهومی ندارد. تبلیغ از تشیع اثنا عشری ارزشی دارد که تبلیغ از مکتب‌های دیگر فاقد آن است. به همین نسبت پاداش بیشتری دارد.

بنا بر این احتمال، روایت منحصر به زائران حضرت رضا در عصر ائمه نیست و حکمی ثابت برای همیشه است. از آن جاکه زیارت حضرت رضا(ع) به معنای آن است که ایشان امام هشتم شیعیان است و فرزندان ایشان امامان بعدی‌اند تا امام دوازدهم، در حقیقت نفی فرق و مذاهب دیگر اسلامی است. اقدام به چنین عملی آن هم در زمان امام جواد(ع) با وجود

فرقه‌های گوناگون در میان مسلمانان و شیعیان بسیار حائز اهمیت بوده و تثبیت اعتقاد به تشیع اثناعشری بشمار می‌رفت. از این رو، زیارت آن حضرت را در آن مقطع افضل از زیارت خانه خدا، زیارت حرم نبوی و زیارت امام حسین (ع) شمردن کاملاً منطقی و قابل درک است. می‌توان گفت: روایاتی از این قبیل به یک معنا سیاسی و برای حفظ مکتب تشیع ائنا عشری بوده است، چنان‌که روایات فراوانی که برگزاری مجالس عزاداری و ذکر مصائب اهل بیت رسول خدا و دادن وعده پاداش فراوان برای آن راه کاری سیاسی برای حفظ مکتب دانسته اند. (امام خمینی، صحیفه امام، ج ۸، ص ۵۲۷-۵۲۹)

معنای این تحلیل این نیست که امروزه زیارت حضرت رضا (ع) افضل نباشد و این فضیلت مربوط به گذشته باشد، زیرا امروزه هم زیارت امام رضا و نوادگان معصوم آن حضرت، در حقیقت نماد اعتقاد به تشیع ائنا عشری و تبلیغ آن است. از این رو، زائران حرم رضوی باید بدانند، زیارت آنان از نقطه نظر اعتقادی در میان فرق و مذاهب اسلامی و شیعی چه معنا و مفهوم ارزشمندی دارد. از میان احتمالات چهارگانه فوق، دو احتمال اخیر اقوی به نظر می‌رسد.

## پی‌نوشت‌ها

[۱]. در روایات متعددی، زیارت امام هشتم (ع) برابر با ثواب هزار حج، و در صورت زیارت با معرفت ثواب یک میلیون حج، ثواب انفاق و جهاد در راه خدا قبل از فتح مکه، ثواب هفتاد شهیدی که در رکاب پیامبر جهاد کرده باشند، برخوردار از شفاعت امام در روز قیامت، ایمنی از آتش جهنم، ورود به بهشت، آموزش گناهان به هر میزان، دادرسی به هنگام گرفتاری در روز قیامت در پل صراط و دادگاه عدل الهی، و مانند آن شمرده شده است. (ر.ک: کلینی، کافی، ج ۹، باب فضل زیاره ابی الحسن الرضا، طبع دارالحدیث)

منبع: روزنامه جمهوری اسلامی، ورعی، سید جواد

ت  
ر

فاطمه بنت محمد  
عليها السلام  
العليه السلام  
العليه السلام

١٤٤٠

## وقایع ماه ذی القعدة الحرام

### اول ذی القعدة

#### ۱. ولادت حضرت معصومه علیها السلام

در این روز در سال ۱۷۳ هجری دخت گرامی موسی بن جعفر (ع)، حضرت فاطمه معصومه (س) به دنیا آمده است. (۱) مادر مکرمه آن حضرت جناب نجمه (س) مادر امام رضاع (ع) است. نام مبارکش فاطمه، لقب آن حضرت معصومه و در خانواده امام هفتم (ع) حضرت معصومه (س) را «فاطمه کبری» می خواندند. (۲)

#### ۲. جنگ بدر صغری

در این روز در سال ۴ هجری جنگ بدر صغری واقع شد، و به آن «بدرالموعد» و «بدر الثالثه» هم می گویند. (۳)

#### ۳. مرگ اشعث بن قیس

در شب اول ذی القعدة سال ۴۰ هجری اشعث بن قیس کندی به درکات جحیم شتافت. (۴) امام صادق (ع) می فرماید: «اشعث بن قیس در قتل امیرالمؤمنین (ع) شریک بود، و دخترش جعده امام مجتبی (ع) را مسموم

کرد، و محمد پسرش در قتل امام حسین (ع) شریک بود». (۵) اشعث در سال دهم هجرت با جمعی از قبیلۀ خود اسلام آورد، و بعد از پیامبر (ص) مرتد شد. ابوبکر او را دستگیر کرد و خواهر کورش را به شرط همسری به او داد. از این زن جعده و محمد به دنیا آمدند، که جعده قاتل امام حسن (ع) و محمد جزء لشکر عمر سعد در کربلا شد، و در دستگیری جناب مسلم بن عقیل (ع) نیز نقش بسزایی داشت. (۶) در روز عاشورا به سبب جسارتی که به حضرت امام حسین (ع) کرد هنگامی که برای قضای حاجت به کناری رفته بود، عقرب او را نیش زد و در حالی که عورتش پیدا بود به آتش جهنم وارد شد. (۷)

### نهم ذی القعدة

حضرت مسلم (ع) ۲۷ روز قبل از شهادتش در این روز از سال ۶۰ هجری نام‌های برای امام حسین (ع) نوشت و به آن حضرت خبر داد که ۱۸۰۰۰ نفر با او بیعت کرده‌اند. (۸)

### یازدهم ذی القعدة

#### ۱. ولادت امام رضا (ع)

در روزینجشنبه سال ۱۴۸ هجری امام رضا (ع) در مدینه به دنیا آمد. (۹) در ولادت آن حضرت ۱۱ ذی‌الحجه و ۱۱ ربیع‌الاول نیز ذکر شده است. (۱۰) پدر آن حضرت موسی بن جعفر (ع) و مادرشان ام‌البینین نجمه (س) (۱۱) است. نام مبارکشان علی است، و کنیه آن حضرت ابوالحسن است، و کنیه خاصشان ابوعلی است. (۱۲) سراج الله، نورالهدی، قره‌عین المؤمنین، مکیده الملحدین، کفو الملک، کافی الخلق، رب السریر، رثاب‌التدبیر (به معنای مصلح)، فاضل، صابر، وفی، صدیق و رضی دیگر القاب آن حضرت هستند. (۱۳) هنگامی که آن حضرت به دنیا آمد ایشان را در پارچه سفیدی پیچیده و به خدمت پدر بردند. آن حضرت در گوش راست حضرت رضا (ع) اذان و در گوش چپ اقامه فرمود، و آب فرات به کام مبارک آن حضرت ریخت و سپس او را به مادر مکرمه اش نجمه (س) برگردانیدند. (۱۴)

## روز بیستم سوّم ماه ذی القعدة

### ۱. شهادت امام رضاع

بنابر قولی در این روز در سال ۲۰۳ هجری حضرت رضاع(ع) به شهادت رسیدند. (۱۵)

### ۲. جنگ بنی قریظه

در این روز در سال ۴ هجری غزوه بنی قریظه به وقوع پیوست. مسلمانان ۳۰۰۰ نفر بودند و یک نفر به نام خَلاد بن سوید شهید شد. کفار ۹۰۰ نفر بودند که همه آن ها کشته شدند. (۱۶) بنابر قولی این جنگ در شوال به وقوع پیوسته است. (۱۷)

## روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة

### حرکت پیامبر(ص) از مدینه برای حجه الوداع

در این روز در سال ۱۰ هجری پیامبر(ص) با اصحاب از مدینه برای حجه الوداع و غدیر حرکت کردند. (۱۸) بعضی اقوال ۲۳ و بعضی ۲۵ ذی القعدة نقل کرده اند. (۱۹)

## روز آخر ماه ذی القعدة

### شهادت امام جواد(ع)

در این روز در سال ۲۲۰ هجری امام جواد(ع) به زهر معتصم به شهادت رسیدند، و هنگام شهادت از سن مبارکشان ۲۵ سال و سه ماه و ۱۲ روز گذشته بود. (۲۰) در شهادت آن حضرت ۵ ذی القعدة، ۱۱ ذی القعدة (۲۱)، ۵ ذی الحجه سال ۲۱۹ هجری (۲۲)، ۶ ذی الحجه (۲۳)، ۲۵ ذی الحجه هم گفته شده است. بعد از شهادت حضرت رضاع(ع) مأمون جواد الائمه(ع) را به بغداد طلبید و دخترش ام الفضل را به آن حضرت تزویج نمود. پس از مدتی که آن حضرت از سوء معاشرت مأمون بسیار ناراحت بودند برای حج به مکه تشریف بردند. سپس به مدینه رفتند و در آنجا بودند تا مأمون به درک واصل شد و معتصم برادر او خلیفه شد.

معتصم حسادت خاصی نسبت به آن حضرت داشت، و آن امام معصوم را به همراه ام الفضل به بغداد احضار کرد. آن حضرت در حضور اکابر شیعه و ثقات اصحاب خود در مدینه امام هادی (ع) را امام بعد خود معرفی کردند و ودایع امامت را تسلیم ایشان نمودند و در ۲۸ محرم سال ۲۲۰ وارد بغداد شدند. ام الفضل به تحریک عمویش معتصم و به قولی جعفر بن مأمون، امام (ع) را در سن ۲۵ سالگی مسموم کرد. (۲۴)

## تتمه ماه ذی القعدة

### صلح حدیبیه در سال ششم هجرت

در ماه ذی القعدة پیامبر (ص) برای اعمال عمره قصد مکه فرمودند. (۲۵) تعداد مسلمانان با آن حضرت ۱۲۲۰ یا ۴۰۰ نفر بودند، و برای قربانی ۷۰ شتر به همراه خود بردند.

آنان از مسجد شجره احرام بستند، و در یک منزلی مکه، در محلی به نام حدیبیه بر سر چاهی توقف نمودند. آب چاه به اندک زمانی تمام شد و چون به آن حضرت خبر دادند، به معجزه نبوت آب چاه آن قدر زیاد شد که مثل چشمه می جوشید.

کفار از حرکت با خبرگشته مانع ورود حضرت به مکه شدند. آن حضرت بیعتی دیگر به نام «بیعه رضوان» از اصحاب گرفتند. قرار شد آن حضرت سال بعد حج و عمره را قضا کنند و قراردادی بین مسلمین و کفار منعقد شد، که طبق شروطی تا ده سال جنگ بین آنان نباشد. گروهی از صحابه از این صلح دلتنگ شدند، عمر بن خطاب گفت: «در نبوت شک نکردم مانند روز حدیبیه» (۲۶)، به پیامبر (ص) می گفت: ما چگونه به این خواری گردن نهیم و به این مصالحه رضایت دهیم!!

حضرت فرمودند: من پیامبر خدایم و کاری جز به حکم خداوند نمی کنم. عمر گفت: تو به ماگفتی به زیارت کعبه می رویم و عمره انجام می دهیم، پس چه شد؟ پیامبر (ص) فرمود: آیاگفتم امسال این کار انجام می شود؟ عمر گفت: نه! فرمود: پس چرا مجادله می کنی!!؟

در بازگشت از حدیبیه سوره فتح بر آن حضرت نازل شد. (۲۷)

## پی نوشتها

1. طبقات ابن سعد: ج ۲ ص ۵۱. زندگانی حضرت معصومه علیها السلام و تاریخ قم: ص ۳۴. فاطمه بنت الامام موسی کاظم(ع): ص ۱۴.
2. بحار الانوار: ج ۴۸ ص ۲۸۸ - 303.
3. ناسخ التواریخ: جلد هجرت ص ۱۹۷. بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۸۲.
4. مستدرک علم رجال هجرت الحدیث: ج ۱ ص ۶۸۸.
5. بحار الانوار: ج ۴۲ ص ۲۲۸.
6. ریاحین الشریعه: ج ۳ ص ۵۹. مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۶۸۸.
7. بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۳۱۷.
8. نفس المهموم: ص ۸۴. وقایع الشهور: ص ۲۱۳.
9. اعلام الوری: ج ۲ ص ۴۰. جلاء العیون: ص ۵۴۴. فیض العلام: ص ۹۰. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۱۰.
10. فیض العلام: ص ۱۱۹. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۳۰۴.
11. اعلام الوری: ج ۲ ص ۴۰. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۱۰. ارشاد: ج ۲ ص ۲۴۶.
12. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۱۰.
13. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۱۰.
14. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۹.
15. مسار الشیعه: ص ۱۶. العدد القویه: ص ۲۷۵. فیض العلام: ص ۹۷.
16. الموسوعه الكبرى فی غزوات النبی الاعظم صلی الله علیه و اله: ج ۳ ص ۱۹۲.
17. بحار الانوار: ج ۱۹ ص ۱۷۰.
18. کافی: ج ۴ ص ۲۴۸.
19. الغدیر: ج ۱ ص ۹. قلاند النحور: ج شوال، ص ۲۷۲.
20. ارشاد: ج ۲ ص ۲۹۵. اعلام الوری: ج ۲ ص ۱۰۶. توضیح المقاصد: ص ۲۹. کشف الغمه: ج ۲ ص ۳۷. اصول کافی: ج ۲ ص ۵۴۱. فیض العلام: ص ۱۰۳. بحار الانوار: ج ۵۰ ص ۸ - 10. قلاند النحور: ج ذی القعدة، ص ۲۷۹.
21. بحار الانوار: ج ۵۰ ص ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷.
22. تتمه المنتهی: ص ۳۰۰.
23. شرح احقاق الحق: ج ۱۲ ص ۴۱۴ - 416.
24. خلاصه ای از قلاند النحور: ج ذی القعدة، ص ۲۷۹.
25. استیعاب: ج ۴ ص ۱۹۱۷.
26. التعجب (کراچی): ص ۵۹.
27. منتهی الامال: ج ۱ ص ۷۶. بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۱۷ - ۳۱۶.



## مراقبات ماه ذی القعدة الحرام

مرحوم آیت الحق میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

### احترام این ماه

این ماه اولین ماه از ماه‌های حرام است که جنگ با کفار در آن ماه‌ها حرام می‌باشد. و انسان از این مطلب حکم جنگیدن و مخالفت با خدا را می‌فهمد. بنابراین، ای نفس! بکوش در این ماه‌ها دل و بدنت را بیشتر از سایر ماه‌ها حفظ نموده، کاری بر خلاف احکام الهی انجام نداده و حتی از بلايا و مصیبت‌هایی که ناشی از قضای اوست راضی باشی. چون این، ماه حرامی است که احترام آن، بخاطر این که خدای متعال جنگیدن با کفار را در آن ممنوع نموده، بیش از سایر ماه‌هاست. بنابراین باید با طاعت از خدا و بالا بردن رضایت خود از او احترام این ماه را حفظ نمایی و اگر از شرافت رضایت او اطلاع داشتی، در راه بدست آوردن آن از بذل جان هم دریغ نمی‌کردی.

### توبه ای منقول از پیامبر اکرم (ص) و فضیلت توبه و استغفار

برای بدست آوردن طاعت خدا در این ماه قبل از هر چیزی از تمام مسائلی که قبلا گرفتار آن بودی توبه کن؛ توبه ای صادقانه.

از رسول خدا (ص) روایت شده است که در روز یکشنبه ماه ذی القعدة فرمود: مردم! کدامیک از شما می‌خواهید توبه کنید؟

راوی می‌گوید: گفتیم: رسول خدا! همه ما می‌خواهیم توبه کنیم.  
حضرت فرمودند: غسل کرده، وضو گرفته و چهار رکعت نماز بجا آورید. در هر رکعت یک بار «فاتحه الكتاب»، سه بار «قل هو الله احد» و یک بار «معوذتین» (قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق) بخوانید. آنگاه هفتاد بار استغفار نموده و در پایان «لا حول و لا قوه الا بالله» بگویید. سپس بگویید: یا عزیز! یا غفار! اغفر لی ذنوبی و ذنوب جمیع المؤمنین و المؤمنات فانه لا یغفر الذنوب الا انت (ای عزیز! ای بخشاینده! گناهان من و گناهان تمام مردان و زنان مؤمن را ببخش که جز تو کسی گناهان را نمی‌بخشد.)

آنگاه فرمود: دحو الارض چیست و چه روزی می‌باشد بنده ای از امت من چنین عملی را انجام نمی‌دهد، مگر این که از آسمان به او ندا می‌رسد: بنده خدا! عمل را از نو شروع کن که توبه تو قبول، و گناهانت بخشیده شد.

فرشته دیگر از زیر عرش ندا می‌کند: ای بنده! مبارک باد بر تو و بر خانواده و خاندانت. منادی دیگری صدا می‌زند: در روز قیامت، دشمنانت را از تو راضی می‌نمایند. فرشته دیگری ندا می‌کند: ای بنده! با ایمان از دنیا می‌روی. دینت از تو گرفته نشده و قبر تو وسیع و نورانی خواهد شد.

منادی دیگری صدا می‌زند: پدر و مادر تو و خاندانت بخشیده شده و در دنیا و آخرت خوش رزق خواهی بود. جبرئیل ندا می‌کند: من با فرشته مرگ پیش تو آمده و به او دستور می‌دهم که با تو خوش رفتار بوده، بخاطر مرگ آسبیبی به تو نرسانیده و بنرمی روح را از بدنت خارج نماید. گفتیم: رسول خدا! اگر کسی در زمان دیگری چنین بگوید چطور؟ فرمودند: چیزهایی را که گفتیم برای او نیز خواهد بود. جبرئیل این مطالب را در شب معراج به من گفت.

امام باقر(ع) فرمودند: «خداوند از توبه بنده خود بیش از شخصی که در شب دراز و بسیار تارک مرکب سواری و آذوقه خود را گم کرده و سپس پیدا کند، خوشحال می‌شود.»

و نیز از امیرالمؤمنین(ع) روایت شده است که: «به شخصی که در حضور حضرت گفت: استغفر الله، فرمودند: مادرت به عزایت بنشیند. می‌دانی

- استغفار چیست؟ استغفار درجه بلند مرتبگان بوده و شش شرط دارد:
- اول: پشیمانی از گذشته.
  - دوم: تصمیم‌گیری که هیچگاه آن را انجام ندهی.
  - سوم: این که حقوق تمام مخلوقات را ادا کرده تا جایی که خداوند را سبکبار دیدار نمایی.
  - چهارم: تمام واجباتی را که ضایع کرده ای جبران نمایی.
  - پنجم: گوشتی را که از مال حرام روئیده یا اندوه ذوب کرده تا پوست به استخوان بچسبد و گوشت جدیدی بوجود آید.
  - ششم: رنج فرمانبرداری را به جسم بچشانی، همانگونه که شیرینی گناه را به آن چشانیده‌ای. و در این هنگام بگو: استغفر الله».
- شرح حقیقت توبه و چیزهایی را که باید از آن توبه کرد در جای خود آمده، و اینجا همین مقدار بیان کافی است.

### روزه ماه‌های حرام

درباره خصوصیات ماه‌های حرام از شیخ مفید(ره) روایت شده است که رسول خدا(ص) فرمودند: «کسی که سه روز از ماه حرام، پنجشنبه، جمعه، و شنبه را روزه بگیرد خداوند عبادت یک سال را برای او می‌نویسد». و در روایت دیگری آمده است که: «عبادت نهصد سال که روزهای آن را با روزه و شب‌هایش را در عبادت گذرانده است» برای او نوشته می‌شود.

این روایت با روایتی که درباره روزه سه روز در هر ماه، دو پنجشنبه و یک چهارشنبه وارد شده، منافاتی ندارد. و اگر دو پنجشنبه و یک چهارشنبه و جمعه را روزه بگیرد، بعید نیست که برای عمل به هر دو روایت کافی باشد.

### شب مبارك نیمه ذی قعدة (شب پانزدهم)

از کارهای مهم این ماه عمل شب نیمه آن است: سرور ما (قدس سره) در «اقبال» از «احمد بن جعفر بن شاذان» روایت کرده است که گفت: از پیامبر(ص) روایت شده است که: «شب پانزدهم ذی القعدة شب مبارکی است. خداوند در آن با رحمت به بندگان مؤمنش می‌نگرد. پاداش کسی

که در آن با عمل از خداوند فرمانبرداری کند، مانند پاداش صد روزه دار ملازم مسجد که باندازه يك چشم بهم زدن نیز نافرمانی خدا را ننموده اند، می باشد.» بنابراین انسان باید در نیمه شب مشغول به طاعت خداوند شده و به دعا و نماز بپردازد. زیرا روایت شده است: «کسی در این شب چیزی از خدا نمی خواهد مگر این که به او عنایت می فرماید.»

اگر انسان به کسی چنین وعده هایی بدهد، بی تفاوت از کنار این وعده ها نخواهد گذشت. بخصوص اگر بداند که او می تواند به وعده های خود عمل نماید. و همین که احتمال توانایی بر انجام وعده های او را بدهد برای عمل کردن به دستورات او کافی است. زیرا پاداش خیلی بزرگ است؛ پاداشی چون پاداش صد ملازم مسجد که در عمر خود حتی در يك چشم بهم زدن نیز نافرمانی خدا را ننموده اید. این پاداش قابل مقایسه با هیچیک از سعادت ها، دارایی ها و شادی های دنیا نیست. و وقتی که سود زیاد باشد، گر چه احتمال آن ضعیف هم باشد عقل حکم به انجام آن عمل برای رسیدن به آن سود می کند. که در اینجا احتمال سود ضعیف هم نیست. زیرا «اخبار تسامح» در دلیل اعمال مستحبی سند این روایت را معتبر گردانیده و احتمال آن قوی می شود. به رغبت و اشتیاق خود برای بدست آوردن کالاهای این دنیای پستی که بقائی نداشته، با تلخیهای فراوان همراه و مانع رسیدن نور است بنگر و ببین برای رسیدن به آن و اندوختن آن با احتمال ضعیفی وطن، آسایش و خانواده را ترك و به مسافرت می روی. بیابانهای وسیع را در نور دیده، دریاها را زیر پا گذاشته و از جنگلها عبور می کنی و نهایت آرزوی تو این است که مثلاً از این سفرها به هزار دینار برسی. در حالی که احتمال می دهی به آرزوی خود نرسیده و حتی مال، جان و آبرویت بخطر افتاده و با با مرگ دست و پنجه نرم کنی ولی باز هم حاضر نیستی از هدف خود دست برداشته و با این عذرها از جدیت و تلاش دست برداری.

پس با توجه به این که نعمت های آخرت پایدار و بدون هیچ رنجی است و با این گونه اعمال بطور یقین می توان به آن رسید، چرا عمل نمی کنی. و اگر نقص در خود انسان باشد نیز می توان آن را رفع کرده و سپس به انجام

عمل پرداخت. آیا در این صورت بی تفاوتی در مقابل این پاداشها علتی جز ضعف ایمان یا بیماری قلب که ناشی از حب دنیا است، خواهد داشت.

### ویژگی طاعت و عبادت این شب

طاعت و عبادت، در این شب از این جهت که مشهور نبوده و مردم کمتر، در آن به طاعت خدا مشغول می‌گردند، آن را از سایر شبهای مشهور ممتاز می‌گرداند. که این مطلب نزد اهل مراقبت مهم است. زیرا توجه، در زمان غفلت عموم، از مراقبات مهم و باعث سرعت اجابت است. و نیز اعمال نزد خداوند بزرگتر و به قبول نزدیکتر و اجر بیشتری دارد. پس با تمام جدیت و اشتیاق برای اجابت دعوت منادی به کرامت خدای متعال اقدام نموده، فرصت را غنیمت شمارو از خواب برخیز. چون بزودی مصیبت مرگ سراغت می‌آید که بعد از آن نمی‌توانی ذره‌ای از این منافع بزرگ را بدست آوری. هنگام دیدن فرشته مرگ بیدار شده و یک سال مهلت می‌خواهی ولی می‌گویند سال‌های زیادی را از دست دادی.

می‌گویی: یک روز؛ می‌گویند: روزهای زیادی را سپری کردی. به یک ساعت راضی می‌شوی ولی این فرصت را به تو نمی‌دهد. و با افسوس زیاد بخاطر از دست دادن ایام فرصت و زمان مهلت می‌گیری. چه افسوس سخت و چه اندوه جانکاهی!

### اعمال روز بیست و پنجم، روز «دحوالارض»

کار مهم در این ماه آگاهی از نعمتهایی است که خداوند در روز «دحوالارض؛ گسترش زمین» به بشر ارزانی داشته است. زیرا آگاهی از نعمت و کم و کیف آن اولین مرتبه شکر است. همانگونه که در روایات بر این مطلب تصریح و در علم اخلاق ثابت شده است.

در روایات زیادی آمده است که در بیست و پنجم ذی القعدة کعبه نصب گردیده، زمین گسترده شده، آدم پایین آمده، خلیل و عیسی (علیهما السلام) متولد شدند و رحمت پخش شده است.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است که فرمودند: «اولین رحمتی که از

آسمان به زمین نازل شد، در بیست و پنجم ذی القعدة بود. کسی که این روز را روزه داشته و شیش را به عبادت بایستد، عبادت صد سال راکه روزش را روزه و شیش را در عبادت باشد، خواهد داشت. هرگروهی که در این روز برای ذکر پروردگار بزرگشان گرد هم آیند، پراکنده نمی گردند مگر این که خواسته آنان داده می شود. در این روز يك ميليون رحمت نازل می شود که نود و نه هزار تاي آن برای روزه داران این روز و عبادت کنندگان این شب خواهد بود.»

### دو رکعت نماز در این روز

روایت شده است: پیش از ظهر، دو رکعت نماز با يك بار حمد و پنج بار شمس و ضحی خوانده و بعد از سلام بگوید: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم و دعا کرده و بگوید: یا مقیل العشرات! اءقلنی عثرتی. یا مجیب الدعوات! اء جب دعوتی. یا سامع الاصوات اسمع صوتی و ارحمنی و تجاوز عن سیناتی و ما عندی، یا ذالجلال و الاکرام!  
نیز مستحب است دعایی راکه اول آن «یا داعی الکعبه» است بخواند.

### نعمت نصب کعبه و گسترش زمین

نعمت نصب کعبه و گسترش زمین شکلی دارد و ماهیتی. شکل ظاهری آن همانگونه که در «اقبال» به آن اشاره شده این است که خدای متعال در این روز زمین را برای سکونت و زندگی انسان ها آفرید و از رحمتی که در این روز نازل گردید، زمین و نعمت های آن حتی بدن و روزی ما بوجود آمد. بنابراین تمام نعمت ها از هر جنس، نوع و صفت، که کسی قادر به شمارش آن نیست، در این روز فرود آمده و پخش شده است.

بنابراین لازم است بنده ای که مراقب مولایش بوده و در پی شکر نعمت های اوست، درباره نعمت هایی که از آن آگاهی داشته و با آفرینش زمین و آنچه در آن است از آن بهره مند گردیده، بیندیشد. مثلاً از نعمت های خداوند متعال در بدن خود شروع نماید که با فراوانی و لطافت آن قطعاً نمی تواند تمام آن نعمت ها را درك کند که برای توضیح بیشتر می توان به علم تشریح پزشکی مراجعه نمود.

در کتاب جدیدی از یکی از نویسندگان اروپایی عکس‌هایی دیدم که پوشش عضوی را با عضو دیگر و رگ‌ها و مویرگ‌ها را با رنگ‌های مختلف و مدارها، رگ‌ها و اجزای دیگر بدن را نشان می‌داد بگونه‌ای که انسان و حتی پزشک به شگفت می‌آید که چگونه تمام این‌ها بطور مستقیم یا غیر مستقیم در سلامتی آن عضو و بطور غیرمستقیم در سلامتی مزاج انسان مؤثرند. و بالاخره نعمت‌هایی که با حس درک می‌شوند بالغ بر چند میلیون هستند. و از اینجا می‌توانیم بفهمیم نعمت‌های غیر محسوس بیش از نعمت‌های محسوس است.

این‌گونه‌ای از نعمت‌های بدنی است که انواع دیگری نیز دارد که شاید تعداد آن بیشتر و عجیب‌تر از این باشد. از جمله نعمت‌ها نیروهایی نامرئی است که در این اجزاء با تکثیر، تحریک، شکل دادن، تغذیه، رشد، هضم، دفع و... فعالیت می‌کنند. و هرکدام علامت و آثار خاص خود را دارند. یکی دیگر از نعمت‌ها وجود ملکوتی این نیروها، قوایی که از آن‌ها تبعیت نموده، کارکرد و تأثیر آن بر کار نیروهای نامرئی که به شرایط زمانی، مکانی، وضعیت جسمی و روحی و سایر شرایط خارجی بستگی دارد، می‌باشد؛ که هیچکس قادر به شمارش عناوین این‌گونه نعمت‌ها نمی‌باشد، مگر خدا یا کسی که از جانب او از آن مطلع شده باشد؛ چه رسد به شمارش تک‌تک آن. و اگر انسان شکل ارتباط عوالم با یکدیگر را بفهمد، بروشنی می‌یابد که تمام این عوالم در سلامتی کامل هر کدام از اعضای بدن و حتی هر جزء از اجزای آن عضو، نقش دارند؛ و می‌فهمد که خداوند متعال برای اعطای یک نعمت بظاهر جزئی به او این همه مقدمات را ایجاد نموده است.

آنگاه اگر درباره نعمت‌های خارجی از قبیل خوردنی، نوشیدنی، لباس، چیزهایی که در آن دخل و تصرف می‌کند و حواس ظاهری و باطنی که در عوالم مختلف هستند اندیشه نماید، فرموده خداوند: «قادر به شمارش کامل نعمت‌های خدا نیستید» و «لشکریان پروردگارت را بجز خود او کسی نمی‌داند.» را بهتر درک می‌کند.

یکی از عالم‌هایی که انسان با نیروی خیال در آن دخل و تصرفات جزئی دارد عالم مثال است که بشر توانایی فهم و وگسترده‌گی آن را ندارد. چه رسد

به دخل و تصرفاتی که با عقل محیط خود در تمام این عالم‌ها، می‌نماید. ای مسکین! تو کجا و فهم تفصیلی یکی از اموریکی از عالم‌هایی که عقل تو در آن دخل و تصرف می‌کند کجا. به این نعمت‌ها بنگر و خود قضاوت کن که چگونه باید شکر این نعمت‌ها را بجا آوری.

تازه این‌ها ظاهر نعمت‌هایی است که آفریننده زمین باگسترش زمین به تو عنایت نموده است و اگر درباره عطایای مالک دنیا و آخرت که با آفریدن زمین به تو عنایت نموده، اندیشه کرده و آن را کاملاً درک کنی، شگفتیت افزون خواهد شد.

در این مورد باختصار می‌توان گفت: آنچه اهل حق و مکاشفه دریافته و روایات اهل بیت و وحی (علیهم السلام) به آن اشاره دارد این است که خدای متعال آدم را آفریده و او را در عالم مثال قرار داد؛ عالمی که در بعضی از روایات از آن به بهشت و در بعضی دیگر به شهر «جابلقا» تعبیر شده است. و این همان بهشت آدم است که از آن به زمین فرود آمده، تا با عبور از این دنیا از نعمت‌های مثالی، که در عالم برزخ برای او آماده شده بهره برداری کند؛ که این عالم در برابر بهشت آدم بوده و «جابلسا» نامیده می‌شود؛ و نیز به این جهت فرود آمد که در عالم آخرت و در بهشت‌های جاوید از نعمت‌هایی که برای او مهیا شده، استفاده نماید. و اگر آدم به این دنیا نمی‌آمد، هیچگاه به نعمت‌های سرای آخرت نمی‌رسید؛ و تمام نعمت‌هایی که خداوند به پیامبران، جانشینان آنان، اولیا و مؤمنین وعده داده است از فواید سفر به این عالم بوده و این عالم ایستگاهی از ایستگاه‌های سفر آخرت می‌باشد. حتی از یک جهت منشاء و سرچشمه نعمت‌های آن است. بهمین جهت نیز در روایات «مزرعه آخرت» نامیده شده است. و شاید این آیه قرآن نیز به همین مطلب اشاره داشته باشد: «این همان چیزی است که قبلاً روزی ما بوده و اکنون مانند آن روزی ما شده است.»

بنابراین تمام نعمت‌های جاوید و فناپذیر که قابل مقایسه با نعمت‌های این دنیای پست نمی‌باشد - و خالق آن از هنگام آفرینش دنیا هیچگاه به آن نظر نکرده و آن را برای بندگانش انتخاب ننموده و سرای پاداش نیست - منشاء و سرچشمه آن همین عالم دنیا است. بنابراین عارف مراقب در روز



«دحوالارض؛ گسترش زمین» بر خود لازم می‌بیند که در مقابل تمام این نعمت‌ها شکرگزاری نماید.

و در این هنگام بخوبی می‌یابد که نمی‌تواند حق مقدار کمی از اجزای گوشه کوچکی از آن را ادا نماید؛ گرچه تمام عابدین شاکر را به کمک طلبیده و تا ابد مشغول شکرگزاری گردند. نه باین جهت که شکر این نعمت‌ها نیز از نعمت‌های خدا بوده و بر آن نیز شکری واجب است، بلکه بخاطر بزرگی، فراوانی، ظرافت و دیده نشدن آن نعمت‌هاست. و آنگاه که بنده به این شناخت رسیده و نعمت‌های الهی را قدر شناخت، نشانه‌کسانی را که بخوبی ناتوانی و کوتاهی خود را در شکرگزاری خدای متعال فهمیده اند پیدا کرده و خجالت می‌کشد کوشش خود را - هر مقدار که باشد - شکرگزاری بدانند. و می‌فهمد که خداوند با قبول این شکرگزاری کم و ناچیز این نعمت‌ها چه منتی بر او دارد. و خداوند متعال را برای این انجام دادن این شکرگزاری، سپاس می‌گوید. و معنی شکور (بسیار شکرگزار) را که از نام‌های خداوند است، تا اندازه‌ای می‌فهمد. گرچه شناخت کنه نام‌های خداوند متعال محال است.

از بزرگترین نعمت‌های این روز این است که کعبه را خانه خود قرار داده و اجازه داده است که مردم آن را زیارت نموده و با پاداش و رضایت فراوان این عمل را از آنان می‌پذیرد. و این نهایت لطف، مهربانی و کرم است. آنگاه که انسان با چشم باز در معانی اعمال حج تاءمل نماید به لطف بزرگ خدا پی می‌برد. و بالاتر از این، می‌یابد که او تا چه اندازه دوست دارد که دست عنایت خود را روی سر مؤمنین نگهدارد. نیز نهایت عنایت او در جذب آنان به در خود و دعوت آنان به نزدیکی و پناه خود را درک کرده و قدر نعمت وجود این پیامبر بزرگوار را که بواسطه آن ما را به این عالم‌های گرانقدر هدایت نموده و ما را از اسرار آن آگاه نموده، و این دل‌های مرده را با نور ایمان حیات بخشیده و گمراهی آن را با نور یقین تبدیل به هدایت نموده، خواهد دانست.

بطور اختصار درباره نعمت نصب کعبه می‌توان گفت: خداوند متعال انسان را از خاک آفریده و او را به دیدار و پناه خود دعوت نمود. نزدیکی و پناه او نیز مخصوص بلند مرتبگان و افراد با معنویت است. و به جهت

این که انسان در اوایل کار، به جهت فرو رفتن در تاریکی های عالم طبیعت و اسارت در کره خاکی و میان آب و گل، به این عالم های عالی دسترسی ندارد، خداوند، عالم او را با ایجاد مکانی آباد کرده و آن را خانه خود نامید. و آن را زیارتگاه زائرانش و طالبین حضرتش قرار داد تا برگرد آن چرخیده، زیارتش کرده، به مقتضای حال خود با پروردگارشان مأمون شده و با این امور آماده عالم های قدس و نزدیک شدن به خدا گردند. برای این زیارت نیز عبادتهایی مقرر فرموده که تمامی آنان باعث پرواز از عالم خاکی به عالم ملکوت، جبروت و لاهوت است. بعبارت دیگر این عبادتها عبادت کننده را آماده زیارت کعبه حقیقی می نماید که درباره آن در روایت آمده است: «زمین و آسمانم گنجایش من را ندارد بلکه قلب بنده مؤمنم گنجایش مرا دارد». بعبارت دیگر این عبادات باعث شناخت نفس می شود که شناخت پروردگارا در بر دارد. همانگونه که در مناجات شعبانیه به آن اشاره شده است: «چشم قلب های ما را با نگاه آن به خودت روشن فرما تا دیدگان قلبها حجاب های نوری را پاره کرده و آنگاه به معدن بزرگی رسیده و روح های ما به پاکی گرانقدرت آویزان گردد.»

انسان بخاطر حجابهای تاریکی و نوری نمی تواند به معدن بزرگی برسد. حجابهای تاریکی همان عالم طبیعت است که آنرا دیده و حس می کنیم البته بعضی از عالم های مثال نیز به حجاب های تاریکی ملحق می شوند. حجاب های نوری نیز از آنجا شروع می شود که انسان با واگذاشتن ماده و شکل از عالم طبیعت ترقی، نفس خود را مجرد از این دو دیده، نفس و حقیقت او بدون پوسته ماده و شکل برای او آشکار شده و نفس خود را امر بزرگی ببیند. و با بقای حجابهای نوری در معارف کشفی بر او گشوده می شود و آنگاه باندازه ای که این حجابها کنار رفته و در عوالم نوری اندیشه نماید، علم به مبدء، معاد و حقایق مقامات دینی که در این آیه آمده است: «و کسی که به خداوند، فرشتگان، کتابها و پیامبران او و روز قیامت ایمان آورد...» برای او منکشف می شود. تا جایی که دیدگان دلها حجاب های نوری را پاره کرده و به معدن بزرگی برسد؛ و در این هنگام به مقام قرب رسیده، و با مشاهده جلوه های نامها و صفات خداوند

رستگار شده و از زائرین و پناه داده شده‌های او محسوب می‌گردد. و خلاصه خداوند با لطف خود برای اهل این عالم خانه‌ای همجنس عالم خودشان قرار داده تا از فیض زیارتش محروم نمانده و برای این خانه نیز عباداتی را مقرر داشته که باعث آماده نمودن دیدارکننده و شایسته گرداندن او برای دیدار خانه حقیقی اش می‌گردد.

### بعضی از اسرار عبادات حج

در اینجا بد نیست به بعضی از اسرار عبادات حج که باعث رسیدن به زیارت حقیقی و باطنی شده و در روایات آل محمد - درود خدا بر همه آنان باد - آمده است، اشاره نماییم:

در ابتدا روایتی را که از امام زین العابدین (ع) درباره اسرار عبادت حج رسیده و در آن هدف اصلی از هر کدام از اعمال حج را برای شبلی (راوی حدیث که به حج رفته و اعمال آن را انجام داده بود) بیان نموده اند ذکر می‌کنیم: آن حضرت (ع) فرمودند: «اگر این اعمال را به این نیتها انجام نداده باشی گویا اصلاً آن را انجام نداده‌ای؛ فرود آمدن به میقات بنیت بیرون آمدن از گناهان و پوشیدن لباس طاعت، کندن لباس را بنیت در آمدن از ریا و نفاق، غسل را بنیت پاک شدن از خطاها و گناهان؛ پاکیزه شدن با داروی نظافت را بنیت توبه خالصانه برای خدا؛ محرم شدن را بنیت حرام داشتن آنچه خدا حرام کرده؛ پیمان بستن بر حج را بنیت شکستن تمام پیمانها بجز پیمان خدا، ورود به میقات بعد از محرم شدن بنیت زیارت خدا، نماز در این زمان را به نزدیک شدن به خدا، لبیک گفتن را بنیت سخن گفتن در راه طاعت خدا و نگهداری آن از هر گناهی، وارد شدن به حرم بنیت تحریم غیبت هر مسلمانی، دیدن خانه بنیت دیدن خانه خدا، قصد خدای سبحان، بریدن از غیر خدا و تلاش برای فرار بسوی خدا، لمس کردن حجرالاسود بنیت مضافه با خدا، توقف در مقام ابراهیم بنیت توقف در هر طاعت و انجام ندادن هیچ نافرمانی، و نماز در این مقام بنیت نماز ابراهیم خلیل (ع) - شاید این مطلب اشاره باشد به این که به نیت دوستی و رفاقت رسیده است - رفتن به چاه زمزم و نوشیدن از آن بنیت رفتن بر سر طاعت و چشم

پوشی از نافرمانی، راه رفتن بین صفا و مروه بنیت در میان ترس و امید بودن، رفتن به منی بقصد در امان گذاشتن مردم از زبان، قلب و دست؛ توقف در عرفه بنیت شناخت خدا و اطلاع او از باطن و دل، بالا رفتن از کوه رحمت بنیت اعتقاد این که خدا با هر مرد و زن مؤمنی مهربان است؛ رفتن به مزدلفه و جمع کردن سنگریزه بنیت از بین بردن هر نافرمانی و نادانی و بدست آوردن علم و عمل؛ رفتن به مشعر بنیت بوجود آوردن احسان و شعور اهل تقوی و ترس در دل، رسیدن به منی و سنگسار کردن جمره ها بنیت رسیدن به هدف و بر آورده شدن نیازها، تراشیدن سر بنیت پاک شدن از چرکها؛ خارج شدن از گناهان و جبران کارهای بدی که در حق دیگران انجام داده ای؛ ورود در مسجد خیف بنیت نترسیدن مگر از خدا و امیدوار نبودن جز به او، ذبح قربانی بنیت سر بریدن طمع و پیروی کردن از خلیل الرحمن در سر بریدن فرزندش؛ و بازگشت به مکه و طواف بنیت بازگشت به رحمت و فرمانبرداری خدا و نزدیک شدن به خدای متعال.

هدف اصلی از تشریح حج و سایر عبادات تقویت بعد روحانی است تا انسان با معنویت شده و از عالم جسم به عالم معنی ترقی نموده و شناخت خدا، دوستی و انس او را بدست آورد و در سرای کرامت او با اولیایش بسر برد. و بجهت اینکه تمام انسان ها بجز عده نادری قبل از بلوغ، بخاطر نداشتن عقل، علم و عمل بعد حیوانی آنان کامل شده و در زندگی، حیوانیت و شیطنت در آنان نیرومند و قوای عقلانی و معنوی آنان ضعیف می شود؛ بگونه ای که موجودی است که بجز حیوانیت چیزی نداشته و گویا سگ، خوک و شیطان بالفعل و انسان ضعیفی است بالقوه؛ لطف خدای متعال اقتضا نمود که آنان را بحال خود رها نکرده و پیامبرانی برای آنان فرستاده و برای آنان شریعتها، عبادات و اعمالی تشریح نماید تا آنان را از بعد جسمانی به بعد روحی، از گمراهی به هدایت، از حیوانیت به انسانیت، از تاریکی به نور و از دوری به نزدیکی بکشاند. در این راستا تکالیف و عباداتی برای آنان مقرر فرمود که بعضی از آن ها دراز بین بردن تاریکی ها و بعضی دیگر در جلب نور و بدست آوردن آن مؤثر است.

منبع: کتاب المراقبات، مرحوم آیت الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی (ره)  
مترجم: ابراهیم محدث بندرویگی

معارف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## الرضا من آل محمد (ص)

در این نوشتار برآنیم تا شعار «الرضا من آل محمد» را بررسی کنیم؛ شعاری که عباسیان با تکیه بر آن توانستند بسیاری از بنی هاشم و شیعیان آنان به ویژه ایرانیان را با خود همراه کرده و مدت‌ها چهره واقعی خود را در پشت آن پنهان سازند. این بررسی، در چهار محور الرضا در لغت عرب، الرضا در عرف مسلمانان در دو قرن نخست هجری، الرضا در دعوت عباسی و الرضا نزد دعوت شدگان تقدیم می‌گردد.

### الرضا در لغت عرب

الرضا اسم از رَضِيَ يَرْضِي است. الرضا مصدر است و به عنوان وصف و به معنای اسم مفعول می‌آید. گفته می‌شود: رجل رَضِيَ أَي مرضِيٌّ عنه: مرد پسندیده شده؛ رَضِيَ الشئُ، رَضِيَ بالشئِ ء و رَضِيَ عنه، فالشئُ ء مرضُوٌّ و مرضِيٌّ أَي اختاره و قنع به، یعنی آن را انتخاب کرد و به آن قانع شد، شئُ ء مورد پسند است.

در کاربرد الرضا، مفرد، مثنی و جمع و نیز مذکر و مؤنث یکسان است؛ گفته می‌شود: هو رَضِيٌّ، هم رَضِيٌّ. و نیز: رضيت الشئِ ء و ارتضيته، فهو مرضِيٌّ؛

آن چیز را پسندیدیم، پس آن پسندیده است. و رضیه لذلك الأمر فهو مرضو و مرضی: (۱) او را برای آن کار پسندید، پس او پسندیده است. در قرآن، در آیه ۱۰۰ سوره توبه آمده است: «لقد رضی الله عن المؤمنین» خداوند از مؤمنین راضی شده است و نیز در سوره مجادله آیه ۲۲: «و رضیت لكم الاسلام دیناً» اسلام را دین شما پسندیدیم و در سوره مائده آیه ۱۱۹: «رضی الله عنهم و رضوا عنه.»

### الرضا در عرف مسلمانان صدر اسلام

کسی که این کلمه را در متون اسلامی جستجو می‌کند، به این نکته برمی‌خورد که «الرضا» بیشتر در موارد اختلاف به کار برده می‌شده است؛ یعنی هر جا مسلمانان اختلاف می‌کرده‌اند، برای حل مشکل و رفع اختلاف «الرضا» پیشنهاد می‌شده است. از بررسی موارد کاربرد «الرضا» نتیجه گرفته می‌شود که «الرضا» یعنی «من اجتمعت علیه الامة: کسی که امت بر او گرد آیند.» پس می‌توان گفت که «الرضا» مترادف «الجماعة» است؛ الرضا یعنی کسی که گروه تصمیم‌گیرنده، یا اهل حل و عقد (خبرگان) یا اکثریت انتخاب‌کنندگان، او را انتخاب کرده و پسندیده باشند. خلاصه، «الرضا» یعنی «منتخب» و «برگزیده.» اینک نمونه‌ای چند از موارد کاربرد این کلمه را بررسی می‌کنیم:

پس از کشته شدن عثمان و فرار امویان از مدینه، مصریان به اهل مدینه گفتند: «انتم اهل الشوری و انتم تعتقدون الامامة فانظروا رجلاً تنصوبونه و نحن لكم تبع، فقال الجمهور: علی بن ابی طالب، نحن به راضون: شما اهل شورا هستید و امام را شما برمی‌گزینید. پس با مشورت، مردی را برگزینید که ما پیرو شما هستیم! پس عموم مردم گفتند: ما علی بن ابی طالب را برگزیدیم و به او راضی هستیم.» (۲)

پس از مرگ عثمان، اصحاب پیغمبر نزد علی (ع) رفتند و گفتند: این مرد کشته شد و مردم ناگزیر باید رهبری داشته باشند! علی (ع) فرمود: «أَو تَكُون شوری؟» قالوا: «انت لنا رضی» (۳) قال: «فالمسجد، إذا یکون عن رضی من الناس» (۴) فرمود: آیا شورا تشکیل شده است؟ گفتند: تو برگزیده ما هستی.

فرمود: پس (باید بیعت) در مسجد و با رضایت (انتخاب) مردم باشد. در همان واقعه، علی(ع) در پاسخ خواستاران بیعت فرمود: «ان کان لایّد من ذلك، ففي المسجد، فأَنْ بیعتی لا تكون خَفِیاً و لا تكون الاعن رضی المسلمین و فی ملأ و جماعة: (۵) اگر ناگزیر باید با من بیعت شود، باید در مسجد باشد. بیعت من پنهانی نیست و جز با رضایت مسلمانان و در جمع مردم انجام نمی شود.»

پس از اصرار مردم بر بیعت با علی(ع) و سپری شدن مهلت، علی(ع) بر منبر رفت و فرمود: «یا ایها الناس، عن ملأ و اذن، انّ هذا أمرکم لیس لأحد فیہ حق، الاّ من رضیتم و أمرتم، و قد افترقنا بالأمس علی أمر، فان شئتم، قعدت لکم، و الا فلا احد علی أحد: (۶) ای مردم، همه حاضرید و اجازه می دهید، این حکومت شما است و هیچ کس را در آن حقی نیست جز کسی را که شما برگزینید و امارت دهید. ما دیروز با توافق بر امری از هم جدا شدیم، اگر امروز باز بر رأی خود هستید، حکومت شما را عهده دار شوم، و اگر نیستید، هیچ کس را برد دیگری حقی نیست!»

در روزهای محاصره بیت عثمان، وی از علی(ع) خواست تا شورشیان را که قصد کشتن وی را داشتند برگرداند. علی(ع) پس از بررسی اوضاع به او نوشت: «الناس الی عدلک احوج منهم الی قتلک، و انی لأری قوماً لا یرضون الا بالرضا: (۷) مردم، به عدالت تو بیش از کشتنت نیازمندند، من گروهی را می بینم که جز به «الرضا» کسی که مورد قبول همه باشد رضایت نمی دهند.»

در همان واقعه، علی(ع) در پاسخ خواستاران بیعت فرمود: «لیس ذلك الیکم ائما هو لأهل الشوری و اهل بدر، فمن «رضی به» اهل الشوری و اهل بدر فهو الخلیفة: (۸) انتخاب خلیفه، حقّ شما نیست. این کار منحصر به اهل شورا و اصحاب بدر است، هر کس را که آن ها برگزیدند خلیفه است.» در مراسم بیعت با علی(ع)، «طلحه» ضمن سخنانی گفت: «... ان الله قد رضی لکم الشوری، فأذهب بها الهوی، قد تشاورنا «فرضینا» علیاً فبایعوه: (۹) ای مردم، خداوند شورا را برای شما پسندیده است و با آن خواسته دل را از بین برده است. ما مشورت کردیم و علی را برگزیدیم، با وی بیعت کنید!»



در جنگ جمل، طلحه به علی(ع) گفت: «فاعتزل هذا الأمر ونجعله شوری بین المسلمین، فأن «رضوا» بک، دخلتَ فیما دخله الناس. وان «رضوا» غیرک کنت رجلاً من المسلمین: (۱۰) از حکومت کناره بگیر تا آن را شورا قرار دهیم. اگر تو را برگزیدند، درکاری وارد شده ای که همه مسلمانان وارد شده اند، و اگر دیگری را انتخاب کردند، تو هم مردی از مسلمانان هستی!» کنایه از این که تو هم چون دیگران به انتخاب شورا راضی باش. پس از آن که معاویه به حکومت دست یافت، روزی بنی هاشم را گرد آورد و گفت: «ألا تحذثونی عن ادعائکم الخلافة دون قریش، بم تكون لکم؟ «أبالرضا» بکم؟ أم بالأجتماع علیکم دون القرابة؟ أم بالقرابة دون الجماعة؟ أم بهما جميعاً؟ فإن كان هذا الأمر «بالرضا» والجماعة، دون القرابة، فلا أرى القرابة أثبتت حقاً ولا أسست ملكاً، وان كان بالقرابة دون الجماعة و «الرضا» فما منع العباس عمّ النبی و وارثه و ساقی الحجیج و ضامن الأیتام أن یطلبها...، وان كانت الخلافة «بالرضا» والجماعة والقرابة جميعاً، فإن القرابة خصلة من خصال الأمامة، لا تكون الأمامة بها وحدها، و أنتم تدعونها بها وحدها، ولكننا نقول: أحق قریش بها من بسط الناس ایدیهم الیه بالبیعة، و نقلوا اقدامهم الیه للرغبة...: ای بنی هاشم، شما ادعا دارید که خلافت حق اختصاصی شما است و از آن دیگر قریشیان نیست. آیا درباره این ادعایان با من سخن نمی گوئید؟ به چه دلیل خلافت از آن شما است؟ آیا به دلیل رضایت (انتخاب) مردم و گرد آمدن آنان بر شما است (و به خویشاوندی نیست) یا به خویشاوندی است و نه به اجتماع مردم؟ یا به هر دو است (هم به رضایت و اجتماع مردم است و هم به خویشاوندی)؟ اگر حق خلافت به رضایت و اجتماع مردم است و به خویشاوندی نیست، که در این صورت خویشاوندی نه حقی را ثابت می کند و نه حکومتی را بنیان می گذارد! و اگر حق خلافت به خویشاوندی است و به گرد آمدن مردم و رضایت آنان نیست، پس چه چیزی عباس عموی پیامبر(ص)، و وارث او و ساقی حاجیان و سرپرست یتیمان و... را از مطالبه آن بازداشت؟ و اگر خلافت هم به رضایت و گرد آمدن مردم است و هم به خویشاوندی، در این صورت خویشاوندی یکی از شرایط امامت است و امامت تنها به

خویشاوندی نیست. شما تنها به سبب خویشاوندی ادعای خلافت دارید، ولی ما می‌گوییم که سزاوارترین قریش به خلافت کسی است که مردم با او بیعت کنند و با شوق به سوی او روند....»

ابن عباس در پاسخ معاویه گفت: «ندعی هذا الأمر بحق من لولا حقه لم تقعد مقعدك هذا، و نقول: كان ترك الناس أن يرضوا بنا و يجتمعوا علينا، حقاً ضيعوه و حظاً حرموه...» (۱۱) ما خلافت را به حق کسی (پیامبر ص) ادعا می‌کنیم که اگر حق او نبود، اکنون تو بر این جایگاه ننشسته بودی، و می‌گوییم: این که مردم از انتخاب ما و گرد آمدن بر ما سرباز زدند، حقی بود که پایمال کردند و بهره ای بود که از آن محروم شدند....»

گفتنی است که در این متن، همه جا واژه «الرضا» مترادف واژه «الجماعة» آمده است.

آن گاه که «عبدالله بن زبیر» از «محمد بن حنفیه» و «عبدالله بن عباس» خواست تا با او بیعت کنند، در پاسخ گفتند: «انا لا نبایع الامن اجتمعت علیه الامة، فاذا اجتمعت عليك الامة بايعناك...» (۱۲) ما جز با کسی که امت بر او گرد آمده باشد، بیعت نمی‌کنیم. هرگاه امت بر تو گرد آمدند، با تو بیعت خواهیم کرد....»

پس از مرگ «یزید بن معاویه»، «سلم بن زیاد» (والی خراسان) سپاه خراسان را به بیعت با «منتخب» و «الرضا» فرا خواند: «... و دعا الناس الى البيعة على الرضا حتى يستقيم امر الناس على خليفة فبايعوه.» (۱۳)

پس از مرگ یزید بن معاویه و فرار «عبدالله بن زیاد» از عراق، مردم بصره خواستند برای خود امیری برگزینند. سران آن‌ها «قیس بن الهیثم السُّلمی» و «نعمان بن سفیان راسبی» بودند. قیس به انتخاب نعمان رضایت داد و گفت: «قد رضيت بمن رضی به النعمان و سماه لكم.» و نعمان از قیس و مردم بر «الرضا» (منتخب) پیمان گرفت: «... و أخذ علی قیس و علی الناس العهود بالرضا.» (۱۴)

در قیام مختار، شیعیان بر او گرد آمده و به او رضایت دادند: «... و اتفقوا علی الرضا به.» (۱۵)

در قیام توأیین، «رفاعة بن شداد»، پس از «مسیب»، رشته کلام را به دست

گرفت و گفت: «ولوا أمرکم رجلاً تفرعون الیه و تحفون برایتہ و قد رأینا مثل الذی رأیت، فأن تکن انت ذلک الرجل، تکن عندنا مرضياً... فرماندهی تان را به مردی بسپارید که در سختی‌ها به او پناه برده و بر پرچمش گرد آید! رأی ما چون رأی تو است. اگر تو آن مردی، نزد ما برگزیده ای (پسندیده ای)...»

هنگامی که «مصعب بن زبیر» با «عبدالملک بن مروان» به پیکار بود، «مهلّب بن ابي صفره» و یارانش، از طرف «عبدالله بن زبیر» در خوزستان با خوارج می‌جنگیدند. چون مصعب کشته شد، مهلب و یارانش با عبدالملک بیعت کردند. خوارج چون چنین دیدند فریاد برآوردند که ای دشمنان خدا، دیروز در دنیا و آخرت از او بی‌زاری می‌جستید و او امروز که امیر شما را کشته، امامتان شده است؟! کدام گمراه و کدام راه یافته است؟! «سپاهیان مهلب پاسخ دادند: «یا اعداء الله، رضینا بذالک، اذکان یلی امورنا و نرضی بهذا کما کننا رضینا بذاک: (۱۶) ای دشمنان خدا! به مصعب راضی بودیم چون امیر ما بود، و اکنون به عبدالملک رضایت داریم، چنان که به مصعب رضایت داشتیم.»

در پیکار «هرثمة بن أعین» با «ابوالسرایا»، چون عرصه بر هرثمه تنگ شد، فریاد برآورد: «یا أهل الکوفة، علام تسفکون دماءنا و دمائکم؟ ان کان قتالکم ایانا کراهیة لأماننا، فهذا المنصور بن المهدي، رضی لنا و لکم، نبایعه...: (۱۷) ای کوفیان، چرا خون خود و خون ما را می‌ریزید؟ اگر جنگتان با ما بدان جهت است که امام ما را نمی‌پسندید، این، منصور پسر مهدی است و مورد پسند ما و شما است. با او بیعت می‌کنیم...» در قیام ابوالسرایا پس از مرگ «ابن طباطبای علوی»، ابوالسرایا در سخنرانی خود گفت: «... و قد وصی ابوعبدالله الی شبيهه... فأن رضیتم فهو الرضا، والافاختاروا لأنفسکم: (۱۸) ابوعبدالله (ابراهیم بن طباطبا) کسی مانند خود را به جانشینی برگزیده است... اگر او را می‌پسندید، او منتخب «الرضا» است و گرنه، دیگری را برای خود برگزینید.»

در همین قیام، پس از سخن ابوالسرایا، «علی بن عبدالله علوی» که ابن طباطبا او را به جانشینی خود انتخاب کرده بود، به «محمد بن زبید» علوی

گفت: «قُلْدَنَاکَ الرِّیَاسَةَ وَاَنْتَ الرِّیَاسَةُ عَلَیْنَا» (۱۹) تو را ریاست دادیم، تو نزد ما پسندیده ای (منتخب مایی).»

در جریان نصب امام رضا به امامت، «ابن سنان» از امام کاظم (ع) پرسید: «پس از شما چه کسی امام است؟ امام پاسخ داد: فرزندم علی. ابن سنان گفت: «لله الرضی والتسلیم: (۲۰) به او راضی و تسلیم هستیم.»

مأمون روزهای سه شنبه برای مناظره فقهی می نشست. روزی نشسته بود که مردی دامن به کمر زده و کفش به دست گرفته وارد شد، برگوشه ای ایستاد و گفت: «السلام علیکم.» مأمون جواب سلامش را داد. مرد گفت: از این جایگاهی که در آن نشسته ای خبرم ده؟ آیا به اجتماع ائمت است یا به قهر و غلبه؟ مأمون گفت: نه به این است و نه به آن، بلکه کسی که عهده دار حکومت مسلمانان بود، من و برادرم را جانشین خود کرد، «فلما صار الأمر الیّ، علمت أنّی محتاج الی اجتماع کلمة المسلمین فی المشرق والمغرب علی الرضا بی: چون حکومت به من رسید، دانستم در انتخاب خودم به اجتماع رأی مسلمانان در شرق و غرب نیازمندم» و دیدم که اگر حکومت را رهاکنم مسلمانان با هم نزاع می کنند؛ کار اسلام پریشان و کار مسلمانان آشفته می گردد؛ جهاد باطل، حج متوقف و راهها نامن می شود، «فقمت حیاطة للمسلمین الی ان یجمعوا علی رجل یرضون به فأسلم الیه الأمر: (۲۱) پس برای حفظ مسلمانان حکومت را به عهده گرفتم تا این که آنان بر کسی که مورد قبول همه باشد گرد آیند و من حکومت را به او بسپارم. و هرگاه آنان بر کسی اتفاق کنند، حکومت را به او واگذار می کنم.» پس آن مرد سلام کاملی کرد و رفت.

چنان که ملاحظه می شود در موارد بیست گانه مذکور که از متون مختلف و از محدوده زمانی سال ۳۶ تا ۲۲۰ هجری گردآوری شده است، «الرضا» غالباً با کلمه «الجماعة» مترادف آمده است و حتی در مواردی هم که تنها به کار رفته همان معنا را دارد. از بررسی موارد کاربرد واژه «الرضا» چنین برمی آید که مقصود از آن در عرف اهل آن زمان، «منتخب»، «برگزیده» و «کسی است که همه یا اکثریت مردم یا اهل حل و عقد (خبرگان) او را انتخاب کرده و پسندیده باشند.

### معنای «الرضا من آل محمد» در دعوت عباسیان

با توجه به آنچه در معنای الرضا گفته شد، «الرضا من آل محمد»، یعنی «منتخب» از «آل محمد (ص)» چون سال ۱۰۰ هجری سپری شد و حکومت اموی به مرحله ثبات خود رسید و با اصلاحات «عمر بن عبدالعزیز» فشار حکومت بر مخالفان کاهش یافت، بنی هاشم که از پیش منتظر سپری شدن سال ۱۰۰ بودند، در سال‌های آغازین سده دوم هجری، در سه گروه کاملاً جدا از هم که هر سه متکی بر یکی از سه پسر بزرگ حضرت علی (ع) بودند، دعوت خود را شروع کردند. این سه گروه عبارت بودند از: عباسیان، فرزندان امام حسن (ع) و فرزندان امام حسین (ع).

عباسیان خود را میراث دار «ابو هاشم» پسر «محمد بن حنفیه» می‌دانستند. پس از شهادت امام حسین (ع)، چون فرزندان امام حسین (ع) و امام حسن (ع) تحت نظر بودند، و از طرفی محمد بن حنفیه نه در واقعه کربلا شرکت کرده بود و نه به بیعت ابن زبیر تن داده بود، میدان فعالیت برای او و فرزندش بیشتر باز بود. به نقلی ابو هاشم پسر محمد حنفیه هنگام مرگ، محمد بن علی، نوه عبدالله عباس را جانشین خود کرد و بدین‌گونه سازمان دعوت او به عباسیان رسید. (۲۲)

### فرزندان امام حسین (ع) به رهبری ائمه شیعه: امام باقر (ع)

فرزندان امام حسن (ع) و در رأس آن‌ها «عبدالله بن الحسن» و بعدها پسرش «محمد»، معروف به «نفس زکیه».

در آغاز، عباسیان مردم را به نام خود دعوت می‌کردند (۲۳) و همزمان با آن‌ها، دعوتگران علوی نیز در خراسان پراکنده بودند. از طرفی تنی چند از داعیان عباسی گرفتار و کشته شده بودند و ممکن بود که اگر کار به همین منوال پیش برود، رهبری دعوت هم افشا شود. از سوی دیگر، مردم به ویژه مسلمانان غیر عرب به علویان علاقه بیشتری داشتند؛ (۲۴) بنابراین عباسیان دریافتند که اگر مردم را به نام خود دعوت کنند و در کنار آن‌ها، فرزندان علی (ع) هم مردم را به خود بخوانند، کسی به ایشان دل نخواهد بست و همه یا دست کم بیشتر مردم به علویان خواهند پیوست و کار آنان

به جایی نخواهد رسید. از این رو، پس از بررسی کامل و چند تجربه کوچک و خطرناک ولی پرفایده، با مهارت کامل و دقت کافی، شعار «الرضا من آل محمد» را مطرح کردند، مردم را به آن دعوت نمودند و از دعوت مستقیم به خود دست کشیدند. آن‌ها با طرح این شعار، هم چهره واقعی خود را از عامه مردم و حکومت پنهان داشتند و خود را آل محمد (ص) جلوه دادند، و هم بدین وسیله خود را به علویان پیوند زدند و از محبوبیت آن‌ها بهره فراوان بردند؛ به گونه ای که بسیاری از شیعیان علوی که ماهیت عباسیان را نشناخته بودند نیز به آنان پیوستند.

عموم دعوت شدگان به ویژه خراسانیان هم به خاطر دوری از حجاز و هم به خاطر فشار حکومت که مانع هرگونه پرسشی در مورد بنی هاشم بود توانایی شناخت دسته بندی‌های سیاسی بنی هاشم را نداشتند و گمان می‌کردند که «آل محمد» فقط یک گروه است. آن‌ها بین عباسیان، بنی حسن (ع) و بنی حسین (ع) فرق نمی‌گذاشتند؛ از این رو علاقه مندان آل محمد و ناراضیان حکومت، جملگی زیر این پرچم گرد آمدند.

امام عباسی، با اصرار به سران دعوت خود تأکید می‌کرد که از او هیچ نامی نبرند و عامه مردم را به «الرضا من آل محمد» بخوانند (۲۵) و در پاسخ کسانی که می‌خواهند «الرضا» را بشناسند، بگویند: «ما تقیّه می‌کنیم.» البته آن‌ها مجاز بودند که نام امام عباسی را تنها به افراد مورد اعتمادشان بگویند!

«الرضا من آل محمد» در نزد سران دعوت و عباسیان، امام عباسی بود، ولی عامه افرادی که به دعوت پیوسته بودند از این امر آگاه نبودند، لذا هنگامی که امام عباسی خواست «ابومحمد صادق» را برای دعوت به خراسان روانه کند، برای پرهیز از افشای چهره واقعی خود به وی تأکید کرد که از برخورد با دعوتگران علوی به ویژه شخصی به نام «غالب» که به شدت دوستدار علویان بود پرهیز کند، ولی غالب از آمدن ابومحمد آگاه شد و به نزد او رفت و بین آن دو درباب برتری عباسیان و علویان مناظره ای سخت درگرفت. پس از این واقعه، راز ابومحمد فاش گردید و به دست والی خراسان کشته شد (۲۶) (۱۰۶ هجری). ظاهراً پس از مرگ او و برای پیش‌گیری از افشای دعوت عباسی، شعار «الرضا من آل محمد» مطرح شده است. (۲۷)

### الرضا من آل محمد نزد دعوت شدگان

از بررسی گزارش‌های مورخان در باب دعوت و بیعت مردم خراسان با «الرضا» و عکس‌العمل آنان پس از ظهور و به حرکت رسیدن عباسیان، برمی‌آید که بیشتر دعوت شدگان اگرچه همه آن‌ها «الرضا من آل محمد» را شخصی از فرزندان پیامبر (ص) می‌دانسته‌اند. به گفته «فلیپ حتی» «شیعیان می‌پنداشتند که خاندان هاشم منحصر به فرزندان علی (ع) است.» (۲۸) از این رو، پیروزی عباسیان موجب سرخوردگی بسیاری از ایرانیان شد، حتی برخی زبان به اعتراض گشودند و جان خود را بر سر این کار نهادند. قیام‌هایی چون قیام «شُرَیک بن شیخ» در بخارا و اعتراض برخی سران دعوت و نیز گرایش ایرانیان به قیام‌های ضد عباسی علویان نشان می‌دهد که در نظر آنان «الرضا من آل محمد» کسی از فرزندان پیغمبر بوده است. اینک نمونه‌ای از شواهد تاریخی این نظریه را از نظر می‌گذاریم:

۱. پس از ظهور دولت عباسی و آگاهی عباسیان از تمایل «ابوسلمه» به علویان، «سفاح» برادرش منصور را با سی تن به خراسان فرستاد تا هم از «ابومسلم» بیعت بگیرد و هم نظر او را درباره کار ابوسلمه جویا شود. یکی از نوادگان امام سجاد (ع) به نام «عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین الأعرج» همراه این هیأت بود. «سلیمان بن کثیر خزاعی» یکی از بزرگ‌ترین داعیان عباسی که پیش از ابومسلم رهبر سازمان دعوت در خراسان بود، به عبیدالله گفت: «انا غلطنا فی امرکم و وضعنا الیبعه فی غیر موضعها، فهلّم نبایعکم و ندعوا الی نصرتکم؛ (۲۹) ما در مورد کار شما اشتباه کردیم و بیعت را در جای خودش نهادیم، بیایید با شما بیعت کنیم و مردم را به یاری شما بخوانیم.» عبیدالله گمان کرد که این پیشنهاد توطئه‌ای از طرف ابومسلم است و اگر به ابومسلم خبر ندهد او را خواهد کشت. از این رو جریان را به ابومسلم خبر داد و ابومسلم، یار دیرین خویش را طبق فرمان امام عباسی که «به هر کس شک کردی او را بکش»، گردن زد، او حتی بنا بر برخی روایات، عبیدالله را نیز مسموم کرد و از میان برداشت! (۳۰)

این واقعه که در حدود چهار ماه پس از ظهور دولت عباسی روی داد

نشان می‌دهد بسیاری از خراسانیان (و حتی افرادی در رأس دعوت عباسی چون سلیمان بن کثیر خزاعی) گمان می‌برده اند که حکومت به علویان خواهد رسید.

۲. پس از پیروزی عباسیان و آشکار شدن چهره واقعی دعوت عباسی و شناخت مردم از این دعوت، یکی از بزرگان بخارا به نام «شُرَیک بن شیخ مهری» که «مردی بود از عرب به بخارا باشیده، و مردی مبارز بود و مذهب شیعه داشتی و مردمان را دعوت کردی به خلافت فرزندان امیرالمؤمنین علی (ع) و گفتی: ما از رنج مروانیان اکنون خلاصی یافتیم. ما را رنج آل عباس نمی‌باید، فرزندان پیغامبر باید که خلیفه پیغامبر بود. خلقی عظیم بروی گرد آمدند. و امیر بخارا «عبدالجبار بن شعیب» بود و با وی بیعت کرد و امیر خوارزم «عبدالملک بن هرثمه» با وی بیعت کرد و امیر بَزْرَم «مُحَلَّد بن حسین» با وی بیعت کرد و اتفاق کردند و پذیرفتند که این دعوت آشکار کنیم و هر کس که پیش آید با او حرب کنیم.» (۳۱)

بنابر نقل منابع دیگر، بیش از سی هزار نفر دعوتش را پاسخ گفتند و چند ماه با «زیاد بن صالح» فرستاده ابومسلم جنگیدند تا سرانجام شریک کشته شد و قیام سرکوب گردید. (۳۲) از این گفته «نرخی» (م ۳۴۸): «چون زیاد از بخارا دل فارغ کرد، به جانب سمرقند رفت و آن جا او را حربها افتاد» (۳۳) بر می‌آید که مردم سمرقند نیز علیه عباسیان به پا خاسته بودند؛ چنان که از وسعت قیام شریک و پیوستن گروه زیادی از مناطق مختلف (بخارا، خوارزم، بزم) به این قیام بر می‌آید که دست کم مردم این نواحی معتقد بوده اند که «الرضا من آل محمد» شخصی از فرزندان پیامبر (ص) است. گرچه قیام شریک که خواستار خلافت فرزندان پیامبر بود سرکوب شد (۱۳۳ هجری)، ولی هم چنان معتقدان به این عقیده در خراسان بسیار بوده و حتی در میان فرماندهان و حکمرانان خراسان نیز افرادی برای این عقیده بودند. گواه این مطلب آن که چون در سال ۱۴۰ هجری، منصور، «عبدالجبار آزدی» را حکومت خراسان داد، وی به تعقیب شیعیان بنی‌هاشم پرداخت و از آنان کشتاری عظیم کرد و در تعقیب آنان اصرار ورزید؛ آن‌ها را مثله کرد و شماری از فرماندهان و حکمرانان خراسان از جمله «مُعَیْرَة بن سلیمان»



و «حُرَیْش بن محمد دُهَلِی» از فرماندهان و «مِجاشع بن حُرَیْث انصاری» حکمرانان بخارا و ابوالمغیره، «خالد بن کثیر» حکمران قُهستان را به جرم دعوت به فرزندان علی بن ابی طالب (ع) کشت. (۳۴)

### الرضا من آل محمد پس از بنیاد دولت عباسی

این شعار کمی پس از سال ۱۰۰ هجری آغاز شد و دعوتگران علوی و عباسی مشترکاً آن را تبلیغ کردند. البته این شعار، در قیام «زید بن علی» و فرزندش «یحیی بن زید» در زمان امویان نیز مطرح شده بود. اما عباسیان تا ظهور دولت و آشکار شدن چهره واقعی شان با تأکید فراوان آن را تبلیغ می‌کردند. قاعدتا باید با پیروزی دولت عباسی این شعار نیز پایان می‌یافت، ولی نه تنها چنین نشد، بلکه بیش از پیش جا افتاد و گسترش یافت.

حدود سه ماه بعد از روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۳۳ هجری در خراسان، «شریک بن شیخ» با طرح مجدد این شعار روحی تازه در آن دمید. از آن پس علویان یکی پس از دیگری به قیام‌هایی در گوشه و کنار قلمرو اسلامی به ویژه در حجاز، عراق و ایران دست زدند و بسیاری از آنان در قیام‌های خود به «الرضا من آل محمد» دعوت کردند. قیام‌های پراکنده ادامه داشت تا آن که پس از مرگ هارون، درگیری امین و مأمون بر سر حکومت، موجب ضعف قدرت عباسی شد و قیام‌های علویان جان تازه‌ای گرفت. این قیام‌ها با وسعت زیادی که داشت، خطر اصلی حکومت عباسی به شمار می‌آمد و مأمون که دولت عباسی را در خطر انقراض می‌دید به اجبار علی بن موسی، امام هشتم شیعیان را با نام «الرضا» ولی عهد خود قرار داد (۳۵) و به این وسیله علویان شورش را خلع سلاح کرد. مأمون پس از آن که دیگر شورشیان را هم سرکوب و اوضاع را تثبیت کرد، علی بن موسی الرضا را به شهادت رساند؛ ولی دیری نپایید که دوباره شعله انقلاب برافروخته شد و در سال ۲۰۷ هجری (حدود چهار سال بعد از شهادت امام رضا) این شعار دوباره مطرح گردید. (۳۶)

با نگاهی به منابع، می‌توان ادعا کرد که در دوران کمتر خلیفه ای از خلفای

عباسی کسی از علویان با دعوت به «الرضامن آل محمد» قیام نکرده است. به عنوان نمونه قیام کنندگان ذیل در قیام خود به «الرضا من آل محمد» دعوت می‌کردند:

«یحیی بن عبدالله بن الحسن» (۳۷) و «حسین بن علی» (شہید فح، ۱۶۹ هـ) (۳۸) «حسن هersh» (۱۹۸) (۳۹) «عبدالله بن معاویہ» (۱۲۷ هـ) (۴۰) «ابوالسرایا» و «محمد بن ابراهیم طباطبایا» (۱۹۹) (۴۱) «عبدالرحمن بن احمد» (از فرزندان عمر بن علی (ع) به سال (۲۰۷) (۴۲) «محمد بن قاسم» (از فرزندان امام سجاد به سال ۲۱۹ در زمان معتصم) (۴۳) «یحیی بن عمر» (از فرزندان زید بن علی در سال ۲۰۵ به دوران مستعین) (۴۴) و «حسن بن زید» و یارانش به سال ۲۵۰ در ری. (۴۵) این قیام‌ها و دعوت‌ها پیوسته ادامه داشت تا آن جاکه برخی از علویان در مغرب (۱۷۰ هـ) و برخی در طبرستان و دیلم (۲۵۰ هـ) به حکومت رسیدند و از رنج تعقیب و گریز سالیان دراز دمی بیاسودند.

### خاتمه

از بیعت مردم با دعوت‌ها و قیام‌های علوی چنین برمی‌آید که مراد از «الرضا من آل محمد» شخصی از خاندان پیامبر بوده است که مردم یا بزرگان هاشمی و علوی و یا بزرگان بلاد و... بر او اجتماع کنند و به او راضی شوند؛ هر کس انتخاب می‌شد «الرضا» بود. بنابراین از «الرضا» شخص معین و مشخصی مراد نبوده است.

## پی نوشت‌ها

۱. لوئیس معلوف، المنجد فی اللغة، (بیروت، دارالمشرق، ۱۹۷۳ م) ص ۲۶۵؛ انیس ابراهیم، عبدالحلیم منتصر، المعجم الوسیط، چاپ چهارم (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲ ش / ۱۴۱۲ ق) ص ۳۵۱؛ حسین بن محمد اصفهانی راغب، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشی، (بی جا، دارالکتاب العربی، افست قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان) ص ۲۰۲؛ محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، (۱۸ ج)، تحقیق و تعلیق مکتب تحقیق التراث، چاپ دوم، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م) ج ۵، ص ۲۳۶.
۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الرسل و الملوک، (۸ ج)، (قاهره، مطبعة الاستقامة، ۱۳۵۸ ق / ۱۹۳۹ م) ج ۳، ص ۴۵۵.
۳. رضی در این جا به معنای «مرضی» است.
۴. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۲.
۵. همان، ص ۴۵۰؛ عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، (۲۰ ج)، چاپ اول، (قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۹ م) ج ۱۱، ص ۹.
۶. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۶؛ ابوعلی رازی مسکویه، تجارب الامم، تصحیح ابو القاسم امامی، چاپ اول، (تهران، دار سروش للطباعة والنشر، ۱۳۶۶ ش / ۱۹۸۷ م) ج ۱، ص ۲۹۴.
۷. مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۷.
۸. عبدالله بن مسلم ابن قتیبہ، الامامة والسیاسة، تصحیح علی شیری، (۲ ج)، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۱ ش) ج ۱، ص ۶۵.
۹. همان، ص ۶۵.
۱۰. همان، ص ۹۵.
۱۱. عبدالله بن مسلم ابن قتیبہ، عیون الأخبار، (۴ ج)، چاپ اول، (قاهره، دارالکتب المصریة، ۱۹۲۵، افست قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۳ ش) ج ۱، ص ۶۰۵.
۱۲. مجهول المؤلف، اخبار الدولة العباسیة، تصحیح عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، (بیروت، دارالطبعة للطباعة والنشر، ۱۹۷۱ م) ص ۹۹.
۱۳. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۱؛ عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م) ج ۴، ص ۱۵۵.
۱۴. احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، انساب الاشراف (۶ قسم)، تحقیق عبدالعزیز الدوری، چاپ اول، (بیروت، دارالنشر، ۱۳۹۸ ق / ۱۹۷۸ م) ج ۱۳، ص ۲۹۸؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۶.
۱۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۲۱۲.
۱۶. مسکویه، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۸؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۳۳۵. متن از تجارب الأمم مسکویه نقل شده است.
۱۷. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صفّر، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۴ ق / ۱۳۷۲ ش) ص ۴۴۳.
۱۸. همان، ص ۴۳۴.
۱۹. همان، ص ۴۳۵.
۲۰. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الأرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، (۲ ج)، چاپ اول، تحقیق مؤسسه آل البيت لأحیاء التراث، (قم، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق) ج ۲، ص ۳۵۳.

۲۱. جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۱ ق / ۱۳۷۰ ش) ص ۳۲۷.
۲۲. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، تصحیح جواد مشکور، چاپ اول، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش) ص ۳۹ و ۴۰؛ ابوحنفیه نعمان بن محمد تمیمی مغربی قاضی نعمان، شرح الاخبار فی فضائل ائمة الاطهار، (ج ۳)، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، چاپ اول، (قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۴) ج ۳، ص ۳۱۶؛ علی بن ابی الغنائم العمری، المجدی فی انساب الطالبیین، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، چاپ اول، (قم، مکتبة النجفی، ۱۴۰۹) ص ۲۲۴؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، (تهران، دارالکتب الاسلامیة، بی تا) ج ۴۲، ص ۱۰۴۱۰۳.
۲۳. ابوحنفیه احمد بن داود دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، چاپ اول، (قاهره، داراحیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۰ م) ص ۳۳۳ و ۳۳۵؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۶.
۲۴. اخبارالدوله، پیشین، ص ۱۹۸ ۱۹۹.
۲۵. همان، ص ۱۹۴ و ۲۰۰ و ۲۰۴؛ بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۸۲ و ۱۱۴ ۱۱۵؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۷ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۹؛ سیوطی، پیشین، ص ۲۵۷.
۲۶. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۹۴.
۲۷. دینوری، پیشین، ص ۳۳۳ و ۳۳۵؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۶؛ ابراهیم حسن حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۳، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ هفتم، (تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۱ ش)، ج ۱، ص ۴۳۷.
۲۸. فیلیپ خلیل حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۳) ص ۳۵۷.
۲۹. ابونصر سهل بن عبدالله بخاری، سرالسلسله العلویة، تحقیق سید محمدصادق بحرالعلوم، چاپ اول، (نجف، المکتبة الحیدریة بالنجف، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م، افست قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۱ ش/۱۴۱۳ ق) ص ۱۰؛ ابن قتیبه، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۲؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۱۰۴، ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۴۳۷.
۳۰. اصفهانی، پیشین، ص ۱۵۹.
۳۱. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر احمد بن محمد قباوی، تلخیص محمد بن ظفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، چاپ دوم، (تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳ ش) ص ۸۶.
۳۲. بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۱؛ احمد بن ابی یعقوب یعقوبی معروف به ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۴ ق / ۱۳۷۳ ش) ج ۲، ص ۳۵۴؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۱۱۲؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۴۴۸؛ ابن قتیبه، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۸.
۳۳. نرشخی، پیشین، ص ۸۷.
۳۴. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۱؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۶.
۳۵. اصفهانی، پیشین، ص ۴۵۵ و ۴۹۹؛ طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۳۹؛ قاضی نعمان، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۸.
۳۶. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۶۸.
۳۷. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج ۴، (تهران، انتشارات علمیة اسلامیة، بی تا) ج ۲، ص ۱۸۸. (زندگانی موسی بن جعفر(ع)).
۳۸. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴۱۲؛ اصفهانی، پیشین، ص ۳۶۶ ۳۸۵.
۳۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۶؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۳۰۱. (ابن شخص علوی نبوده است).
۴۰. اصفهانی، پیشین، ص ۱۵۵.
۴۱. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۷۷؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۳۰۲؛ قاضی نعمان، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۴؛ اصفهانی، پیشین، ص ۴۳۵ ۴۲۸.

۴۲. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۶۸.
۴۳. همان، ص ۲۱۹؛ اصفهانی، پیشین، ص ۴۶۴ ۴۷۳؛ قاضی نعمان، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۵.
۴۴. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۴۲۶؛ اصفهانی، پیشین، ص ۵۰۶؛ محمد بن علی بن طباطبائی، الفخری فی الآداب السلطانية والآداب الملكية، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۶ ق / ۱۳۷۳ ش) ص ۲۴.
۴۵. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۴۳۳؛ علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم یابنده، چاپ چهارم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ش) ج ۲، ص ۵۵۸.

#### منابع

- ابراهیم انیس، منتصر عبدالحلیم، المعجم الوسیط، چاپ چهارم، (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۲ ش).
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید (م ۶۵۶ ق)، شرح نهج البلاغه، (ج ۲)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، (قاهره، داراحیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۹ م).
- ابن اثیر، عزالدین (م ۶۳۰ ق) الکامل فی التاریخ، (بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م).
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبائی (م ۷۰۹ ق)، الفخری فی الآداب السلطانية، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۶ ق / ۱۳۷۳ ش).
- ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم، الأمانة و السياسة (ج ۲)، تصحیح علی شیری، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۱ ش).
- عیون الأخبار (ج ۴)، چاپ اول، (قاهره، دارالکتب المصریة، ۱۹۲۵، افست درقم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۳ ش).
- ابن منظور، محمد بن مکرم (م ۷۱۱ ق)، لسان العرب، (ج ۱۸)، تحقیق و تعلیق مکتب تحقیق التراث، چاپ دوم، (بیروت، داراحیاء التراث العربی ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م).
- اشعری، سعد بن عبدالله (م ۳۰۱ ق)، المقالات والفرق، تصحیح جواد مشکور، چاپ اول، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش).
- اصفہانی، ابوالفرج (م ۳۵۶ ق) مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صفّر، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۴ ق / ۱۳۷۲ ش).
- بخاری، ابونصر سهل بن عبدالله (م ۲۴۱)، سرالسلسله العلویة، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، چاپ اول، (نجف، المکتبته الحیدریة، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م. افست قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۳ ق / ۱۳۷۱ ش).
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (م ۲۷۹ ق) انساب الاشراف (ج ۶ قسم)، تحقیق عبدالعزیز الدوری، چاپ اول، (بیروت، دارالنشر، ۱۳۹۸ ق / ۱۹۷۸ م).
- حسن، ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، (ج ۳) ترجمه ابوالقاسم یابنده، چاپ هفتم، (تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۱ ش).
- حتی، فیلیپ خلیل، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم یابنده، چاپ دوم، (تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶ ش).
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، (م ۲۸۲ ق)، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، چاپ اول، (قاهره، داراحیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۰ م).
- راغب، حسین بن محمد اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشی، (بی جا، دارالکاتب العربی، بی تا، افست قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان).
- سیوطی، جلال الدین (م ۹۱۱ ق) تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۱ ق / ۱۳۷۰ ش).
- طبری، محمد بن جریر (م ۳۱۰ ق) تاریخ الرسل والامم والملوک (ج ۸)، (قاهره، مطبعة الأستقامة، ۱۳۵۸ ق / ۱۹۳۹ م).

- العمرى، على بن ابى الغنائم (م قرن ۵ ق)، المجدى فى انساب الطالبیین، تحقیق احمد مهدوى دامغانى، چاپ اول، قم، مكتبة النجفی، ۱۴۰۹ ق).
- قاضى، نعمان، ابوحنیفة نعمان بن محمد تمیمی مغربى (م ۳۶۳ ق) شرح الاخبار فى فضائل ائمة الاطهار (ج۳)، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا).
- کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۸ ق)، اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفارى، ترجمه سید جواد مصطفوی (ج۴)، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، بی تا).
- مجلسی، محمد باقر (م ۱۱۱۱ ق)، بحار الانوار، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی تا).
- مجهول المؤلف، اخبار الدوله العباسیه، تصحیح عبدالعزیز الدورى و عبد الجبار المطلیبی، (بیروت، دارالطلیعة للطباعة والنشر، ۱۹۷۱ م).
- مسعودی، على بن الحسين (م ۳۴۵ ق)، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ش).
- مسکویه، ابوعلی رازى، تجارب الأمم، تصحیح ابوالقاسم امامی، چاپ اول، تهران، دار سروش للطباعة و النشر، ۱۳۶۶ ش / ۱۹۸۷ م).
- معلوف، لوتیس، المنجد فى اللغة، (بیروت، دارالمشرق، ۱۹۷۳ م).
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳)، الأرشاد فى معرفة حجج الله على العباد (ج ۲) تحقیق مؤسسة آل البيت لأحیاء التراث، چاپ اول، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق).
- نرخسئى، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد قباوى، تلخیص محمد بن ظفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوى، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳ ش).
- یعقوبی، احمد بن ابى یعقوب معروف به ابن واضح، تاریخ یعقوبی، (ج ۲)، چاپ اول، قم، منشورات الشریف الرضى، ۱۴۱۴ ق / ۱۳۷۳ ش).

منبع: ماهنامه تاریخ اسلام، شماره ۸، الله اکبری، محمد(۱)  
 ۱ دانش آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوى دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامى دانشگاه تهران.

## سیری در سیره رضوی

### امام و دوستان

یکی از بخش‌های بسیار آموزنده از سیره و امام رضا(ع) روش برخورد با شیعیان و دوستان اهل بیت بوده است. امام در برخورد با دوستان کمال دقت را می‌نمود و درس‌های آموزنده‌ای برای ما به یادگار گذاشت.

\*\*\*\*

بزنطی می‌گوید: من از کسانی بودم که به امامت موسی بن جعفر اعتقاد داشتیم ولی درباره امامت حضرت رضا(ع) در حال تردید بودم. نامه‌ای به حضرت نوشتم و از چند مسئله سؤال کردم ولی مهم‌ترین مسئله‌ای که در نظر داشتم بیرسم از یادداشت آن غفلت نمودم. جواب همه‌ای آن مسائل آمد و در آخر نامه اضافه فرموده بودند که مهم‌ترین مسئله خود را فراموش کرده بودی من به امامت آن مولی معتقد شدم بعد خدمت امام(ع) رسیدم عرض کردم: مایلیم مواقعی را که از طرف دشمنان برایم خطری نیست راهنمایی بفرمایید منزل شما بیایم. یک روز نزدیک غروب مرکب سواری خود را برایم فرستاد خدمتش رسیدم نماز مغرب و عشاء را با ایشان خواندم بدون اینکه من تقاضا کنم شروع نمودند از مشکلات مسائل یک یک پرده برداشتن و من یادداشت کردم مدتی از شب گذشت در این موقع رو به غلام

نمود و فرمود: همان رختخوابی که خودم می‌خواهم بیاور تا بزنتی در آن بخوابد. از دلم گذشت که کسی در دنیا مانند من نیست. امام (ع) وسیله خود را برایم فرستاد و خدمتش رسیدم پهلویم نشست سپس این همه درباره ام لطف نمود. امام فرمود: احمد! مبادا افتخار کنی بر دوستان خود به واسطه این کار. صعصعه بن صوحان مریض شد، امیرالمؤمنین (ع) به عیادتش رفت، خیلی نسبت به او لطف نمود. دست مبارک بر پیشانی اش گذاشت. وقتی می‌خواست حرکت کند فرمود: صعصعه مبادا بر دوستان خود به واسطه این کار من افتخار کنی - فانی انما فعلت جمیع ذلک لانه کان تکلیفالی - من این کارها را که انجام دادم از این جهت است که وظیفه خود می‌دانم. [۱] امام طبق سیره الهی به نحو احسن از مهمان پذیرائی نمود و هنگامی که دید فکر منحرف کننده ای به ذهن بزنتی آمد به او هشدار داد که در رابطه با کار من بر دیگران مباحثات نکنی. زیرا امام وظیفه دینی خود را انجام داده است.

\*\*\*\*

موسی بن سیار می‌گوید: با حضرت رضا (ع) بودم. نزدیک دیوارهای طوس رسیده بودم ناله و گریه ای شنیدم جستجو کردم. چشمم به جنازه‌ای افتاد که می‌آوردند در همین موقع حضرت رضا (ع) از اسبش پیاده شد. به طرف جنازه آمد آن را بلند نمود چنان به جنازه چسبیده بود مثل بچه‌ای که به مادرش می‌چسبد. آنگاه رو به من نمود و فرمود: من شیخ جنازه ولی من اولیا ئنا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه لاذنب له؛ هرکسی جنازه یکی از دوستان ما را تشییع نماید، از گناه پاک می‌شود. مثل روزی که از مادر متولد شده است. بالاخره جنازه را کنار قبر گذاشتند، امام (ع) مردم را یک طرف کرد تا میت را مشاهده نمود. دست خود را بر سینه اش گذاشت و فرمود: فلانی تو را بشارت به بهشت می‌دهم. دیگر بعد از این ناراحتی نخواهی داشت. عرض کردم: فدایت شوم! مگر این مرد را می‌شناسی اینجا سرزمینی است که تاکنون در آن گام ننهاده ای. فرمود: موسی! مگر نمی‌دانی اعمال شیعیان هر صبح و شام بر ما عرضه داشته می‌شود: فما کان من التقصیر فی اعمالهم سألنا الله تعالی الصفح لصاحبه و ماکان من العلو سألنا الله الشکر لصاحبه.



اگر کوتاهی در اعمال کرده باشد از خداوند درخواست می‌کنم بگذرد از او چنانچه کار نیکی انجام داده باشد درخواست پاداش برای او می‌نمایم. [۲]

\*\*\*\*

یکی از روزها یک نفر از شیعیان آن حضرت بیمار شد و حضرت امام (رضاع) برای دیدار او به خانه اش تشریف برده و حالش را پرسیدند؟ و سپس در همان چند لحظه آن بیمار را تسلی خاطر و موعظه و اندرز داده به او فرمودند: مردم دو گروه هستند، یکی با مرگ به راحتی و آسایش دست می‌یابد و دیگری با مرگش مردم را از شر خود راحت می‌کند. و تو اگر می‌خواهی از گروه اول باشی ایمان به خدا و ولایت را تجدیدکن تا پس از مرگ در آسایش باشی، آن مرد چنین کرد و پس از چند لحظه در محضر پرهمر و محبت حضرت امام (رضاع) چشم از جهان بست. [۳]

\*\*\*\*

مرد غریبی از شیعیان خدمت امام رسید و سلام کرد و گفت: من از دوستداران شما و پدران و اجداد شما هستم. از حج بازگشته‌ام و خرجی راه من تمام شده، اگر می‌توانید مبلغی را به من بدهید تا به وطنم بازگردم. وقتی به وطن رسیدم، مبلغ پولی را که به من پرداخت نمودید، به فقرا صدقه می‌دهم. زیرا من در شهر خود فقیر نیستم. اینک در سفر درمانده شده‌ام. امام برخاست و به اتاق دیگری رفت. دویست دینار آورد و از بالای در دست خویش فراز آورد و آن شخص را صدا زد و فرمود: این دویست دینار را بگیر و توشه‌ای راه کن و به آن تبرک بجوی. و لازم نیست که از جانب من معادل آن را صدقه بدهی. آن شخص دینارها را گرفت و رفت. امام از آن اتاق به جای اول بازگشت. از ایشان پرسیدند: چرا چنین کردید که شما را هنگام گرفتن دینارها نبیند؟ فرمود: تا شرمندگی نیاز و سؤال را در او نبینم. [۴]

### نسبت به غلامان و کارگران

امام (رضاع) در راستای دفاع از حقوق مردم توجه ویژه‌ای به حقوق کارگران و غلامان داشتند که نمونه‌های را بیان می‌نمایم. سلیمان جعفری می‌گوید: برای انجام کاری خدمت علی بن موسی (رضاع)

بودم. خواستم به منزل برگردم. امام فرمود: با من بیا و امشب نزد ما باش... با آن حضرت رهسپار شدم تا وارد خانه شد، هنگام غروب آفتاب بود. غلامان در خانه به بنایی و بستن میخ آخور چهارپایان و کارهای دیگر مشغول بودند. با آنان مرد رنگین پوستی نیز کار می کرد که از جمله خدمتگزاران حضرت نبود. امام (ع) فرمود: این مرد که با شما کار می کند کیست؟ گفتند: به ما کمک می کند و مزدش را می دهیم. امام (ع) فرمود: اجرتش را تعیین کرده اید؟ گفتند: خیر هر چه به او بدهیم راضی است. امام (ع) فرمود: من بارها آنان را نهی کرده ام. از این که کسی را پیش از آن که اجرتش را معین کنند، به کارگیرند. و بدان هر کارگری بدون این که قبلاً مزد او را تعیین کرده باشی. کاری برای تو انجام می دهد. اگر سه برابر آنچه مزدش است به او پردازی. بازگمان می کند که از اجرت او کاسته ای و اگر پیش از انجام دادن کار، مزدش را معین کنی. و پس از آن پرداخت کنی. تو را به سبب وفای به عهد می ستاید و اگر اندکی زیادتر از مزدش را به او بدهی آن را بخششی از تو می داند. [۵]

یکی از عوامل اختلاف و درگیری بین مردم ابهام و اجمال در قراردادهای و همکاری های میان آن هاست. بیشتر نزاع ها و درگیری ها در دادگاه ها به همین نکته باز می گردد. لذا انسان باید تمام کارها و قراردادهای خود را شفاف و روشن انجام بدهد.

عبدالله بن صلت می گوید: از یکی از مردم بلخ شنیدم که گفت: در مسافرت امام علی بن موسی الرضا (ع) به خراسان با او همراه بودم. روزی همگان را بر سر سفره فراخواند و غلامان او از سیاه و غیر سیاه آمدند و بر سر سفره نشستند. به او گفتم: فدایت شوم آیا بهتر نیست، برای اینان سفره ای جداگانه گسترده شود؟ گفت: خاموش! خدای همه یکی است و مادر یکی و پدر یکی و پاداش هر کسی بسته به کردار او است. [۶]

یاسر خادم امام می گوید: امام (ع) به ما فرموده بود: اگر بالای سرتان ایستادم (و شما را برای کاری طلب کردم) و شما مشغول غذا خوردن بودید بر نخیزید تا غذای شما تمام شود. به همین جهت بسیار اتفاق می افتاد

که امام ما را صدا می‌زد و در پاسخ او می‌گفتند: به غذا خوردن مشغول هستند و آن حضرت می‌فرمود: بگذارید غذایشان تمام بشود. [۷]

### در برابر ادیان و فرقه‌ها

امام رضا(ع) نسبت به ادیان و فرقه‌های مختلف به صورت عادلانه و عاقلانه برخورد می‌نمودند. نمی‌گذاشتند ظلمی به آن‌ها روا شود و بسیار حساب شده از ماهیت انحرافی آن‌ها پرده برمی‌داشت و مقابله می‌نمود. که به چند نمونه اشاره می‌شود.

\*\*\*\*

یاسر خدمت‌گزار امام گوید: از نیشابور نامه‌ای به مأمون رسید، به این مضمون که مردی زردشتی هنگام مرگ وصیت کرده ثروت زیادی که از او باقی مانده میان فقرا و بینوایان تقسیم کنند. قاضی نیشابوری آن اموال را میان مسلمانان تقسیم کرده است. مأمون به امام رضا(ع) گفت: ای سرور من! در این موضوع چه می‌فرمایید؟ امام فرمود: زردشتیان برای بینوایان مسلمان وصیت نمی‌کنند. نامه‌ای به قاضی نیشابور بنویس تا همان مقدار از مالیاتهای مسلمانان بردارد و به بینوایان زردشتی بدهد. [۸]

### محاکمه درویش

محمد بن سنان گوید: در خراسان خدمت امام(ع) بودم. مأمون روزهای دوشنبه و پنجشنبه در دیوان مظالم می‌نشست و امام رضا(ع) هم در آنجا حاضر بود و سخنان ستم‌دیدگان را گوش فرا می‌داد. روزی از این روزها مردی از صوفیه را آوردند در دیوان مظالم که دزدی کرده بود.

مأمون به او نگاه کرد و در پيشانی او اثر سجده یافت و در تن او لباسی خشن و رخسار او به زردی گراییده بود که نشان از قناعت او در گذراندن زندگی داشت و دید که او شایسته دزدی نیست. آنگاه مأمون آشفته شد و گفت: باین وصف ظاهری چگونه دزدی کرده‌ای؟

مرد صوفی گفت: چون تو حق خمس و فیه (اموال مسلمانان که در دست دولت است) از من بازگرفتی و از روی اضطرار به این کار دست زدم.

مأمون گفت: تو در خمس و بیت المال چه حقی داری؟  
 صوفی گفت: خداوند خمس را برای شش گروه از مردم قرار داده است. (واعلموا انما غنمتم من شی فان الله خمسہ و للرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان) اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز فرقان (روز جنگ بدر) که دو گروه به هم رسیدند نازل کردیم ایمان آورده اید. بدانید که هرگاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است. و همچنین فیء را نیز برای عده ای از مردم قرار داده است: (ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن سبیل کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم) آن غنیمتی که خدا از مردم قریه‌ها نصیب پیامبرش کرده است از آن خداست و پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و مسکینان و مسافران در راه مانده تا اموال عمومی میان توانگران دست به دست نشود. خطاب به مأمون گفت: تو مرا از حق خود محروم کرده ای که من راه گذاری هستم که توان بازگشت ندارم و فقیر و نیازمند شده ام و تهیه خوراک را از دست داده ام و از حافظان و قاریان قرآن و اهل ایمان هستم.

دلیل دیگر اینکه خود کسی که حد بر او واجب است چگونه می‌تواند بر دیگری حد جاری نماید. سپس ایه قرآنی برای او خواند: (اتأ مرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم الکتاب افلا تعقلون) [۹] آیا در حالی کتاب (قرآن) را می‌خوانید، مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ آیا به عقل در نمی‌یابید.

مأمون بر آشفت و روی به امام رضا (ع) کرد و گفت: نظر شما درباره این مرد و کردارش چیست؟ امام (ع) فرمود: اینک این مرد دلایلی آورده است. تو نیز جواب او را با دلیل و برهان بده و او را قانع کن. در آن هنگام مأمون دستور داد آن صوفی را آزاد کنند. [۱۰]

## امام و واقفیان

علی بن عبدالله زهری گوید: نامه ای به حضرت رضا (ع) نوشتم و در آن

از واقفیه پرسیدم. در پاسخ من نوشت: واقفیه به حقیقت پشت کرده و بر باطل روی آورده اند، هرگاه چنین فردی با این تفکر بمیرد منزلگاهش جهنم می‌باشد و جهنم بد جایگاهی است. [۱۱]

\*\*\*\*

مردی از اصحاب حضرت رضا(ع) خدمت آن حضرت رسید و در مورد واقفیه پرسش نمود. عرض کرد: واقفیه اعتقاد دارند امامت بر پدر شما موسی بن جعفر(ع) توقف کرده و آن حضرت وفات نکرده است. امام رضا(ع) فرمود: دروغ گفته اند آنان به آنچه خداوند بر پیامبر حضرت محمد نازل کرده است کافر شده اند. [۱۲] و در جای دیگر آنان را تعبیر به زندیق نموده اند و این تعبیر حاکی از عمق انحراف و گمراهی آنان است. [۱۳]

### امام و خوارج

محمد بن زید رازی روایت می‌کند که در خدمت امام رضا(ع) بودم. در ایامی که مأمون او را به ولیعهدی معرفی کرده بود. مردی از خوارج در حالی که در دستش خنجر زهرآگین بود وارد شد و به دوستانش گفت. به خدا سوگند! پیش این شخص که مدعی است، فرزند پیامبر است؛ می‌روم و می‌پرسم چرا وارد بر طاغوت شده و در کنار طاغوت می‌نشیند. اگر جواب داد هیچ و گرنه مردم را از دست او راحت می‌کنم و سپس نزد امام آمد و سؤالش را مطرح کرد. امام(ع) فرمود: اگر جواب تو را بدهم آنچه در آستین داری می‌شکنی و دور می‌اندازی. گفت: بله. امام(ع) فرمود: ایا به نظر تو اینان کافرند یا عزیز مصر و اهل کشور او؟ مگر نه اینکه اینان خود را موحد می‌دانند ولی آنان نه یکتا پرست بودند و نه خداشناس. یوسف پسر یعقوب پیامبر بود او چگونه با طاغوتیان هم‌نشین بود. در حالی که من اولاد پیامبر هستم و مأمون مرا به اکراه به این کار واداشته است. سپس آن شخص قانع شد و از کاری که می‌خواست انجام دهد منصرف گشت. [۱۴]

### امام و بینوایان

معمّر بن خلاد نقل کرده: حضرت امام رضا(ع) به هنگام آماده شدن

سفره غذا ظرف بزرگی را می طلبیده و از هرچه که در سفره موجود بوده است. مقداری در آن ظرف بزرگ قرار می داده و سپس آن را برای تعدادی از فقراء و بینویان می فرستاده است. [۱۵]

### در حمام

حضرت امام رضا(ع) در آن زمان که می توانستند یک حمام خصوصی داشته باشند اما با کمال خضوع و فروتنی به حمام عمومی می رفتند. یکی از روزها امام(ع) مانند تمامی مردم به حمام عمومی تشریف بردند. داخل آن حمام مردی غریب و ناشناس بود که می خواست کسی بدنش را کیسه بکشد. نگاهی به اطراف حمام انداخت و چشمش به رخسار پرمهر و لطف امام هشتم(ع) افتاد. آنگاه از امام خواهش کرد که: آقا اگر ممکن است پشت من را کیسه بکشید. امام(ع) باتمام فروتنی کیسه را برداشت و پشت آن مرد را کیسه کشید که در این میان افرادی وارد حمام شده و بر آن حضرت با خطاب یابن رسول الله... سلام کردند. آن مرد که متوجه اشتباه خود شده بود با دستپاچگی از امام عذرخواهی کرد ولی امام از او خواست بنشینید تا کارش تمام شود. [۱۶]

### ارشاد مردم

امام رضا(ع) همه روزه در خانه خود و در مسجد النبی مردم را از نظر مسائل عقیدتی و بیان احکام حلال و حرام ارشاد و آنان را به راه صواب راهنمایی می نمود. [۱۷] در سفر خراسان بعد از نماز صبح در تمام روزها به سوی مردم بر می گشت و آنان را موعظه و ارشاد می فرمود. [۱۸]

### عفو گنهکاران

متأسفانه حکومت هائی که بنام اسلام سرکار آمدند از قبیل بنی امیه، بنی عباس و... شیوه عفو و گذشت را پیش نگرفتند بلکه زندانهای مخوفی را ایجاد کردند و عده ای را تحت فشار و شکنجه قرار می دادند و این روش باعث ضربه شدیدی به پیکره اسلام شد ولی در مقابل این ها ائمه اطهار و

خاندان گرامیشان روش عفو و گذشت را پیش گرفته بودند تا حتی باشد برای نسلهای آینده یک نمونه از عفو و گذشت امام رضا(ع) بیان می‌کنیم.

\*\*\*\*

در زمان حکومت هارون عباسی پس از شهادت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر(ع) عده ای به فرماندهی جلودی که مردی سفاک و بیرحم بود. مأموریت یافتند که به محله بنی‌هاشم در مدینه منوره حمله کنند و تمام خانه‌ها را به تاراج ببرند. همین کار را انجام داد و به محله بنی‌هاشم از جمله خانه موسی بن جعفر(ع) حمله کرد و خانه امام را به محاصره درآورد. حضرت رضا(ع) که از مقصد جلودی آگاه بود تمام زنان را وارد یک اتاق کرد و جلو درب آن اتاق ایستاده جلودی آمد و رو بروی امام با تمام شدت و خشونت ایستاد و گفت: من از هارون دستور دارم به این اتاق هم وارد شوم و همه چیز را مصادره کنم و با خود ببرم. امام هشتم(ع) در پاسخ او فرمود: اینجا بایستید من قول می‌دهم هرچه از زیورآلات و لباس و غیره در این اتاق باشد برای شما بیاورم. اما جلودی نپذیرفت ولی امام مکرراً اصرار نمود تا اینکه پذیرفت. سپس امام وارد اتاق شد. جز یک لباس برتن زنان همه چیز را به جلودی داد. از این واقعه مدتها گذشت تا اینکه حضرت به خراسان آمد و به اصطلاح ولیعهد مأمون شدند و مأمون دستور داد که تمام اطرافیان و درباریان با آن حضرت بیعت کنند و همه بیعت کردند جز عده‌ای که یکی از آن‌ها همین جلودی بود. مأمون عباسی آن چند نفر را به جرم عدم بیعت با امام رضا(ع) به زندان افکند. این جلودی با آن سابقه ننگین و با آن دشمنی و هتک حرمتی که نسبت به امام رضا(ع) داشت. امام او را مورد عفو قرار داد. یک روز مأمون که در خدمت امام بود جریان زندانی شدن آن چند نفر خصوصاً جلودی را به امام داد و امام رضا(ع) دستور داد که زندانیان احضار شوند. حضرت رضا(ع) کنار مأمون نشست و بود که از دور چشمشان به جلودی افتاد و از مأمون خواستند که او را آزاد کنند ولی جلودی به مأمون گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که خواهش این آقا را نسبت به من نپذیری. مأمون وقتی بزرگواری امام و خبائت جلودی را دید دستور داد جلاگردن او را بزند. [۱۹]

### حکومتداران و صاحب منصبان

امام رضاع) در برابر حکومتداران و منصب داران برخوردارهای بسیار ظریف و به موقع از خود نشان می داد که همه آن ها آموزشی است برای مسلمانان نسل های آینده. در این نوشتار نمونه هایی از این نوع برخورد امام(ع) بیان می کنیم.

#### ترک دادن عادت های ناپسند

روزی یکی از بزرگان نیشابور مهمانی بزرگی برپا داشت و امام رضا(ع) را دعوت کرد. راه و رسم آن روزگار چنین بود که اگر به خاطر بزرگی و عزیزی مجلسی برپا می شد، پیش از آمدن آن عزیز همگان به مجلس می آمدند تا آن مهمان عزیز انتظار نکشد. از این رو همه مهمانان حاضر شدند و عالمان و بزرگان آن شهر جمع شدند و بر بلندی مجلس تختگاهی قرار دادند و بزرگان بر آن جا نشسته و تکیه کرده بودند. این نیز از رسوم آن روزگاران بود که در مجالس بزرگان بر بلندی مجلس می نشستند و خادمان و کارگران و مردمان عادی در کنار آن می نشستند. آن گاه امام رضا(ع) به مجلس وارد شد. راه را باز کردند تا امام به آن جایگاه برود. اما امام به آن جا توجهی نکرد و به همراه خادمان و کارگران در یک جا نشست و از آن روز به بعد چنین شد که شاه نشینان از درجه اعتبار و منزلت افتادند و همگان در مجالس در کنار یکدیگر می نشستند. [۲۰]

#### رفتار با صاحب منصبان متکبر

فضل بن سهل ذوالریاستین که مأمون ریاست نیروهای مسلح و ریاست دیوان دربار خود را به او داده بود، به دستور مأمون عباسی برای خود امان نامه ای با اختیارات کامل نوشته و آن را به امضای درباریان رسانید و سپس برای مهر مأمون آن را نزد وی فرستاد و مأمون هم آن را مهر زد و سپس تمام خواسته های فضل را برآورده ساخت. علاوه بر آنکه نامه ای را به خط خود نگاشت و در آن اموال بسیار و زمین ها و املاک و سلطه را نیز بدو بخشید. فضل برای اینکه همین امتیازات را داشته باشد از مأمون خواست آن را به



امضای امام رضا(ع) که ولیعهد بود، برساند. اما مأمون نپذیرفت و گفت: او با ما شرط کرده که از نظر حکومتی هیچ اقدامی نکند. پس بهتر است خودت این کار را انجام بدهی. به همین جهت نزد امام روانه شد. دید آن حضرت مشغول انجام کاری است. فضل درب خانه ایستاد تا امام(ع) اذن دخول بدهد. اما امام اعتنایی به او نکرد و پس از آنکه غرور و تکبرش را سرکوب نمود و با این برخورد ادبش کرد، سر شریف خود را بالا گرفته فرمودند: چه حاجتی داری؟ گفت: نامه ای از طرف مأمون برای شما آورده ام تا امضاء نمایید. حضرت فرمودند: نامه را بخوان. همانطور که ایستاده بود نامه را خواند. آنگاه امام رضا(ع) فرمودند: تا زمانی که تقوی پیشه کنی و از خدا بترسی ما قبولت داریم. سپس روی شریفشان را از او برتافتند و مشغول کار خود شدند. [۲۱]

### سؤال و جواب

علی بن جهم می‌گوید: یکی از روزها به مجلس مأمون وارد شدم. حضرت رضا(ع) نیز در آنجا بودند. مأمون گفت: «یابن رسول الله شما می‌گویید: پیامبران معصوم هستند.» فرمود: «آری.» گفت: «پس معنی ایه شریفه «وعصی آدم ربه فغوی» چیست؟»

حضرت فرمود: «خداوند متعال به آدم(ع) فرمود: «اسکن انت و زوجک الجنة و کلامنها رغداً حیث شئتما و لاتقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین»؛ خداوند آن‌ها را از خوردن درخت گندم بازداشت، سپس شیطان سوگند یاد کرد که من شما را نصیحت می‌کنم و قصد فریب شما را ندارم. آدم و حوا تا آن روز ندیده بودند، کسی به دروغ قسم بخورد و آنان در اثر اعتماد به سخن او از آن درخت خوردند. این عمل آدم و فریب خوردن وی قبل از رسیدن او به پیامبری بوده است و این عمل او گناه بزرگی نبود. بلکه گناه صغیره بود که انبیاء قبل از نزول وحی مرتکب آن می‌شوند؛ ولیکن پس از نبوت از هر گناه و خطای معصوم خواهند شد. و خداوند او را برگزید و پس از این گناه صغیره و کبیره از او سر نزد و لذا خداوند فرمود: «و عصی آدم ربه فغوی ثم اجتباه ربه فتاب علیه فهدی».

سپس مأمون سؤالات فراوانی از آیات قرآن از امام پرسید و امام با همان منطق اسلامی و صبر کامل جواب او را می داد. [۲۲]

\*\*\*\*

در یک واقعه دیگر ابوصلت هروی می گوید: یکی از روزها مأمون به حضرت رضا (ع) گفت: چرا جدت امیرالمؤمنین (ع) را قسیم بهشت و دوزخ گفته اند؟ معنی این حدیث چیست؟

حضرت رضا (ع) فرمود: شما از پدرانیت از ابن عباس روایت می کنید که حضرت رسول فرمود: محبت علی ایمان و بغض علی کفر است. گفت: آری. حضرت بار دیگر فرمود: پس به این معنی علی قسیم بهشت و دوزخ می باشد. سپس مأمون علم حضرت را تصدیق کرد. ابوصلت هروی می گوید: حضرت پس از اینکه به منزل تشریف آوردند، خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: یا بن رسول الله! بسیار خوب به مأمون جواب دادی. امام (ع) فرمود: ای ابوصلت! من طبق عقیده او سخن گفتم، لیکن از پدرم شنیدم که از پدران خود از علی (ع) روایت می کنند که حضرت رسول ۶ فرمود: ای علی! تو قسیم بهشت و دوزخ هستی و به آتش می گویی این را بگیر و آن را رها کن. [۲۳]

## عالمان

یکی دیگر از برخوردارهای حکیمانه و صبورانه امام رضا (ع) با عالمان و اندیشمندان آن عصر شرکت آن حضرت در محافل علمی و جلسات مناظره و بحث های دینی و ایدئولوژی بود که، علاوه بر نشان دادن میزان دانش و عظمت امام، سبب شد که رشته ها و بافته های سفسطه آمیز مبلغان و مذاهب منسوخ از هم بپاشد و حقیقت اسلام به اتکای دلایل قاطع و محکمی آشکار شود و برخوردارهای منصفانه و درست امام باعث گرویدن برخی از آن عالمان به دین مبین اسلام شد.

## اهل سنت

حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نسبت به اهل سنت رفتار و برخوردی شایسته و درستی داشته است که یک الگوی کامل در آداب معاشرت با

فرق اسلامی می باشد.

امام (ع) جوری با این رفتار می نمود که بعضی از طرفداران این فرق به اشتباهات در مسایل اعتقادی و کلامی و... خود اعتراف می کردند، در بعضی از اوقات با امام به مباحثه می پرداختند و امام با متانت و حوصله خاصی با آن ها به صورت منطقی به بحث می پرداخت و جواب آن ها را می دادند. هنگامی به تاریخ نگاه می کنیم می بینیم بعضی از این پیروان دیگر فرق اسلامی از اصحاب و راویان حضرت بوده اند. نه تنها امام با عالمان رفتار درست و شایسته ای داشتند، با عوام و مردم این فرقه ها نیز برخورد مناسبی داشته اند که به نمونه هایی از این رفتار اشاره می کنیم:

\*\*\*\*

هنگامی که مأمون اهل مقالات و صاحب نظران اسلام و ادیان دیگر را جمع کرد تا با امام (ع) مناظره کنند، یکی از آن ها بنام علی بن محمد بن الجهم، از امام (ع) پرسید: «آیا به عصمت انبیا قائل هستید؟» امام فرمود: «بله.» سپس ابن جهم گفت: «چگونه این ایه را تفسیر می کنید؟ «و عصى آدم ربه فغوى» و یا ایه «و ذالنون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه» و یا ایه «و لقد همت به وهم بها» و قول خداوند «و ظن داود انما فتناه» و قول خداوند به پیامبر «و تخفى فى نفسك ما لله مبديه و تخشى الناس والله احق ان تخشاه»

سپس امام فرمود: «ویحک یا علی! ای علی بترس از خدا و نسبت نده به انبیاء فواحش را و کتاب خداوند را تأویل و تفسیر به رای مکن.» سپس به درستی که خداوند متعال می گوید: «و ما یعلم تأویلہ الا الله والراسخون فی العلم» سپس جواب سؤالات و اشکالات او را فرمودند. سپس ابن جهم در رابطه با نماز حضرت داود مطالبی را گفت. سپس امام بعد از سخنان او دست مبارکش را به پیشانی زد و این ایه را تلاوت نمود: «انا لله و انا الیه راجعون لقد نسبتم نبیا من انبیاء الله الی التهاون بصلاته» رفتار امام (ع) از باب روانشناختی و روانشناسی و بحث بسیار با منطق اسلامی و دینی او را مجاب می کند. در ضمن در بین بحث به اسم او را صدا می زند: ای علی! و با این برخورد می فهماند که در اینجا دشمنی

وجود ندارد. لذا بعد از این جریان ابن جهم توبه کرد و از سخنان خود ابراز پشیمانی نمود و عقاید خود را تصحیح کرد. [۲۴]

\*\*\*\*

در مجلس دیگری مأمون علمای عراق و خراسان را که مخالفان شیعه بودند جمع نمود و از آنان پرسید: معنی ایه شریفه «ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا» چیست؟ علمای حاضر در مجلس گفتند: همه امت می باشند. مأمون گفت: یا ابا الحسن! نظر شما در این باره چیست؟ حضرت رضا(ع) فرمود: من نظر آن ها را قبول ندارم. به عقیده من خداوند متعال در این ایه شریفه عترت طاهره را در نظر گرفته است. سپس مأمون دلیل بر این مطلب را می خواهد و امام دلایلی را مطرح می نمایند. سپس علمای حاضر سؤالاتی از عترت نمودند و امام با منطق و حوصله فراوان بدون عصبانیت و یا اینکه با آن ها در قالب توهین و استهزاء و هتک حرمت جواب بگویند به تک تک سؤالات آن ها جواب داد. [۲۵]

\*\*\*\*

روایتی از معمر بن خلّاد رسیده که: «قلت لابی الحسن الرضا(ع)، ادعو لوالدی اذا كانا لایعرفان الحق قال: ادع لهما و تصدق عنهما و ان كانا حیین لایعرفان الحق فدارهما فان رسول الله قال: ان الله بعثنی بالرحمة لبالعقوق».

راوی می گوید: به امام رضا(ع) گفتم: برای پدر و مادرم دعا کنیم یا اینکه این ها حق را نشناختند (ظاهراً در اینجا حق یعنی امامان و آل پیامبر. امام فرمود: به آن ها دعا کن و صدقه برای آن ها بده و اگر در قید دنیا هستند و حق را نمی شناسند، با آن ها مدارا کن. زیرا رسول خدا ۶۶ فرمود: خداوند مرا با رحمت مبعوث نمود نه با درشتی و نامهربانی.

پی نوشت‌ها

۱. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۴۹؛ کتاب زندگانی امام هشتم، موسی خسروی، ص ۱۶۲، چاپ پنجم.
  ۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۱؛ مستدرک، ج ۱۳، ص ۱۶۴؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۹۸.
  ۳. بحارالانوار چاپ جدید، ج ۴۹؛ نقش رهبری حضرت امام رضا(ع)، ص ۵۵، ترجمه محمد باقر فالی.
  ۴. مناقب، ج ۴، ص ۲۶۰؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۳؛ وسایل الشیعه، ج ۹، ص ۴۵۶؛ کفایة الاثر، ص ۳۶.
  ۵. الکافی، ج ۵، ص ۲۸۸.
  ۶. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۴۹.
  ۷. کافی، ج ۶، ص ۲۹۸.
  ۸. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۴.
  ۹. بقره / ۴۴.
  ۱۰. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۸۸.
  ۱۱. رجال کشی، ج ۸۶، ص ۴۵۵.
  ۱۲. همان، ج ۸۶۸، ص ۴۵۸.
  ۱۳. همان، ج ۸(ع) ۶، ص ۴۶.
  ۱۴. مجموعه آثار دومین کنگره امام رضا(ع)، ج ۳، ص ۱۴۹، سال ۱۳۶۵.
  ۱۵. اصول کافی، ج ۱۴، ص ۵۲.
  ۱۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۲.
  ۱۷. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۳۷.
  ۱۸. همان، عیون اخبار الرضا،
  ۱۹. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۲؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۶، ۱۲۷.
  ۲۰. تاریخ نیشابور، ص ۲۱۰.
  ۲۱. بحارالانوار، چاپ جدید، ج ۴۹، ص ۱۶۸؛ نقش رهبری حضرت امام رضا، ص ۵۳، مترجم: محمدباقر فالی.
  ۲۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۶.
  ۲۳. اخبار و آثار حضرت امام رضا، عزیز الله عطاردی، ص ۶۴۶.
  ۲۴. امالی صدوق، ص ۸۹.
  ۲۵. تحف العقول، ص ۴۲۶، چاپ جامعه مدرسین.
- .....
- مجله فرهنگ کوثر پاییز ۱۳۸۵، شماره ۶۷

## خانواده و روابط همسران از دیدگاه حضرت امام رضا (ع)

### پیمانی پاک

تشکیل خانواده در اسلام، مسئله‌ای حیاتی و برنامه‌ای عالی است که اگر چه بر مبنای مقررات و قوانین قرآنی، روایی و شرعی جامه عمل می‌پوشد اما نخستین مایه‌های آن بصورت غریزه، محبت، عاطفه و اشتیاق متقابل زوج به اراده‌ی حکیمانه حضرت باری تعالی در نهاد انسان قرار داده شده است. ایجاد آرامش و مودت بر اثر ازدواج از نشانه‌های لطف خداوند می‌باشد. (۱)

به علاوه محکم‌ترین و برترین برنامه برای جلوگیری از گناه و صیانت جامعه و نجات دادن نسل جوان از سقوط در باتلاق منکرات، ابتذال و فحشاء، ازدواج می‌باشد. بر این اساس در مرحله اول بر والدین، اقوام و نهادهای ذیربط واجب است که نسبت به ایجاد مقدمات این سنت الهی و حرکت پسندیده اقدام کنند و با دست‌ان خویشتن با ساده‌ترین روش زمینه پیمانی پاک را فراهم آورند. در مرحله بعد بر پسران و دختران است که بنای زندگی و سعادت‌مندانگی را به دور از تکلفات و با اجتناب از شرایط سخت برپا نمایند. البته این موضوع با مقدماتی انجام می‌پذیرد.

### پژوهش پیرامون همسر دلخواه

تشکیل کانونی به نام خانواده اهمیت شایان توجهی دارد زیرا برای هر کسی یک بار در طول زندگی این فرصت پیش می‌آید و هر کدام از دختر و پسر می‌خواهد برای خود شریکی در مسیر زندگی خویش برگزیند که تا پایان عمر با وی خواهد بود و از همه اسرار و رموز او باخبر خواهد گردید. شریکی که مادر فرزندان، و مرئی کودکان است و یا آن که پدر و مسؤول و مدیر خانواده است و در صورت انتخاب درست، به اعتبار، عزت و آبروی طرفین افزوده خواهد شد، بنابراین عقل و برهان چنین قضاوت می‌کند که درباره‌ی همسر آینده باید بررسی‌هایی بعمل آورد. از این جهت حضرت امام رضا (ع) فرموده اند: «النكاح رِقٌّ فاذا انكح أحدكم وليدةً فقد أرقها فليَنْظُرْ أَحَدَكُمْ لِمَنْ يَرُقُّ كَرِيْمَةً.» (۲)

بر اساس این روایت نورانی کسی که دختر خویش را شوهر می‌دهد در واقع او را از حوزه‌ی اختیار خویش بیرون می‌آورد و در اختیار دیگری قرار می‌دهد بنابراین باید خانواده‌ها بررسی کنند که دختر خویش را به چه کسی می‌دهند و پاره‌ای از حیات خود و محصول تلاش‌ها، تربیت‌های خویشتن را به دست چه فردی می‌سپارند. بنابراین دختر و پسر قبل از ازدواج باید از روحیات، عادات، اخلاق و سلامت فیزیکی و روانی یکدیگر در حد ضرورت باخبر باشند. از این جهت است که رسول اکرم (ص) تأکید نموده اند با افراد دارای حسب و نسب وصلت کنید زیرا تمامی خصال و صفات والدین به فرزندان انتقال می‌یابد. (۳) خانواده‌ها مراقب باشند دختر با ایمان خود را به جوانی که اهل حق و حقیقت نمی‌باشد و خود در باتلاق انحراف دست و پا می‌زند ندهند و برای جوان پاک خود دختری را که به ارزش‌ها و فضایل پشت پا زده است انتخاب نکنند. حضرت امام رضا (ع) مسلمانان را از وصلت با شرابخواران نهی کرده اند: «و ایتاک ان تَرْوَجَ شاربَ الخمر فان رَوَّجْتَهُ فکانما قَدَّتْ الی الزنا؛ (۴) اجتناب کن از این که دختر خود را به شرابخواری بدهی که اگر او را به چنین تبهکاری شوهر دهی گویا آن که آن پاکدامن را به زنا داده‌ای؟!» آری آن که پای بند واجبات الهی نمی‌باشد و از ارتکاب فسق و فجور پروا ندارد و از حسنات اخلاقی بی‌بهره

است نباید به عنوان همسر آینده برگزیده شود زیرا بنا به فرمایش ائمه هدی آثار حرام و گناه در نسل آشکار می‌گردد. (۵)

### مراسم عروسی

آداب و رسوم عقد و عروسی باید توأم باوقار، حفظ کرامت و شخصیت و به دور از هرگونه محرّمات و عوامل محرک شهوات باشد تا رحمت الهی را جلب کند و عاملی برای عمل گردیدن برکات آسمانی گردد. در فرهنگ اسلامی تأکید بر این است که این مراسم بهتر است شب هنگام برگزار شود چنانچه عروسی حضرت زهرا(س) در هنگام شب انجام گردید. رسول خدا(ص) توصیه نمودند دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار شب عروسی حضرت فاطمه بدنبال آن بانوی بزرگوار حرکت کنند، شادی نمایند، شعر بخوانند و ذکر الله اکبر و الحمد لله بر زبان جاری سازند و از چیزی که خداوند بر انجام آن رضایت ندارد پرهیز کنند. حضرت امام رضاع) با الهام از بیانات رسول اکرم(ص) و تأسی بر سیره و سنت جدّش و جدّه اش فرموده اند: «من السنّة التّزویج باللیل لأنّ الله جعل اللیل سکناً و النساء انما هنّ سُکُن» (۶) عروسی در شب هنگام روش رسول خدا است زیرا خداوند شب را مایه آرامش قرار داده است و زن هم موجب تسکین روحی است. «این حدیث یک نکته مهم را که جنبه روان شناسی دارد مطرح می‌کند زیرا معمولاً شب هنگام آدمی از فشارهای روانی کمتری برخوردار است و روح آدمی فراغت بهتری دارد و برای انجام برنامه‌های فرح بخش مهیّاتر است و اصولاً افراد خسته و افسرده و دچار مرارت نمی‌توانند مسرور و شادمان باشند. همچنین مطابق آیه قرآن: «و جعلنا اللیل لباساً» (۷) شب پوششی است بر اندام زمین و موجوداتی که بر روی آن زیست می‌کنند و انسان‌ها با فرا رسیدن شب می‌توانند فعالیت‌های فرساینده را تعطیل کنند و روح خسته را آرام نمایند و با این وصف نه تنها عروس و داماد بلکه میهمانان با فراغت خاطر در مراسم مذکور حضور می‌یابند زوجین نیز در پایان این برنامه با خوابیدن به آسایش لازم دست می‌یابند و در سحرگاهان به عنوان بهترین وقت برای عبادت و ذکر به راز و نیاز با محبوب می‌پردازند.



غذا دادن به میهمانان نیز در فرهنگ اسلامی استحباب فوق العاده ای دارد و رسول اکرم (ص) یکی از موارد ولیمه دادن را موقع عروسی دانسته اند البته به فرمایش آن حضرت دعوت شدگان نباید برای رفتن به این مراسم شتاب کنند زیرا یادآور دنیا و زندگی ظاهری است. (۸) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) فرموده اند: «مَنْ السَّنَةَ إِطْعَمَ عِنْدَ التَّزْوِيجِ» (۹) یعنی از سنت پیامبر اکرم (ص) طعام دادن هنگام ازدواج است.

### پرداخت مهریه

خانواده عروس و داماد بنا بر عُرف جامعه و سنت‌های محلی و رعایت موازین شرعی و ارزشی باید در حدی بدور از افراط و تفریط در مسئله مهر و صدق توافق کنند. البته امساک از رسانیدن صدق به صاحب آن حرام و گناه است. رسول اکرم (ص) فرموده اند: مهریه زن باید به او مسترد گردد و کسی که از پرداخت آن امتناع نماید، به اندازه ی حَقِّ زن، در روز قیامت از حسنات او برمی‌دارند و در پرونده ی همسرش قرار می‌دهند و چون کار نیکی به اندازه ی ترمیم حقوق زن باقی نماند به گناه پیمان شکنی او را به سوی آتش می‌برند زیرا هر عهد و پیمانی مسؤولیت دارد، هشتمین فرغ امامت در این باره می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَافِرٌ كُلِّ ذَنْبِ الْأَمْنِ جَحَدَ مَهْرًا وَأَوَّغْتَصَبَ أَجِيرًا جُرْتَهْ أَوْ بَاعَ رَجُلًا حُرًّا» (۱۰) حضرت رضا (ع) از پدران بزرگوارش از رسول خدا (ص) روایت کرده اند خداوند متعال هر گناهی را مورد آمرزش قرار می‌دهد مگر گناه انکار مهر زن یا غصب دستمزد اجیر یا فروش انسان آزاد. «البته از جانب پیامبر و عترت او خطاب به زنان باکرامت توصیه شده است: اگر زمینه مناسبی در خصوص بخشیدن مهر خود به شوهر مشاهده کنند از این خصلت عالی که بیانگر جود و کرم و نشانه سخاوت و بزرگواری است چشم پوشی نکنند.

### نظافت و آراستگی

در منابع اسلامی آمده است خداوند زیبا آفرین جمال و زیبایی را دوست دارد و می‌خواهد آثار این نعمت را در بندگان خود ببیند و چون بانوان مظهر این صفت هستند زینت برایشان زینبند تر است البته در مسایل

خانواده دستورات برای نظافت و آراستگی ظاهر و ایجاد جذبه، متقابل است و این فکرکه مرد نیازی به زینت ظاهر و رعایت نظافت ندارد، مورد قبول نمی باشد چنانچه حضرت امام رضاع) می فرمایند: «لقد ترک النساء العفة لترك ازواجهن التهية لهُنَّ؛ (۱۱) چه بسا که بی توجهی مرد به آراستگی ظاهر سبب گردد که زن از پاکدامنی فاصله بگیرد (و این فضیلت عفت را از دست بدهد) حضرت امام رضاع) تأکید فرموده اند: «من اخلاق الانبياء التَّنظُّفُ؛ (۱۲) پاکیزگی از خلق و خوی انبیاست.»

با توجه به این روایت زن و شوهر باید طهارت و پاکیزگی در بدن، لباس و حتی منزل و لوازم آن را مورد مراعات قرار دهند و در این زمینه مرد باید به همسرش کمک کند و بر زن هم لازم است با رعایت نظافت در امور خانه و آراستگی ظاهر موجبات خشنودی پروردگار و شادمانی همسر خود را فراهم کند تا از این راه سلامت روحی و روانی خانواده تأمین گردد آنان باید به این معنا توجه داشته باشند که گام نهادن در این قلمرو با ثواب توأم است و نوعی عبادت به حساب می آید. حضرت امام رضاع) از پدران بزرگوار خود روایت نموده اند: «زنان بنی اسرائیل از عفت و پاکی دست برداشتند و این مسئله هیچ سببی نداشت جز آن که شوهران آنان، خود را نمی آراستند. سپس آن حضرت افزودند: ائها تشتهی منک مثل الذی تشتهی منها؛ (۱۳) (زن هم از مرد همان انتظاری را دارد که مرد از او دارد) از آن سوی زن مجاز نمی باشد برای غیر شوهر آرایش کند. رسول اکرم(ص) از این که زن در خارج خانه لباس جذّاب بپوشد به صورتی که نظر دیگران را به سوی خود جلب نماید، نهی فرموده و از این که زیور با خود بردارد منع کرده اند.

### امنیت روانی و اطمینان قلبی

وقتی آرایش و پیرایش برای یکدیگر صورت گیرد علاوه بر ایجاد روابط پسندیده ی اخلاقی و روانی و ازدیاد عواطف قلبی موجبات اطمینان زوجین نسبت به هم را پدید می آورد و این که هر دو به این باور برسند که تمامی علاقه و ارادت خویش را در راه رضایت هم بکار گیرند. اینجاست که نه زن به مردی غیر از شوی خویش نظر خواهد داشت و نه مردی نسبت به

زن دیگری اندیشه می‌نماید و امنیتی که از این رفتار متقابل بدست می‌آید همه‌ی ابعاد زندگی زن و مرد را تحت پوشش قرار می‌دهد و هرگونه بدبینی و بی‌اطمینانی در روابط خانوادگی را محو می‌کند و بدین‌گونه پایه‌های نظام خانواده بر اساس حُسن روابط و سلامت روحی استوار خواهد شد و این همان است که قرآن می‌فرماید: «هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ و انتم لِبَاسٌ لَهُنَّ؛ یعنی در واقع هرکدام حافظ امنیت دیگر و مایه‌ی زینت و افتخار همسر می‌گردند.» کلینی در فروع کافی این حدیث را از امام رضا (ع) نقل می‌کند: «عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا قال ما افاد عبد و فائدة خیراً من زوجة صالحة اذا رآها سرته و اذا غاب عنها حفظته فی نفسها و مالها» (۱۴) یعنی از حضرت رضا روایت شده که ایشان فرمودند: هیچ فایده‌ای به کسی نمی‌رسد بهتر از این که برایش بانویی باشد که نگاه کردن به او و مصاحبت با او موجب شادمانی همسر باشد و در غیاب شوهر امانت دار و حافظ حریم خویش و خانواده و اموال شوهر است. از آن جهت که مسؤولیت امنیت روانی خانواده برعهده زن است و کلیدهای عاطفه و رموز ایجاد روابط قلبی بدست اوست از این جهت اسلام از زن انتظار متناسب با این جایگاهش دارد و در واقع چون سعادت و شقاوت خانواده به بانوی خانه وابسته است در روایات ائمه هدی بالاترین زینت و نهایت سعادت برای مرد، برخوردار از همسری شایسته، معرفی شده است.

## جایگاه خانواده

خانواده هسته‌ی نخستین تشکیل ساختمان جامعه به شمار می‌رود و عواملی چون عشق و محبت و عاطفه را در وجود انسان‌ها ریشه دار می‌نماید. با رعایت موازین ارزشی اسلامی زندگی خانوادگی شکوفا می‌گردد و آیین اسلام حقوقی برای اعضای آن بوجود می‌آورد که با مراعات و اجرای آن، صفا و صمیمیت چون چشمه‌ای جوشان در خانواده جاری می‌گردد. در حضور مناسبات اخلاقی و روابط بین اعضای خانواده حضرت امام رضا (ع) یک اصل کلی، جالب و دارای پیامی روان‌شناختی را مطرح می‌فرماید: «اجْعَلْ مُعَاشَرَ تَكَ مَعَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ؛ (۱۵) یعنی برخورد خود

را با افراد کوچک و بزرگ زیبا و نیکوگردان» که این اصل در حُسن معاشرت و بهبودی آن تأثیری فراوان دارد، این سخن می‌تواند برگرفته از فرمایش رسول اکرم (ص) باشد که می‌فرمایند: «خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی: (۱۶) بهترین شما کسی است که برای اهل خانه اش نیکو باشد و من نیکوترین شما برای خانواده ام هستم. مرد خانه حق ندارد به هر دلیلی ارتباط با همسر خویش را بیش از چهار ماه ترک نماید فکر این که زن به ترک آن راضی باشد یا اینکه برای مرد مسافرت واجبی و لازمی چون حج و کسب معاش پیش آید، این که چنین آمیزشی حاوی خسروانی غیر قابل جبران باشد. گروهی به محضر حضرت امام رضا (ع) آمدند و عرض کردند: ای پسر رسول خدا (ص) مردی زنی جوان دارد و چون مصیبتی متوجه اش گردیده، مدت چند ماه و بلکه یک سال است که ارتباط با همسر خویش را ترک کرده است البته این کار به دلیل اذیت، آزار و انتقام نبوده بلکه به علت اندوه و افسردگی خاطر از این معاشرت اجتناب کرده است. آیا با این عمل عصیان و ترک گناهی مرتکب شده است. امام فرمودند: بلی، ترک این ارتباط بیش از چهار ماه گناه دارد. (۱۷)

### ابراز محبت و ایجاد مودت

اصل محبت را خداوند در قلب زن و شوهر قرار می‌دهد و بر آنان است که این نعمت باطنی و حالت قلبی را که موجب آرامش زندگی و صفا و پاکی است بوسیله جانبداری از هم، گذشت و فداکاری، خوش اخلاقی، توقع در اندازه و ظرفیت لازم، حفظ شئون و شخصیت طرفین و اجتناب از بگو مگوهای بیهوده حفظ کنند و از عواملی که به محبت و عاطفه خلل وارد می‌نماید بپرهیزند زیرا تبدیل این عاطفه و شوق به کینه و نفرت و بغض در صورتی که ملاک شرعی و عقلی در کار نباشد مبدل نمودن نعمت به نقمت و بلاست و خود نوعی ناسپاسی به شمار می‌آید البته به فرمایش حضرت امام رضا (ع) دل‌ها را رغبت و نفرت و نشاط و سستی می‌باشد، هنگامی که دل میل و اقبال می‌کند بینش و ادراک دارد و زمانی که بی میل است افسرده و ناتوان می‌باشد از این روی هنگامی که درون با نشاط توأم

می باشد باید دل ها را بکارگرفت و زمانی که حالت سستی و رخوت دارد باید آن را رها کرد تا توان و آرامش خود را بازیابد. (۱۸)

زن و شوهر در روابط عاطفی با یکدیگر باید این بیان گهربار امام رضا (ع) را در نظر گیرند که می فرمایند: اگر مؤمنی خشمگین شود عصبانیت، وی را از طریق حق بیرون نمی برد و اگر شادمانی یابد این خرسندی وی را دچار باطل نمی سازد و چون به اقتداری می رسد بیشتر از آنچه حق دارد، نمی گیرد. (۱۹) حضرت امام رضا (ع) در سیره ی عملی خویش در جهت تقویت عواطف و تکریم شخصیت حاضران در خانه و در جمع معاشرین این گونه بودند. ابراهیم بن عباس می گوید: هرگز شخصیتی برتر از امام رضا (ع) ندیدم، هرگز پای خویش را در مقابل همنشین خویش دراز نمی نمود و پیش از او تکیه نمی داد. به خدمتگزاران دشنام نمی گفت، صدایش به خنده بلند نمی شد و همواره با غلامان و زیردستان خود کنار سفره ی غذا می نشست. (۲۰) حضرت امام رضا (ع) اعتقاد داشتند: اگر نسبت به کسی محبتی دارید آن را آشکار کنید زیرا اظهار دوستی نیمی از خردمندی به شمار می آید بنابراین زن و شوهر باید عواطف خود را در خصوص یکدیگر علنی سازند و در این مورد از خجالت و شرمساری پرهیز کنند. (۲۱) یکی از اموری که بر رونق و صفای خانه می افزاید تلاوت قرآن می باشد. حضرت علی بن موسی الرضا (ع) فرموده اند: در خانه های تان برنامه ای برای تلاوت قرآن کریم ترتیب دهید به درستی هرگاه در منزلی قرآن خوانده شود امور اهلش سهل و آسان می گردد و خیر و برکتش بسیار شده و در غیر این صورت اهل خانه در تنگنای فکری و روانی و اقتصادی قرار می گیرند. (۲۲)

براین اساس عوامل معنوی و روی آوردن به سنت های مذهبی می تواند روابط عاطفی و فضای روان شناختی خانواده را تحت تأثیر قرار دهد. در مواقعی حتی ابراز عواطف هم برقرار است ولی گویا احساس آرامش از خانه رخت بر بسته است و این بدان دلیل می باشد که اهل خانه از ذکر خداوند اعراض نموده اند چرا که قرآن می فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا.» (۲۳) از تأکید اسلام بر آرامش و مودت و رحمت که خصلت و خوبی است که در زندگی خانواده کسی جاری است چنین بر می آید که

در مفهوم ارزشی این آیین نوع و شکل فضایی که زوجین می‌خواهند در پرتو آن زندگی نوین خود را آغاز کنند، نمایان می‌گردد و چنین نیست که شخص بخواهد از طریق آن صرفاً منفعت طلبی شخصی و طمع ورزی نسبت به دیگران را پی‌گیرد و نیز این گونه نمی‌باشد که هوی و هوس و امیال نفسانی در آن برانگیخته شود تا بتوان از آن‌ها به عنوان شالوده ساختمان این زندگی استفاده نمود بلکه فضایی است که در آن بر انسانیت و فضیلت تأکید می‌گردد، روابط از سرچشمه‌ای عالی و پاکیزه متأثرند که در آن هر دو طرف در زندگی مشترک به عاطفه و محبت وابسته‌اند. عطوفتی که یک احساس ناگهانی و زودگذر نبوده و بر ارزش‌های والا و خرده‌های مقدس استوار است زیرا عواطف ناگهانی و هیجانی در برابر امیال و هواهای متضاد تاب مقاومت ندارد و به سرعت رنگ می‌بازد.

### مسئولیت‌پذیری و عواطف

از دیدگاه فرهنگ اسلامی چنین استنباط می‌گردد که گرایش برای تشکیل خانواده از احساس ژرف متأثر گردیده است. نیازمندی روح و روان و احتیاج عاطفی در یک چهارچوب معنوی رشد دهنده آدمی را وادار می‌کند تا در فرصتی مناسب به این مسئله جامه‌ای عمل بیوشاند. هدف از تشکیل خانواده در اسلام همان دستیابی به اطمینان روحی است تا انسان پس از رسیدن به این مرحله احساس نماید به خویشتن اصل خویش نائل گردیده است و به اعتبار این که رحمت و مودت شالوده و پایه‌ی روابط در نظام آفرینش می‌باشد شخصیت انسان در این برنامه تکامل می‌یابد. اسلام از مرد می‌خواهد سرآغاز بنیان نهادن خانواده را با مسئولیت‌پذیری معنوی و عملی توأم نماید و نه صرفاً برای اشباع سیری ناپذیری غرائز انسانی. رحمت ملهم از سرشت ارتباطات همسران است و زوجین را وادار می‌کند با توجه به ظرفیت خانوادگی، روحی و اجتماعی یکدیگر را درک کنند و مسئولیت‌های خود را پذیرا باشند. پس با یکدیگر به صورت صمیمی زندگی کنند و در این فضا از تنگ نظری و خودخواهی، که زندگی خانوادگی را متلاشی می‌سازد، دوری خواهند جست. زیرا آنگاه که محبت

و عاطفه وارد زندگی می‌گردد فرد محوری و خودنگری را دگرگون می‌کند. انسانی که از لاک خود بیرون آمده است به رغم تأثیرپذیری در شکل‌گیری و ساختار شخصیت از محیط‌های گوناگون و شرایط متفاوت، بر سخنی که بر زبان می‌آورد، گامی که برمی‌دارد، کاری که انجام می‌دهد مراقبت دارد و در واقع رحمت را صرفاً در اندیشه و احساس پاکیزه مجسم نمی‌نماید بلکه آن را در زندگی عملی تحقق می‌بخشد. پس با این وصف هر کدام از زن و شوهر به دردها و مشکلات و گرفتاری‌های یکدیگر توجه دارند و خطاها و نارسایی‌ها را با مدارا، وفق و حکمت اصلاح می‌کنند تا مبادا به جای سازندگی، ویرانگری حاصل گردد.

اگر این گونه عمل گردد زندگی اعضای خانواده به آرامشی راستین مبدل خواهد گشت، آرامشی که زندگی درونی و بیرونی همه‌ی افراد خانواده را در بر می‌گیرد و به صورتی خواهند زیست که روح و عقل و عواطف آنان به دور از نزاع‌ها و جدال‌ها بی‌جامی باشد. این مودت از نعمت‌های الهی است و باید قدران آن بود و در زندگی مشترک از آن بهره‌گرفت و برکاتش را بکار باید بست. در غیر این صورت امکان دارد بر اثر ناسپاسی این هدیه‌ی معنوی و عطیه‌ی الهی، آن را از دست بدهیم چنانچه حضرت امام رضاع فرموده‌اند: «اُحْسِنُوا جِوَارَ التَّعْمِ فَانْهَاجُوا حَشِيئَةَ مَانَأْتِ عَنْ قَوْمِ فِعَادِثِ الْيَهْمِ» (۲۴) یعنی نعمت‌های الهی را که در اختیارتان است گرامی بدارید چرا که آن‌ها گریزان می‌باشند. از هر که کناره‌گیرند دیگر بازگشتی برایشان نمی‌باشد. حضرت امام رضاع در بیانی دیگر زندگی توأم با آرامش را این‌گونه معرفی کرده‌اند: «الْعَيْشُ السَّعَةُ فِي الْمَنَازِلِ وَالْفَضْلُ فِي الْخِدْمِ وَكَثْرَةُ الْمُحِبِّينَ» (۲۵) منزل وسیع، همکاران و خدمتگزاران افزون و دوستداران فراوان (کثرت اهل محبت و مودت).

### گشایش برای اهل خانه

تأمین معاش حلال و فراهم بودن امکانات زندگی برای اهل خانه در ایجاد آرامش و افزایش صمیمیت دخالت مهمی دارد، امام علی بن موسی الرضاع فرموده‌اند: «مَنْ اضْبَحَ مُعَافَى فِي بَدَنِهِ مَخْلَى فِي سِرْبِهِ وَعِنْدَهُ قُوَّتٌ يَوْمَهُ فَكَانَ مَا خَيْرٌ لَهُ الدُّنْيَا» (۲۶) هر کس صبح کند در حالی که

تنش سالم و خاطرش آسوده و معاشش تأمین باشد از مواهب یک زندگی مطلوب و آرام برخوردار است.»

تلاش در جهت فراهم آوردن تسهیلات برای خانواده در درجه ای از اهمیت است که حضرت امام رضا(ع) فرموده اند: کسی که در پی بدست آوردن درآمدی برای تأمین معاش عائله اش باشد بهتر از مجاهدان در راه خداست. (۲۷) حکمت این تأکید آن است که اهتمام و تکاپو در این خصوص اثری مهم در پیوند عاطفی اعضای خانواده دارد و روابط محبت آمیز افراد خانه را تحکیم و قوت می بخشد. حضرت امام رضا(ع) در روایتی دیگر از پیروان خود می خواهد برای ایجاد گشایش در زندگی و رفاه اهل خانه بکوشند: «صاحبُ النِّعمَةِ یَجِبُ أَنْ یُوسِعَ عَلَی عِیَالِهِ؛ (۲۸) (افرادی که از نعمتی برخوردارند باید برزن و فرزند خود گشایش دهند)».

اصولاً در فرهنگ اهل بیت(ع) یکی از نشانه های سعادت انسان این است که فرد بتواند به وضع خانواده خود رسیدگی کند، در این باره نیز هشتمین ستاره ی درخشان آسمان امامت چنین گوهر افشانی کرده اند: «یَنْبَغِی لِلرَّجُلِ أَنْ یُوسِعَ عَلَی عِیَالِهِ لِثَلَاثِیْتَمُنُو مُؤْتَه؛ (۲۹) یعنی شایسته است مرد بر اهل خانه (از لحاظ مخارج زندگی) سخت گیری نکند تا این که آنان مرگ او را از خداوند درخواست کنند. اهمیت تلاش برای امور رفاهی خانواده موجب نمی شود که آدمی از اعتدال، قناعت و کسب رزق حلال دوری گیرند. حضرت امام رضا(ع) در این باره تأکید نموده اند: حقیقت ایمان بنده کامل نمی گردد تا این که سه خصلت را دارا باشد. بصیرت در دین، اعتدال و میانه روی در امور زندگی و خانواده و بردباری در سختی ها و مصائب. (۳۰) همچنین آن فروغ امامت فرموده اند: «مَنْ رَضِیَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِالْقَلِیلِ مِنَ الرِّزْقِ رَضِیَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْقَلِیلِ مِنَ الْعَمَلِ؛ (۳۱) هر کس به روزی اندکی که خدا به او می دهد راضی باشد پروردگار همان عمل اندک را از وی می پذیرد و در خصوص رضایت داشتن بر رزق حلال می فرماید: هر کس به روزی حلال اما کم خشنود باشد رنجش کمتر و خاندانش در آسایش و آرامش زندگی می کنند و خداوند عیوب دنیا و کیفیت رفع آن ها را به او می آموزد و وی را با سلامتی در بهشت مستقر می سازد. (۳۲)



## پی نوشت‌ها

۱. سوره روم، آیه ۱۲.
۲. وسایل الشیعه، شیخ خز عاملی، ج ۱۴، ص ۵۲.
۳. مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۱۹۶.
۴. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۴۲.
۵. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۸۱.
۶. ازدواج در اسلام، آیه الله مشکینی، ص ۱۱۲.
۷. سوره نبا، آیه ۱۰.
۸. مستدرک الوسائل، باب نکاح، فصل ۳۱.
۹. صحیفة الرضا، ص ۴۰۲.
۱۰. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۵۱.
۱۱. مکارم الاخلاق، ص ۴۸۹.
۱۲. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۹۵.
۱۳. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۹.
۱۴. وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۲.
۱۵. صحیفة الرضا، ص ۴۰۰.
۱۶. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۳۹.
۱۷. شیوه همسررداری، علامه سید محمد حسین فضل الله، ترجمه لطیف راشدی، ص ۱۱۱.
۱۸. تحلیلی از زندگی امام رضا(ع)، محمد جواد فضل الله، ترجمه سید محمد صادق عارف، ص ۲۳۰.
۱۹. همان، ص ۲۳۶.
۲۰. کشف الغمه، علی بن عیسیٰ اربلی، ج ۲، ص ۲۷۴.
۲۱. اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۴، بخش دوم، ص ۱۹.
۲۲. دُرّة البیضاء، ص ۲۱۲۲.
۲۳. سوره طه، آیه ۱۲۲.
۲۴. صحیفة الرضا، ص ۴۰۲.
۲۵. کافی، ج ۶، ص ۵۲۶.
۲۶. دُرّ الکلام من اقوال الامام علی بن موسی الرضا(ع)، ص ۸۱.
۲۷. تحلیلی از زندگی امام رضا(ع)، ص ۲۳۱.
۲۸. صحیفة الرضا، ص ۴۰۳.
۲۹. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۴.
۳۰. صحیفة الرضا، ص ۳۸۱.
۳۱. دُرّ الکلام ص ۷۳.
۳۲. صحیفة الرضا، ص ۴۰۱.

.....  
 مجله پاسدار اسلام آذر ۱۳۸۵، شماره ۳۰۰

## نگین قم

- شهرها انگشترند و قم نگین      قم هماره حجت روی زمین  
تربت قم قبله عشق و وفاست      شهر علم و شهر ایمان و صفاست  
مرقد معصومه چشم شهرما      مهر او جانهای ما را کهربا  
در حریمش مرغ دل پر می زند      هر گرفتار آمده در می زند  
این حرم باشد ملائک را مطاف      زائران را ارمغان، عشق و عفاف  
حوزه قم هاله ای برگرد آن      فقه و احکام خدا را مرزبان  
ابن جوزی یکی از علما و مورخان اهل سنت در قرن هفتم می نویسد: در  
بین اولاد امام موسی کاظم (ع) چهار دختر به نام فاطمه وجود دارد:  
۱. فاطمه صغری که به او بی بی هیبت گفته می شود، و در مدخل جنوبی  
شهر باکو در آذربایجان شوروی (سابق) دفن است.  
۲. فاطمه وسطی که در رشت مدفون می باشد.  
۳. فاطمه وسطی (سئی فاطمه) که در اصفهان دفن شده است.  
۴. فاطمه کبری (۱) (فاطمه معصومه) که مدفن او در قم، زیارتگاه شیعیان  
و اهل دل می باشد.

## ولادت و وفات

حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در روز اوّل ذیقعدہ سال ۱۷۳ (ه. ق) در مدینه منوره، دیده به جهان گشود. چنان که مرحوم حاج شیخ علی نمازی، متوفای دوم ذیحجه ۱۴۰۵ (ه. ق) شرح زندگانی آن حضرت را با این عبارت آغاز می‌کند: «فاطمَةُ الْمُعْصُومَةُ الْمُؤَلُّودَةُ فِي غُرَّةِ ذِي الْقَعْدَةِ سَنَةِ ۱۷۳: (۲) فاطمه معصومه که در روز اوّل ذیقعدہ ۱۷۳ بدنیا آمده است.»

باید توجه داشت که در مورد ماه و روز ولادت آن حضرت، اتفاق نظر وجود دارد ولیکن در مورد سال ولادت آن حضرت بین سال‌های ۱۷۳ و ۱۸۳ (ه. ق) اختلاف وجود دارد؛ ولی با توجه به سال شهادت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، یعنی سال ۱۸۳ (ه. ق) و اینکه آن حضرت در سال‌های آخر عمر، در زندان و دوران خانواده به سر می‌برده اند و با توجه به منابع متعدد تاریخی (۳)، سال ولادت، همان سال ۱۷۳ صحیح تر به نظر می‌رسد.

پدر بزرگوار آن حضرت، امام موسی کاظم (ع) و مادر گرامی اش نجمه خاتون می‌باشد که بعد از تولد حضرت رضاع) به طاهره ملقب گردید. (۴) در نتیجه فاطمه معصومه علیها السلام با امام رضا خواهر و برادر ابوینی هستند. فاطمه معصومه علیها السلام در سال ۲۰۱ (ه. ق) در پی انتقال اجباری امام هشتم (ع) به مرو، بعد از یک سال تحمل دوری برادر بزرگوارش از مدینه منوره، عازم خراسان گردید که در مسیر سفر در ۲۳ ربیع الاول سال ۲۰۱ (ه. ق) وارد شهر قم شده و مورد استقبال عده زیادی از مردم مشتاق و شیفته اهل بیت علیهم السلام قرار گرفت، و بعد از هفده روز اقامت در منزل موسی بن خزرج، در سن ۲۷ سالگی در سال ۲۰۱ (ه. ق) [به اتفاق مورخان (۵)] دیده از جهان فرو بست و در «باغ بابلان» محل فعلی مزار آن حضرت، دفن گردید.

در مورد ماه و روز وفات آن حضرت بین مورخان، اختلاف است. برخی وفات آن حضرت را دهم ربیع الثانی دانسته (۶) و بعضی دیگر، دوازدهم ربیع الثانی (۷) و عده ای نیز هشتم شعبان را به عنوان روز وفات آن حضرت ذکر کرده اند (۸)؛ راز وفات آن حضرت را برخی محققان معاصر، مسمومیتی دانسته اند که از ناحیه دشمنان اهل بیت علیهم السلام نسبت به آن

بانوی بزرگوار روا داشته شد. (۹)

آنچه در پیش رو دارید نگاهی است به چند مقام و منزلت معنوی کریمه اهل بیت، فاطمه معصومه علیها السلام، با این تذکره در همین مجله، برخی موضوعات مربوط به آن حضرت در شماره های پیشین مورد بررسی قرار گرفته است و (۱۰) تلاش بر این است که مطالب غیر تکراری و ناگفته در مورد آن حضرت بیان شود.

### مقامات و منزلت های معنوی

کمترا امام زاده ای به اندازه حضرت معصومه علیها السلام مورد توجه و سفارش امامان معصوم علیهم السلام قرار گرفته است. حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) با آن همه عظمت، بیش از یکی دو روایت در موردش وارد نشده است، ولی درباره عظمت و مقامات فاطمه معصومه علیها السلام حدود یازده روایت وارد شده است، حتی سال ها قبل از ولادت آن حضرت حدود (۴۵ سال قبل) امام صادق (ع) سخنان بسیار ارزشمندی درباره عظمت و فضیلت آن بانویان داشته است که نشان از اوج عظمت و فضیلت آن حضرت دارد.

یکی از شیعیان، به محضر امام صادق (ع) شرفیاب شد و مشاهده کرد که آن حضرت، در کنار گهواره با کودکی سخن می گوید، تعجب کرد و عرض کرد: آیا با کودک نوزاد سخن می گوئی؟ حضرت صادق (ع) فرمود: اگر تو هم مایل هستی می توانی نزد او بیایی و با او گفتگو کنی. او می گوید: نزد گهواره آن نوزاد رفتم، سلام کردم، جواب سلام را داد و به من فرمود: نامی که برای دختر تازه به دنیا آمده ات برگزیده ای عوض کن، زیرا خداوند آن نام را دشمن می دارد. (سخن نوزاد اشاره به نام دختری بود که به تازگی، خداوند به من عنایت فرموده بود، که او را «حمیرا» نامگذاری کرده بودم).

سخنان آن نوزاد و اطلاع او از اخبار پنهانی و نهی از منکراو، مرا بیشتر به تعجب واداشت و بهت زده شدم، امام صادق (ع) فرمود: تعجب نکن! این کودک فرزندم موسی است، خداوند از او دختری به من عنایت کند که نامش فاطمه است؛ او در سرزمین قم به خاک سپرده می شود، و هر کس او را زیارت کند، بهشت بر او واجب می شود. (۱۱) و در جای دیگر فرمود:

«سْتُدْفَنُ فِيهَا امْرَأَةٌ مِنْ أَوْلَادِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ فَمَنْ زَارَهَا وَجَبَّتْ لَهُ الْجَنَّةُ؛ به زودی بانویی از فرزندان من به نام فاطمه در آن (قم) دفن می‌شود، هرکس او را زیارت کند، بهشت برای او واجب می‌گردد.»  
در ذیل روایت آمده است که امام صادق (ع) این سخن را قبل از ولادت امام کاظم (ع) فرمود. (۱۲) با توجه به اینکه امام کاظم (ع) در سال ۱۲۸ هـ . ق چشم به جهان گشوده است و تولد حضرت معصومه علیها السلام در سال ۱۷۳ رخ داده است امام صادق (ع) این سخن را ۴۵ سال قبل از تولد حضرت معصومه فرموده است.

### معصومه علیها السلام

#### الف. پاداش زیارت حضرت

از آنجاکه آن بانو در سه ضلع ولایت یعنی: فرزند و خواهر و عمه امام، قرار گرفته، چنانکه در زیارتنامه آن حضرت نیز به آن تصریح شده است، (۱۳) از همان سه ضلع امامت نیز روایات فراوانی درباره پاداش زیارت آن حضرت نقل شده است که به یکی از آن‌ها اشاره می‌شود.  
امام صادق (ع) فرمود: «فَمَنْ زَارَهَا وَجَبَّتْ لَهُ الْجَنَّةُ؛ (۱۴) پس هرکس او (فاطمه) را زیارت کند، بهشت بر او واجب می‌گردد.» به همین مضمون روایات متعددی از آن حضرت نقل شده است. (۱۵)

#### ب. طهارت و پاکیزگی

هرچند عصمت در مرحله عالی، اختصاص به معصومین دارد، ولی شواهدی در دست است که نشان می‌دهد، فاطمه معصومه علیها السلام در مرحله ای از عصمت قرار دارد. امام هشتم (ع) آن بانو را بالقب «معصومه» یاد کرده است. و فرموده است: «مَنْ زَارَ الْمَعْصُومَةَ بِقَمِّ كَمَنْ زَارَنِي» (۱۶) که نشان از پاکي و طهارت نسبی آن حضرت دارد و در زیارت نامه آن حضرت می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الظَّاهِرَةُ الْحَمِيدَةُ الْبَرَّةُ الرَّشِيدَةُ، التَّقِيَّةُ الرَّضِيَّةُ الْمَرْضِيَّةُ؛ (۱۷) سلام بر تو ای پاکیزه ستوده، [ای] نیکوکار رشیده، پاک و پاکیزه، [ای] بانوی] شایسته و پسندیده.»

صفات فوق، به خوبی نشانگر طهارت و پاکیزگی آن بانوی مطهره است.

### ج. کریمه اهل بیت علیهم السلام

از دیگر مقامات آن حضرت که توسط امام باقر(ع) به آن حضرت نسبت داده شده است، «کریمه اهل بیت» بودن است. از مرحوم آیت الله العظمی سید محمود مرعشی نقل شده است که بسیار علاقمند بودم که به طریقی محل قبر شریف جده ام حضرت زهرا علیها السلام را بیابم. برای این مقصود، ختم مجربی انتخاب کرده و چهل شب به آن مداومت کردم، تا شاید با این طریق، از محل مرقد شریف حضرت زهرا علیها السلام، آگاه گردم. شب چهلم بعد از انجام ختم و توسل فراوان به بستر خواب رفتم. در عالم خواب به محضر امام باقر(ع) یا امام صادق(ع) رسیدم، امام به من فرمود: «عَلَيْكَ بِكَرِيمَةِ اَهْلِ الْبَيْتِ؛ به دامن کریمه اهل بیت علیها السلام چنگ بزن». تصور کردم که منظور امام(ع) از این جمله، حضرت زهرا علیها السلام است. عرض کردم: آری قربانت گردم، من نیز ختم را برای همین گرفتم که محل شریف قبر حضرت را دقیق تر بدانم و زیارتش کنم. امام(ع) فرمود: منظور من، قبر شریف حضرت معصومه علیها السلام در قم است. سپس افزود: به خاطر مصالحی، خداوند اراده کرده است که قبر حضرت زهرا علیها السلام برای همیشه برای همگان مخفی باشد. از این رو قبر حضرت معصومه علیها السلام را تجلیگاه قبر شریف حضرت زهرا علیها السلام قرار داده و شکوه و عظمت مرقد حضرت زهرا علیها السلام را در قبر حضرت معصومه علیها السلام متجلی کرده است.

مرحوم سید محمود مرعشی رحمه الله وقتی از خواب برمی خیزد، تصمیم می گیرد که با اعضای خانواده خود عازم قم شود. (۱۸)

### نمی ازیم کرامات کریمه

پایان بخش بحث را ذکر نمونه هایی از کرامات آن بانو قرار می دهیم.

#### ۱. حل مشکل آیت الله العظمی نجفی

مرعشی رحمه الله: مرحوم آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی

نجفی می‌گوید: روزی بر اثر مشکلات فراوان زندگی، از جمله اینکه می‌خواستیم دخترم را شوهر دهم ولی مال و ثروتی نداشتیم تا برای او جهیزیه تهیه کنیم، با ناراحتی به حرم حضرت معصومه علیهاالسلام رفتم و با عتاب و خطاب، در حالی که اشکهایم سرازیر بود گفتم: ای سیده و مولای من! چرا نسبت به امر زندگی من اهمیت نمی‌دهید؟ من چگونه با این دست خالی دخترم را شوهر دهم؟ سپس با دلی شکسته به خانه برگشتم، حالت خواب مرا فراگرفت، در همان حال شنیدم که در می‌زنند؛ رفتم و در را باز کردم؛ شخصی را دیدم که در پشت در ایستاده و وقتی مرا دید گفت: «سیده تو را می‌طلبند»، با شتاب به حرم رفتم، وقتی که وارد صحن شریف آن حضرت شدم، چند کنیز را دیدم که به تمیز کردن ایوان طلا اشتغال داشتند، از سبب آن پرسیدم، گفتند: اکنون سیده می‌آید، پس از اندکی، حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام آمد در حالی که در شکل و شمایل، مانند مادرم فاطمه زهرا علیهاالسلام بود (چون جده ام زهرا را سه بار قبل از آن در خواب دیده بودم) نزد عمه ام حضرت معصومه علیهاالسلام رفتم و دستش را بوسیدم؛ به من فرمود: «ای شهاب! کی ما در فکر تو نبوده ایم که ما را مورد عتاب قرار داده و از دست ما شاکمی هستی؟ تو از زمانی که به قم آمدی زیر نظر ما و مورد عنایت ما بوده ای.»

وقتی که از خواب بیدار شدم، فهمیدم که نسبت به حضرت معصومه علیهاالسلام اسائه ادب کرده ام، همان دم برای عذرخواهی به حرم شریفش رفتم و از آن پس، حاجتم برآورده شد و در کارم گشایشی صورت گرفت و مشکل من حل و زندگی ام آسان گردید. (۱۹)

## ۲. هلاکت مزدور گستاخ:

در عصر رضاخان و کشف حجاب، روزی رئیس شهربانی قم که مردی گستاخ و بدزبان بود، به حرم حضرت معصومه علیهاالسلام وارد می‌شود و در همان جا به زنان باحجاب حمله می‌کند تا چادر را از سرشان بگیرد؛ آه و ناله زنان بلند می‌شود. در همین وقت غیرت آیت الله نجفی که این صحنه را می‌بیند به جوش می‌آید و به نزد رئیس شهربانی رفته، سیلی محکمی

به صورت او می‌زند. او که از این سیلی سخت یگه خورده بود، آیت الله مرعشی را تهدید به قتل می‌کند ولی روز بعد که در بازار قم در حال حرکت بوده، قسمتی از ساختمان سقف بازار بر سر او خراب شده، و او در همان دم به هلاکت می‌رسد و می‌میرد. (۲۰)

### ۳. رفع خطر سیل:

کسانی که به وضع جغرافیایی شهر قم آگاهی دارند می‌دانند که در وسط شهر قم رودخانه بزرگی قرار گرفته که پیش تر مسیر آب باران دهها فرسخ از زمینهای قبل از رودخانه، از پایین زاینده رود اصفهان گرفته تا قم، از طریق همین رودخانه به دریاچه قم می‌ریخت. در این صورت ناگفته پیداست که هنگام بارشهای شدید پی در پی، سیل‌های خطرناکی در این رودخانه به جریان می‌افتاد و گاهی باعث خرابیهایی می‌شد. در یکی از این موارد نقل شده، که سیل بسیار عظیمی آمد که اهل قم را فوق العاده ترسانده و هر لحظه انتظار می‌رفت که خطر سیل، ساختمانها را ویران کند...

در این بحران شدید، مشاهده شد که دستی نمایان شد و به سیل اشاره کرده، و آن سیل به سوی دیگر رفته و رفع خطر شد، از این رو شیخ زکی باغبان در شرفنامه معروف خود می‌گوید:

روزی که سیل سیمره از رود «ناربهار» / آمد به شهر قم قضایای کردگار  
دانی که کرد رفع بلا از این دیار؟ / معصومه بود دختر موسی سرفراز  
ذریه رسول خدا، غمگسار قم (۲۱)

کرامات آن بانوی گرامی بیش از آن است که در یک مقاله بگنجد. سخن را با شعری در اوصاف آن بانوی مکرمه به پایان می‌بریم.

خاک قم گشته مقدس از جلال فاطمه  
نور باران گشته این شهر از جمال فاطمه  
گرچه شهر قم شده گنجیه علم و ادب  
قطره ای باشد ز دریای کمال فاطمه  
تابش شمع و چراغ و کهربای نورها  
باشد از نور جمال بی مثال فاطمه



صافی آینه ایوان نیکومنظرش گوشه  
ای از صافی قلب زلال فاطمه  
عطرآگین گشته گر این بارگاه جنتی  
این نسیمی است از عبیر دلگشای فاطمه  
بر سر ما سایه افکن از کرامت ای بتول  
شد سعید آن کس که بد اندر ظلال فاطمه  
آفت دلها غم است بر درگاه معصومه ام  
حرمت من، حرمت عز و جلال فاطمه  
یا رب از غمها مرا برهان هم از افسردگی  
عفو کن ما را به قلب پر ملال فاطمه (۲۲)

## پی نوشت‌ها

۱. ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۱۵ و رک: محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۸۶ و سیدجعفر آل بحر العلوم، تحفة العلوم، ج ۲، ص ۳۷.
۲. شیخ علی نمازی، مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۵۷، ماده «فطم».
۳. علامه بحرانی، عوالم، ج ۲۱، ص ۳۲۸ و شیخ عباس فیض، گنجینه آثار قم، ج ۱، ص ۳۸۶ و رک: شیخ مهدی منصور، حیاة الست، ص ۱۰ و دکتر محمدهادی امینی (فرزند بزرگ علامه امینی)، فاطمه بنت الامام موسی کاظم، ص ۵ و ۲۱ و رک: مهدی منصور، زندگی حضرت معصومه علیها السلام، ص ۳۴.
۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۶۷ و عمادزاده، زندگانی حضرت موسی بن جعفر، ج ۲، ص ۳۷۵.
۵. حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ص ۲۱۳ و سیدمحسن امین، اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۹ و شیخ ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۳۲ و ملک الکتاب شیرازی، بحرالانساب، ص ۱۶ و رک: محمدعلی بن حسن کاتوزیان، انوار المشعشعین، ج ۱، ص ۲۰۸ و شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۴۲، و شیخ محمد حرزالدین، مراقد المعارف، ج ۲، ص ۱۶۳، و سید حسن امین، دائرة المعارف شیعیة، ج ۳، ص ۲۳۱ و ...
۶. میرابوطالب واعظ تبریزی، وسیلة المعصومیه، ص ۶۵، و سید موسی برزنجی شافعی مدنی، لواقح الانوار فی طبقات الابرار، آغا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۴، ص ۱۰۷، و کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۵۶.
۷. مستدرک سفینه (همان)، ج ۸، ص ۲۵۸.
۸. حیاة الست (همان)، ص ۱۱.
۹. جعفر مرتضی علمی، حیاة الامام الرضا (ع)، ص ۴۲۸.
۱۰. رک: شماره ۳۰ سال ۱۴۲۳ مقاله «برکات ورود حضرت معصومه به قم»، و شماره ۳۷، مقاله «شمه ای از کرامات کریمه» و شماره ۴۲ مقاله «شیعه روز جزا».
۱۱. ملیوبی، منهاج الدموع، ص ۴۴۱ و محمدی اشتهازدی، حضرت معصومه فاطمه دوم، ص ۱۳۱.
۱۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۱۷.
۱۳. السلام علیک یا بنت ولی الله، السلام علیک یا اخت ولی الله، السلام علیک یا عمه ولی الله.
۱۴. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۱۷.
۱۵. بحارالانوار، (همان)، ج ۱۰۲، ص ۲۶۵.
۱۶. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۶۸ و ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۳۵.
۱۷. محمدعلی کاتوزیان، انوار المشعشعین، ج ۱، ص ۲۱۱.
۱۸. کریمه اهل بیت، (همان) ص ۴۳-۴۵ و حضرت معصومه، فاطمه دوم (همان)، ص ۱۳۹.
۱۹. برستیغ نور، شرح حال آیت الله نجفی مرعشی، ص ۷۹.
۲۰. همان، ص ۷۷ و حضرت معصومه فاطمه دوم، (همان)، ص ۱۵۶.
۲۱. انوار المشعشعین، ج ۱، ص ۲۱۶.
۲۲. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۷.

قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## معاهدات و جنگ و صلح

آیت الله شهید مرتضی مطهری ( تفسیر آیات ۵۵ تا ۶۰ سوره انفال )

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم  
ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یؤمنون الذین عاهدت منهم  
ثم ینقضون عہدہم فی کل مرة و ہم لا یتقون فاماتثقفنہم فی الحرب  
فشرد بہم من خلفہم لعلہم یدکرون. و اماتخافن من قوم خیانة فانبذ  
الیہم علی سواء ان الله لا یحب الخائنین و لا یحسبن الذین کفروا سبقوا  
انہم لا یعجزون.

از این چند آیه، دو آیه اول را در هفته گذشته تفسیر کردیم. آیه اول راجع  
به این بود که بدترین جنبنندگان چیست؟ فرمود نوعی از انسان‌ها هستند.  
در اینجا به مناسبت مطلبی که بعد عنوان می‌فرماید، یکی از صفات غیر  
انسانی آن‌ها را بیان می‌کند و آن، مسئله نقض عہد و پیمان است. گانه  
اینطور می‌فرماید که ما به این دلیل این‌ها را پست ترین حیوانات و  
جنبنده‌ها می‌خوانیم که این‌ها دارای این ممیزات و خصوصیات هستند.  
یکی از خصوصیاتشان این است که با دیگران پیمان می‌بندند (پیمان بستن  
به اصطلاح قول شرف دادن است، شرف انسانیت را گرو گذاشتن است)  
ولی این پیمانشان دسیسه‌ای بیش نیست، آن را نقض می‌کنند. نه اینکه

فقط یک بار نقض بکنند بلکه هر پیمانی که می بندند نقض می کنند. ما در امور دینی می گوئیم هیچکس معصوم نیست، امکان خطا، لغزش و گناه برای همه هست، اما فرق است میان کسی که پایبند به تقوا است و احیانا گناهی از اوسر می زند و این سرزدن گناه، برای او یک امر غیر عادی است و لهدا بعد پشیمان می شود، خودش را ملامت می کند و تصمیم می گیرد که دیگر چنین کاری نکند، و میان کسی که اساسا گناه برای او مفهومی ندارد، پشت سر یکدیگر مرتکب می شود و این نشان می دهد که آن معنایی که ما به آن می گوئیم «تقوا» اصلا در این شخص وجود ندارد.

قرآن درباره این پست ترین حیوان ها که جز عده ای از انسان ها نیستند، نمی گوید این ها یک بار نقض عهد کردند. چون ممکن است گفته شود لغزشی از این ها سر زده است. می گوید: «آن ها که هر وقت پیمان می بندند پیمان خویش را نقض می کنند». و عرض کردیم که مسئله وفای به عهد و پیمان یک مسئله انسانی است، مسئله ای است که وجدان هر انسانی به آن حکم می کند و اعم است از اینکه آنکه پیمان می بندند مسلمان باشد یا نباشد، اساسا خداشناس باشد یا نباشد، به ماوراء الطبیعه معتقد باشد یا نباشد. از آن چیزهایی است که وجدان انسانی هر کسی به آن حکم می کند. پس آن آدمی که هیچگاه پایبند به وفای به عهد و پیمان خودش نیست و هر وقت که پیمان می بندد دسیسه و دغل بازی است و تصمیمش بر این است که آن را نقض کند، او از انسانیت و از آن چیزی که آن را شرف انسانیت می نامند سقوط کرده و دیگر انسان نیست.

### شرافت انسانی

بحثی است که امروز زیاد مطرح است خصوصا در میان کسانی که درباره مسائل حقوقی می اندیشند و آن، مسئله «شرافت انسانی» یا به تعبیری که در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است «حیثیت انسانی» است. ادعا می کنند که انسان یک شرافت و حیثیت بالخصوصی دارد که به موجب آن شرافت و حیثیت، یک احترامی دارد که غیر انسان از حیوان و نبات و جماد، چنین احترامی را ندارد. و لذا مثلا می گویند خون هر انسانی محترم

است اما نمی گویند خون هر حیوانی محترم است. می گویند شرافت انسانی یک چیز دیگر است. همچنین می گویند آزادی انسان محترم است، یعنی آزادی را به غیرانسان تعمیم نمی دهند.

هستند در میان افراد بشر، افرادی مثل هندی ها که می گویند خون بعضی حیوانات محترم است، در درجه اول گاو، و بعد حیوانات دیگری که گوشتشان خورده می شود. هندی ها هم خون حیوان هایی نظیر حشرات یا موزی ها را محترم نمی دانند و مثلا نمی گویند خون یک مار یا عقرب یا مگس یا زنبور یا پشه محترم است. یعنی همان هندی که از گوشت مرغ و گوسفند و گاو و شتر، و از کشتن این ها اجتناب می کند، از این که اطاقش را ضد عفونی کنند و یک دفعه صدها و بلکه هزارها پشه را بی جان بکند اعراضی ندارد. به علاوه، مسئله، تنها کشتن و بی جان کردن نیست، سلب سایر آزادیها هم هست. یک فیل یا اسب در ابتدا حیوانی بوده است آزاد که ما می گوئیم وحشی. آزاد می گشته در میان کوه ها و جنگل ها و بیابان ها. آیا این حیوان به اختیار خودش آمد در میان انسان ها و گفت: ای انسان ها مرا اهلی کنید، بر من سوار شوید، مرا به گاری ببندید، از من بارکشی بکنید؟ نه. ولی انسان ها از این ها استفاده می کنند، خودشان را مالک می دانند و آن ها را مملوک و هیچگاه درباره آزادی و شرافت حیوانی حیوان ها بحث نمی کنند که آن ها هم جاندارند، یک شرافت ذاتی دارند، آزاد به دنیا آمده اند و باید آزاد زیست کنند، پس تمام حیوانات را که استخدام و اهلی کرده ایم رها کنیم، حتی از پشم گوسفند ها هم استفاده نکنیم، گاندی از شیر بز هم استفاده نکند چون همین که وی بز را گرفته است و از شیر او استفاده می کند، برده گرفتن یک حیوان است.

ما اکنون نمی خواهیم روی این مسئله بحث بکنیم چون دامنه درازی دارد. هم بشرهای دیندار و هم بشرهای غیر دیندار، هر دو یک شرافتی را برای انسان ادعا می کنند که انسان را لاقبل اشرف از حیوانات می دانند و لهذا برای انسان حقوق و آزادی هایی قائلند که آن حقوق و آزادی ها را برای حیوانات قائل نیستند. ما فعلا بحثمان در ما قبل این مطلب نیست که چرا برای انسان این شرافت را قائل شده اند و برای غیرانسان قائل نشده اند.

بحث ما از ما بعد این مطلب است که حالا که برای انسان چنین شرافتی قائل شده اند و برای حیوان ها قائل نشده اند ما از این اشخاص می پرسیم شرافت انسان به چیست؟ آیا شرافت انسان به جان داشتن است؟ همه جاندارها جان دارند. پشه هم جاندار است. به چشم داشتن است؟ حیوان چشم دار در دنیا زیاد است. به حافظه داشتن است؟ حیوان حافظه دار در دنیا زیاد است.

باید یک چیزی در انسان وجود داشته باشد که اسمش انسانیت است و در حیوان ها وجود ندارد. اگر کسی قائل شد که در انسان یک حقایقی وجود دارد مافوق حیوانی، آنوقت می تواند برای انسان یک شرافتی قائل بشود که به موجب آن شرافت، خون انسان محترم می شود ولی خون حیوان ها محترم نیست، آزادی انسان محترم می شود و آزادی جانداران دیگر محترم نیست؛ و الا اگر صرفاً بگوئیم چون ما نسل بشر هستیم یا مستقیم القامه هستیم و جانداران دیگر چنین نیستند [پس دارای شرافت می باشیم] می گویند این که دلیل نشد.

حقیقت این است که ما یا باید برای انسان هیچ شرافت و امتیازی - به معنای مذکور- نسبت به حیوانات قائل نشویم و هیچکدام را محترم بشماریم، و اگر انسان را محترم می شماریم همه جانداران را به طور مساوی محترم بشماریم، که در این صورت هیچ فرقی نیست میان کشتن یک مگس و کشتن یک انسان؛ و یا اگر می خواهیم امتیاز قائل بشویم، از نسل بشر بودن نمی تواند ملاک باشد.

منطق قرآن همین است. می گوید یک انسان به صرف اینکه از نسل بشر است نمی تواند احترام بیشتری از حیوانات را ادعا بکند. یک انسان به موجب آنکه انسان است و شرافتهای ذاتی انسانی و کمالات مختص انسانی را دارد می تواند محترم باشد. یکی از اموری که لازمه انسانیت انسان هاست، مسئله محترم شمردن پیمان و قرارداد است.

انسان، انسان است نه به اینکه حرف بزند، بلکه به اینکه در حالی که می تواند دروغ بگوید راست بگوید. انسان، انسان است به اینکه به اختیار خودش پیمان ببندد و در حالی که برایش ممکن است خیانت بکند، روی

پیمانش بایستد و لو به ضرر خودش باشد. البته نمی‌گوییم منحصر به این هاست، این‌ها از نشانه‌های انسانیت است.

این است که قرآن وقتی می‌خواهد بگوید این‌ها از هر جنبنده‌ای پست تر هستند و از آن شرافتی که برای انسان هست که ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر (۱) در این‌ها وجود ندارد، این‌ها از اسب و شتر و الاغ پائین‌ترند، از حشرات پائین‌ترند، مظاهر ضد انسانی آن‌ها را ذکر می‌کند. می‌گوید انسانی که آن اولیات انسانیت را که راستگویی و امانت و وفای به عهد است واجد نباشد، او فقط یک حیوان است و بیش از یک حیوان احترام ندارد، بلکه بودن او در جامعه انسانیت - اگر قابل اصلاح نباشد - جز زیان بر انسانیت چیزی نیست. این است که این آیات، مقدمه آیات جهاد است.

می‌خواهد بگوید ما اگر اجازه جهاد می‌دهیم، در زمینه انسان‌هایی است که در واقع انسان نیستند. اول این مقدمه را ذکر می‌کند که این‌ها از هر جنبنده‌ای پست تر هستند، پس اگر کشتن عقرب جایز است، کشتن این‌ها هم جایز می‌باشد. به چه دلیل؟ به دلیل اینکه پیمان در نظر این‌ها کوچکترین احترامی ندارد. نه اینکه یک بار نقض می‌کنند.

اساس وجودشان پیمان شکنی است. هر وقت پیمانی می‌بندند، در آن ته دلشان تصمیمشان بر این است که اگر فرصتی پیدا کردند پیمان را نقض کنند. وفای به پیمان دستور قرآن است. در سوره توبه می‌فرماید:

ای پیغمبر! اگر با مشرک هم، پیمان بستی باید به پیمان خودت وفادار باشی. تا آن‌ها پیمان را نقض نکرده‌اند تو نباید پیمان را نقض کنی. فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم (۲) مادامی که آن‌ها با استقامت به نفع شما یعنی به نفع پیمانی که با شما بسته‌اند، ایستاده‌اند شما هم باید بایستید.

یا در آیه دیگر می‌فرماید: فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم (۳) با مشرکین هم که پیمان بستید، تا پایان مدت، عهد خودتان را محترم بشمرید.

### بیان نهج البلاغه درباره وفای به پیمان

در مسئله پیمان، یک بیانی هست در نهج البلاغه که باید آن را برای



شما بخوانم تا ببینید که از نظر علی(ع) مسئله وفای به پیمان، یک مسئله عمومی و انسانی است. در فرمان معروفی که به فرماندار خودش - و به مقیاس امروز به استاندار خودش - مالک اشتر می نویسد، یکی از دستورهایش این است که مبادا با مردمی عهد و پیمان برقرار بکنی و بعد هر جا که دیدی منفعت این است که عهد و پیمان را نقض بکنی، آن را نقض نمایی. بعد حضرت استناد می کند به جنبه عمومی و بشری عهد و پیمان، که اگر بنا بشود پیمان در میان بشر احترام نداشته باشد، دیگر سنگ روی سنگ نمی ایستد. عبارت این است: و ان عقدت بینک و بین عدو لک عقدة او البسته منک ذمة فحط عهدک بالوفاء اگر با دشمن خودت پیمانی بستی یا آن ها را با شرایط ذمه قبول کردی (۴) [به پیمانت وفادار باش] و اواع ذمتک بالامانة واجعل نفسک جنة دون ما اعطیت عهده خودت را که پیمان بستی به امانت رعایت کن و خودت را سپر قولی که داده ای قرار بده. خیلی تعبیر عجیبی است! فانه لیس من فرائض الله شیء الناس اشد علیه اجتماعا مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم من تعظیم الوفاء بالعهد می فرماید از فرائض الهی هیچ فریضه ای نیست که مردم با همه اختلاف سلیقه ها و اختلاف عقیده ها، در آن، به اندازه این فریضه متفق باشند (حالا عمل بکنند یا نکنند مسئله دیگری است) و آن این است که پیمان را باید وفا کرد. چون این یک امری است که از وجدان انسان سرچشمه می گیرد و به عقیده خاصی مربوط نیست که کسی بگوید چون در دین ما دستور رسیده پس من عمل بکنم، و دیگری بگوید ولی در دین ما نیست پس لازم نیست عمل بکنم. می گوید این را وجدان هر بشری حکم می کند. و قد لزم ذلک المشرکون فی ما بینهم دون المسلمین لما استوبلوا من عواقب الغدر حتی مشرکین که به مراتب از مسلمین پست ترند این مطلب را درک کرده بودند که باید پیمان را محترم بشمرند. پس چه رسد به مسلمین.

فلا تغدرن بذمتک و لا تخیسن بعهدک و لا تختلن عدوک فانه لا یجتری  
 ء علی الله الا جاهل شقی مبادا در عهده ای که گرفته ای خیانت کنی، مبادا  
 عهد خودت را نقض کنی، مبادا با دشمنت با این مکاریها و نیرنگ بازیها

رفتار کنی که پیمان ببندی و بعد آن را زیر پا بگذاری که این، جرات بر خداست و بر خدا کسی جرات نمی کند مگر اینکه نادان و شقی باشد. و قد جعل الله عهده و ذمته امانا افواه بين العباد برحمته و حریمایسکنون الامنعه. تعبیرهای عجیبی است! خدا عهد و پیمان را مامن برای بشر قرار داده است، عهد و پیمان را حریمی قرار داده برای بشر که در آن بتوانند سکونت و آرامش پیدا کنند. تا آنجا که می فرماید: و لا تعولن علی لحن قول بعد التاكيد و التوثقة الی آخر حدیث. خلاصه می گوید در هر شرایطی قرار گیری و لو فوق العاده ناراحت باشی و ببینی تنها راه اینکه از این مضایق بیرون بیایی این است که پا روی این امر انسانی بگذاری، این کار را نکن. اینجاست جای توکل و اعتماد به خدا و اینکه بگویی خدایا! چون رضای تو در این است که به عهد خود وفادار باشم، من نقض پیمان نمی کنم. مگر اینکه دشمن نقض پیمان بکند یا علائم نقض پیمان [آشکارا] باشد و بر تو ثابت بشود آن ها می خواهند نقض پیمان بکنند، که آن هم شرایطی دارد که ما طبق آیات قرآن عرض خواهیم کرد.

امروز اینگونه نقض عهدها را نوعی زرنگی و سیاستمداری می دانند. البته این ها نکاتی نیست که گذشتگان از آن ها غافل بوده اند و امروزها کشف کرده اند. گذشتگان هم می دانستند، بدهاشان مثل امروزها نقض می کردند، خوب هاشان وفادار بودند. ما می بینیم معاویه پسر ابوسفیان می آید با امام حسن (ع) پیمان صلح می بندد بانام خدا و با عهدهای مؤکد و زیرش را هم امضاء می کند، ولی همینکه روی کار آمد و سوار شد، در اولین خطابه ای که می خواند می رود بالای منبر و اعلام می کند: ایها الناس! از حالا به شما بگویم تمام مواد قراردادی را که با حسن بن علی (ع) بسته بودم زیر پا گذاشتم. با پایش هم روی آن کوبید و گفت اینطور زیر پا گذاشتم. گفتند عجب آدم سیاستمداری است، آنجا که مصلحتش است که پیمان ببندد پیمان می بندد، امضاء بکند امضاء می کند، قسم بخورد قسم می خورد، وقتی که به اصطلاح خرش از پل گذشت می گوید همه را زیر پا گذاشتم. اما وقتی که سراغ علی (ع) می رویم می بینیم به او می گویند بین معاویه چقدر مرد زرنگی است. امیر المؤمنین می فرماید آن زرنگی

نیست، اسمش را زرنگی و زیرکی نگذارید، آن بی دینی است. فرق است میان بی دینی و زیرکی. آدم دیندار همه این راهها را می‌داند ولی نمی‌کند، اما آدم بی دین این کارها را انجام می‌دهد. تفاوتش در پایبندنبودن است، نه اینکه او چیزی درک می‌کند که دیندار درک نمی‌کند. این است که در چند جای نهج البلاغه این مطلب عنوان شده است که ان الوفاء توام الصدق الی آخر حدیث. خلاصه می‌فرماید افراد باتجربه دنیا دیده گرم و سرد چشیده مثل من همه این راهها را می‌دانند و دونها مانع من امرالله و نهیبه (۵). اما می‌بیند این کار [با دستور خدا سازگار نیست].

### برخورد با کفار پیمان شکن

فاما تثقفنهم فی الحرب حالاکه این‌ها پیمان شکن هستند، هرگاه در جنگ بر آن‌ها مسلط و پیروز شدی (نکته‌های قرآن را ببینید!) نمی‌گویید در همه جا، چون فقط در میدان جنگ خون آن‌ها را مباح می‌شمرد، اگر در جنگ به چنین موجوداتی که گفتیم پست‌ترین جنبنده‌ها هستند رسیدی یعنی اگر بر این‌ها پیروز و مسلط شدی (نمی‌گویید با این‌ها چه رفتاری کن. تعبیر عجیبی دارد): فشرد بهم من خلفهم کاری کن که آن جماعتی را که پشت سر این‌ها قرار گرفته اند و می‌خواهند راه این‌ها را بروند مشرد و پراکنده کنی. با این‌ها کاری بکن که اسباب عبرت آن‌ها بشود. لعلمهم یذکرون شاید آن‌ها متذکر بشوند و دیگر مثل این‌ها اینطور از انسانیت خارج نشوند.

این سه آیه عجیب است. ابتدا مقدمه ای می‌چیند که بدترین جنبنده‌ها کدام هستند. بعد برای این‌ها صفتی ذکر می‌کند در سقوط انسانیتشان. بعد فتوا و اجازه می‌دهد که این‌ها را از بین ببر، ولی به این از بین بردن حالت انتقامی نمی‌دهد که عقده دلت را خالی کن.

### فلسفه مجازات مجرم

مجازات، دو فلسفه می‌تواند داشته باشد، یک فلسفه روانی و آن اینکه کسی که جنایت بر او وارد شده و عقده روانی پیدا کرده است، تشفی خاطر

پیدا کند. ولی از این مهتر اصلاح اجتماع است [که مجازات مجرم] عبرت است برای دیگران. قرآن به جنبه عبرتش توجه می‌کند، می‌گوید حالا که چنینند، این موجودات پست تر از حیوان را از میان ببر، با آن‌ها کاری کن که عبرت دیگران بشود.

و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ اليهم على سواء ان الله لايحب الخائنين .  
ممکن است بپرسید: فرضاً ما با قومی پیمان بستیم، پیمانی مؤکد. آیا حتماً باید صبر کنیم اول آن‌ها نقض عهد بکنند بعد ما پیمانمان را بهم بزنیم؟ و حال آنکه گاهی علّامی در دست داریم که اگر ما صبر کنیم که دشمن عمل خودش را انجام بدهد کلا همان پس معرکه است. مثلاً فرض کنید یک دولت اسلامی با دولت دیگری چنین قراردادی بسته است. سرویس‌های اطلاعاتی، اطلاعات دقیق داده اند که چه نشسته اید! آن‌ها آماده حمله هستند و می‌خواهند از آرامش شما سوء استفاده کنند. در اینجا وظیفه مسلمین چیست؟ آیا این است که بگویند چون ما پیمان بسته ایم باید به پیمان خودمان وفادار باشیم، و صبر کنند تا آن‌ها شبیخونشان را بزنند و کار از کار بگذرد؟! و یا این است که بگویند حالا که سرویس‌های اطلاعاتی چنین خبری آورده اند پس ما پیش دستی بکنیم؟ هم آن نادرست است و هم این. قرآن می‌گوید در اینگونه موارد که علّام خیانت آن کسی که پیمان بسته آشکار است، شما نه سکوت بکنید و نه پیشدستی. قبلاً به آن‌ها اعلام بکنید که به موجب اطلاعاتی که به ما رسیده است شما به عهد خودتان پایبند نیستید پس ما رسماً اعلام می‌کنیم که پیمان ما از این ساعت منتفی است و ما کان لم یکن حساب می‌کنیم، تا در یک حد سواء و متعادل و برابر قرار بگیرید. بعد از این اعلام هر تصمیمی که می‌خواهید بگیرید. در این صورت با عدالت رفتار کرده اید. پس نه صبر کنید تا آن‌ها کارشان را انجام بدهند و شما اغفال شده باشید و نه پیشدستی کنید و آن‌ها را غافلگیر نمایید که عمل شما خیانت به انسانیت باشد، بلکه این کار را انجام دهید که هم احتیاط است و حذر و هم انسانی.

می‌فرماید: و اما تخافن من قوم خیانة و اگر از قومی بیم خیانت پیدا کردید، یعنی به موجب علّام و امارات و اطلاعاتی که به شما رسیده

است، خوف خیانت داشتید فانبذ الیهم آن عهد نامه را ببنداز به سوی آن‌ها یعنی به آن‌ها اعلام کن که از این ساعت دیگر پیمانی ندارید علی‌سواء تا دو طرف با یکدیگر مساوی بشوید؛ آن‌ها بدانند، شما هم بدانید که از این ساعت دیگر پیمانی در کار نیست. ان الله لا یحب الخائنین خدا خیانتکاران را دوست ندارد. مفسرین می‌گویند جمله ان الله لا یحب الخائنین علت است برای آن تقدیری که در اینجا هست. یعنی مبدا قبل از اینکه به آن‌ها اعلام بکنید، پیمانتان را عملاً نقض کنید که در این صورت شما خیانت کرده اید. خدا خیانتکاران را دوست نمی‌دارد.

### آیا حق پیش نمی‌رود و همواره باطل پیروز است؟

و لا یحسبن الذین کفروا سبقوا انهم لا یعجزون این کافران خیال نکنند که به موجب این کارهای کافر ماجرای خود، نقض عهدها و عملیات غیر انسانی، پیش افتادند و با این‌ها بر حقایقی که مابرای بشر نازل کرده ایم مقدم شدند. نه، این‌ها خدا را عاجز نمی‌کنند.

مقصود این نیست که آن‌ها بیایند به جنگ خود خدا، خدا بر آن‌ها پیروز می‌شود. مقصود این است [که با توجه به اینکه] کارهای آن‌ها از قبیل نقض عهدها و خیانت‌ها، در مقابل کارهایی است که بر اساس خدایی است مثل راستی، درستی، وفای به عهد و امانت؛ خیال نکنید اگر کسی از آن راه برود، بر کسی که از این راه برود پیش می‌افتد. قبول این آیه شاید برای ما دشوار باشد. ما به یک تعلیم عادت کرده ایم و آن عکس این آیه است که می‌فرماید: و لا یحسبن الذین کفروا سبقوا خیال نکنند کافرانی که ما توصیف کردیم، با آن راهشان پیش می‌افتند. ما عکسش را می‌گوییم. می‌گوییم حق هیچ وقت پیش نمی‌رود، عدالت هیچگاه پیش نمی‌رود، درستی هیچ وقت در دنیا پیش نمی‌رود. بعد هم می‌گوییم دلیلش این است که ما می‌بینیم مردان حق پیش نرفتند. علی (ع) شکست خورد و پیش رفت. امام حسین (ع) کشته شد پس پیش رفت. ولی اشتباه می‌کنیم؛ اگر علی (ع) دنبال همان چیزی می‌رفت که معاویه رفت، که معاویه به آن رسید و علی (ع) نرسید [این سخن صحیح بود]. ما فکر کرده‌ایم

علی(ع) و معاویه-العیاذ بالله- مثل همنند، راهشان هم مثل هم بوده است. یعنی علی(ع) می خواست سیاستش پیش برود به اینکه خلیفه بشود و برگردد مردم سوار بشود، معاویه هم همین را می خواست، [منتها] علی(ع) یک متود داشت، معاویه متود دیگری. معاویه با متود خودش به آن هدف رسید، علی(ع) با متودی که داشت به آن هدف نرسید. اگر هدف هر دو را یکی بدانیم، آنوقت علی(ع)العیاذ بالله بدتر از معاویه بوده است، چون معاویه هدفش ریاست بود، متودی که درپیش گرفته بود متود بی دینی بود، ولی علی(ع)العیاذ بالله هدفش همان ریاست بود ولی متود تظاهر به تقوا را درپیش گرفته بود، پس باید هم شکست بخورد. اما حقیقت این است که علی(ع) یک هدف داشت، معاویه هدف دیگری. هدف علی(ع) مبارزه با روش معاویه ها بود. علی(ع) شکست نخورد، پیروز شد. خودش کشته شد ولی هدفش را نگهداری کرد و زنده نمود.

### داستان مرد فاضل و صدر اعظم

معروف است که در زمان قاجاریه مرد نسبتا فاضلی که بسیار خوش نویس بوده (۶) ظاهرا از شیراز رفته بود مشهد برای زیارت. در بازگشت پولش تمام می شود یا دزد می زند، و در تهران در حالی که غریب بوده بی پول می ماند. فکر می کند که از هنرش که خطاطی است استفاده کند و ضمنا زیاد هم معطل نشود. بر می دارد همین عهد نامه امیر المؤمنین(ع) به مالک اشتر را که بخشی از آن را خواندم بایک خط بسیار زیبا می نویسد. خط کشی می کند، جدول بندی می کند، این عهد نامه را در یک دفتری می نویسد و آن را اهدا می کند به صدر اعظم وقت. یک روز می رود نزد صدر اعظم در حالی که ارباب رجوع هم زیاد بوده اند. نوشته را به او می دهد و می گوید هدیه ناقابلی است. پس از مدتی بلند می شود که برود. صدر اعظم می گوید آقا شما بفرمایید. با خود می گوید لابد می خواهد مرحمتی بدهد، می خواهد خلوت بشود. چند نفری از ارباب رجوع می مانند. بازمی بیند خیلی طول کشید، بلند می شود که برود. دوباره صدر اعظم می گوید آقا

شما بفرمایید. تا اینکه همه مردم می‌روند، فقط پیشخدمت‌ها می‌مانند. صدر اعظم می‌گوید فرمایشی دارید؟ این شخص می‌گوید نه، من عرضی نداشتم، همین را تقدیم کرده بودم. پیشخدمت‌ها را هم می‌گوید همه تان بروید بیرون، کسی حق ندارد بیاید داخل اطاق. این بیچاره وحشتش می‌گیرد که این دیگر چگونه است؟! صدر اعظم می‌گوید بیا جلو! می‌رود جلو. آهسته درگوشش می‌گوید چرا این رانوشتی و برای من آوردی؟ می‌گوید شما صدر اعظم یک مملکت هستید، این هم دستور العمل مولا امیر المؤمنین (ع) است برای کسانی مثل شما.

فرمان اوست راجع به اینکه با مردم چطور باید رفتار کرد. من فکرمی‌کنم شما هم شیعه امیر المؤمنین هستید و چنین چیزی را دوست دارید.

فکر کردم برایتان هدیه ای بیاورم، هیچ چیز مناسبتر از این پیدا نکردم.

گفت بیا جلو. رفت جلو. گفت یک کلمه من می‌خواهم به تو بگویم و آن این است که خود علی که این‌ها را نوشت و به این‌ها بیش از هر کس دیگر پایند بود و عمل می‌کرد، در سیاست از این‌ها چقدر بهره برداری کرد که حالا من بیایم به این‌ها عمل بکنم؟ خود علی از همین راهی که دستور داد عمل کرد و دیدیم که تمام ملکش از بین رفت و معاویه بر او مسلط شد. علی خودش به این دستور العمل عمل کرد و شکست خورد، پس این چیست که برای من نوشته ای؟ گفت اجازه می‌دهید جواب بدهم؟ بله. گفت چرا این حرف را در میان جمعیت به من نگفتی؟ گفت اگر در میان جمعیت می‌گفتم پدرم را در می‌آوردند.

گفت بسیار خوب، جمعیت که رفت چرا پیشخدمت‌ها را گفتمی همه تان بروید بیرون؟ گفت اگر یکی از آن‌ها می‌فهمید که من چنین جسارتی به علی می‌کنم پدرم را در می‌آورد. گفت پیروزی علی (ع) همین است.

چرا معاویه بعد از هزار و سیصد سال، احدی کوچکترین احترامی برایش قائل نیست و جز لعنت و نفرین چیز دیگری برای او نیست؟

علی (ع) هم بشری بود مثل من و تو. این احترام را از کجا پیدا کرد که تو اگر به همین نوکرها و پیشخدمتها بگویی آدم‌های بیگناهی را گردن بزنی و گردن می‌زنند ولی اسم علی را جرات نمی‌کنی با بی احترامی [جلوی آن‌ها

بیری]؟ آیا جز این است که علی(ع) را این‌ها به همین صفات شناخته‌اند که علی مجسمه راستی و درستی، مجسمه وفای به عهد و تجسم همین دستور العملی است که خودش داده است؟ علی(ع) به موجب اینکه به همین سیاست عمل کرد، هم خودش را در دنیا بیمه کرد و هم این‌ها را. اگر در دنیا فردی پیدا می‌شود که به این اصول انسانیت عمل می‌کند به موجب همین است که علی(ع) این‌ها را نوشت و خودش عمل کرد. اگر او این‌ها را نمی‌نوشت و خودش عمل نمی‌کرد، سنگ روی سنگ بند نمی‌شد. تو خیال کرده‌ای که این اجتماع را با همان سیاست خودت حفظ کرده‌ای؟! اگر مردم دزدی نمی‌کنند، به خاطر تو دزدی نمی‌کنند؟! صدی نود مردمی که دزدی نمی‌کنند به خاطر علی(ع)

و دستوره‌های علی و امثال علی است. صدی نود مردمی که فحشاء نمی‌کنند، به ناموس تو خیانت نمی‌کنند، به خاطر همان علی(ع) و دستوره‌های علی است. تو خیال کرده‌ای علی(ع) شکست خورد؟! این است که می‌فرماید: و لایحسبن الذین کفروا سبقوا انهم لایعجزون. ما باید این فکر را از دماغ خودمان بیرون بیاوریم که حق پیش نمی‌رود، مردم تابع ظلم هستند، اساس دنیا بر ظلم و ناحقی است. اینطور نیست. این مقداری هم که از زندگی بشر باقی است، به اعتبار همان پیوندهای محکمی است که اهل حق و اهل راستی و درستی برقرار کرده‌اند. البته گفتم مقصود [از آیه مذکور] این نیست [که خدای گوید] کافران بر ما پیروز نمی‌شوند. کافران که نمی‌خواهند با خدا کشتی بگیرند. مقصود این است که راه آن‌ها بر راه ما هرگز پیروز نمی‌شود. پس کاری نکنید که در راه ما باشید.

### لزوم تهیه نیرو

واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم و آخرین من دونهم لاتعلمونهم الله یعلمهم. خوب، راه ما چیست؟ آیا راه ما فقط این است که به عهد خود وفادار باشید، راستگو باشید، درست‌کردار باشید، خدا را عبادت کنید، بروید در مسجدها و پیوسته دعا بکنید؟ نه، راه ما فقط معنویات نیست، مادیات هم هست. راه اسلام راه



جامع است. بعد از آن آیات می‌گوید: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة برای مقابله با دشمنان، تا آن حدی که برایتان ممکن است نیرو تهیه کنید. ما این‌ها را فراموش کرده ایم. «ویل دورانت»

می‌گوید: هیچ دینی به اندازه اسلام پیروان خود را به قوت و نیرومندی دعوت نکرده است. آیه می‌گوید در مقابل دشمن، تا آنجا که برایتان مقدور است نیرو تهیه کنید. دیگر نمی‌گوید چه تهیه بکنید. بعضی مفسرین مثل علامه طباطبائی از این آیه نکته خوبی استنباط کرده اند.

می‌گویند در آیات پیش، مخاطب فقط شخص پیغمبر است، در این آیه، مخاطب عموم مردم است. آیات پیش چنین بود: ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فهم لا يؤمنون الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم... آن‌ها که تو با آنان پیمان بستی و پیمانشان رانقض کردند فاما تثقفنهم فی الحرب آنجا که تو بر آن‌ها پیروزی شوی چنین کن. و اما تخافن من قوم خیانة آنجا که تو به عنوان رئیس مسلمین خوف و بیم خیانت آن‌ها را پیدا کردی، پیمانشان را الغاء کن یعنی اقاله کن. [منتفی بودن آن را] به آن‌ها اعلام کن. همه جا مخاطب خود پیغمبر است. ولی اینجا که می‌رسد نمی‌گوید: و اعد لهم ما استطعت من قوة ای پیغمبر! ای رئیس مسلمین! ای ولی امر مسلمین! هر مقدار نیرو که برای تو ممکن است آماده کن. یکدفعه مخاطب، عموم مسلمین قرار می‌گیرند: ای مسلمین! عموماً، هر چه نیرو برایتان ممکن است آماده کنید. چون این نیرو، نیرویی نیست که فقط رئیس مسلمین باید آماده کند. یک مقدار آن، مجهز شدن خود افراد است. افرادی که باید تعلیمات ببینند و خبرویت و آمادگی پیدا کنند. با اینکه در اینجا هم وظیفه سنگین به عهده ولی امر مسلمین است، اما به واسطه کمال اهمیت، از اینکه مخاطب، ولی امر مسلمین باشد می‌گذرد و عموم را مخاطب قرار می‌دهد: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة هر چه می‌توانید نیرو تهیه کنید و من رباط الخیل یک مثال ذکر می‌کند: و از اسبان بسته که مظهر و دلیلی است بر مهیا بودن نیروها، چون در قدیم اسب نقش مهمی در جنگ داشت؛ یک سپاه وقتی می‌خواست آماده باشد، یکی از وسائل آمادگی اسبان بسته آماده به کار بود که وقتی اعلام

بسیج می شد فوراً این اسبها را سوار می شدند و می رفتند. تهربون به عدو الله و عدو کم که به این وسیله، رعب و شخصیت شما در دل دشمنان خدا و دشمنان شما وجود داشته باشد، وقتی که نیروی شما را در نظر می گیرند دلشان بلرزد، و خلاصه روی شما حساب بکنند.

جمله ای است از یکی از فیلسوفان معاصر اروپا. می گوید پیمانها بدون شمشیر، جز کلماتی بر روی کاغذها نیستند.

سخنی بسیار اساسی است: تو به پیمان خودت وفادار باش اما تکاوت به وفای طرف نباشد. از ناحیه خودت وفادار باش ولی به وفای طرف هرگز متکی مباش. نیرویت مهیا باشد که اگر طرف خواست پیمان را نقض کند با نیرو با او روبرو بشوی. گویی این فیلسوف حرف خودش را از این آیات قرآن اقتباس کرده است. قرآن بعد از اینکه آنهمه توصیه می کند به امر انسانی وفای به عهد و پیمان، در واقع اینطور می گوید: خودتان وفادار باشید ولی اعتماد نکنید به انسانیت دیگران. نیرویتان را آماده داشته باشید که اگر آن ها با نیرو با شما روبرو شدند، شما نیز با نیرو با آن ها روبرو بشوید، و به موجب آن، خصیت خودتان را به دشمنان خدا و دشمنان خودتان ثابت کنید که وقتی فکر شما را می کنند، دلشان بلرزد. و آخرین لاتعلمونهم ای بسا دشمنانی هستند که شما آن ها را نمی شناسید الله يعلمهم فقط خدا می شناسد.

وما تفتقون من شیء فی سبیل الله یوف الیکم وانتم لاتظلمون. فوراً مسئله انفاق را پیش می کشد. چون نیرو تهیه کردن، هم انفاق مالی می خواهد و هم انفاق جانی. شاید بیشتر هم عنایت دارد به انفاق مالی. هر چه در راه خدا در زمینه نیرومند کردن مسلمین ببخشید، خیال نکنید گم می شود، خدا به پیمان تمام به شما خواهد داد. خیال نکنید از دستتان رفته است. خیر، هرگز ظلمی بر شما نخواهد شد.

وان جنحوا للسلام فاجنح لها تا اینجا همه اش صحبت جنگ و مقابله کردن با دشمن خیانتکار بود. از اینجا صحبت صلح به میان می آید. جنح للسلام یعنی بالش را پهن کرد برای سلم (سلم یعنی صلح) یعنی تمایل به صلح نشان داد. ظاهراً این کلمه از آنجا گرفته شده است که مرغ های

جنگی مثل خروس وقتی می خواهند علامت بدهند که نمی خواهیم بجنگیم بالهایشان را روی زمین پهن می کنند یعنی دیگر آماده برای جنگ نیستیم. اینجا مقصود این است که اگر دشمن تمایل به صلح نشان داد تو خسونت نکن، تو هم تمایل به صلح نشان بده. تفسیرش باشد برای آینده. و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

### پی نوشت ها

- ۱- سوره اسراء، آیه ۷۰. [و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آن ها را به مرکب خشکی و دریا سوار کردیم].
- ۲- سوره توبه، آیه ۷.
- ۳- سوره توبه، آیه ۴.
- ۴- مسئله ای است که اهل کتاب را گاهی با شرایط ذمه می پذیرند و گاهی با آن ها قرارداد صلح می بندند. در اینجا کلمه دشمن به کار رفته که اعم از اهل کتاب و غیره است.
- ۵- نهج البلاغه، خطبه ۴۱.
- ۶- در قدیم خوش نویسی معمول بود.

منبع: آشنایی با قرآن جلد ۳، مطهری، مرتضی

## قرآن و جاودانگی ملت‌ها

ایین اسلام و کتاب مقدّس قرآن، راه حقیقتی هدایت بشر به سوی سعادت و کمال است. چیزی که بسیار مایه تأسف است، این است که تصوّر بعضی از دور افتادگان از حقیقت اسلام، درباره این ایین و کتاب مقدّس آن، بسیار غلط و دور از واقعیت است. این دسته، گمان می‌کنند که اسلام و قوانین قرآن، منحصر به نماز و روزه و احیاناً حجّ خانه خداست. بعضی‌ها که شاید این مقدار را هم متوجّه نباشند و فقط اسلام را در زنجیر زنی می‌بینند. باید تصدیق کرد که عملکرد گروهی از دینداران و حتّی عالمان دین هم که خود را عملاً از تمام فعالیت‌های اجتماعی برکنار داشته‌اند، به این سوء تفاهم، کمک شایانی می‌کند.

اسلام، آن چنان برنامه گسترده و جامعی برای زندگی دارد که خط سیر سعادت بشر را از هنگام تولّد تا موقع مرگ و از درون خانواده تا میدان جنگ و از اداره و کارخانه و بازار تا کرسی قضاوت و مدیریت و رهبری سیاسی مشخص می‌سازد. اسلام، درباره هر مسأله‌ای از مسائل زندگی، راه روشنی پیش پای انسان گذارده و حتّی رابطه انسان را با طبیعت جاندار و بی جان، به صورتی بسیار زنده تر و ارزنده تر از آنچه امروز در رسانه‌ها و مجامع جهانی مطرح است، بیان نموده است.<sup>۱</sup>

در این میان، قرآن، کتاب جاویدان اسلام و تنها معجزه ماندگار این آیین نیز رهیافت‌هایی جهت زندگی مادی و زمینی بشر ارائه نموده است. این امر، به ما نشان می‌دهد که اسلام، تنها سعادت آخری را در نظر ندارد. هر چند از دیدگاه اسلام، سعادت آخری هم درگرو این است که فرد، در این دنیا و در جزئی‌ترین مسائل زندگی خود نیز راه درست را بییابد.

### مضامین و ارزش‌های اجتماعی در قرآن

در قرآن، به ارزش‌ها و اصول اجتماعی فراوانی اشاره شده است که بسیاری از آن‌ها، امروزه، به نحوی مورد توجه پژوهشگران اجتماعی (بویژه در جهان توسعه یافته) قرار گرفته‌اند. بعضی از این اصول و ارزش‌ها که به متن زندگی اجتماعی مربوط می‌شوند و نقش مهمی در شکل‌گیری و هویت یابی و دوام جامعه دارند عبارت‌اند از:

۱. **کسب علم و دانش:** نخستین شرط حیات یک ملت، علم و آگاهی است. به همین جهت، نویسندگان امروز، ممالک پیش‌رفته از لحاظ علم و فرهنگ را با تعبیر «زنده» نام می‌برند و گاهی در نقطه مقابل آن، درباره بعضی جوامع، تعبیر «ملت مرده» و «جامعه بی‌روح» را استفاده می‌کنند. ریشه این تعبیر در ضمن گفتار پیشوایان دین اسلام دیده می‌شود:

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «گفتگوهای علمی، دل‌های مرده را زنده می‌کند در صورتی که سرانجام آن، خدا و اوامر او باشد». ۲. یا «کسی که مرگش فرارسد در حالی که به فراگرفتن دانش سرگرم باشد که بدین وسیله مسلمانان را زنده کند، فاصله میان او و پیغمبران در بهشت، فقط یک درجه خواهد بود». ۳. از این رو اسلام، مردم را به فراگرفتن علم و دانش تشویق بسیار نموده و بلکه آن را واجب دانسته است. در قرآن می‌فرماید: «مؤمنان راستین و پویندگان علم، پیوسته نزد پروردگار، بر درجات آن‌ها افزوده می‌شود». ۴.

ترویج و گسترش آگاهی و دانش و روحیه علم‌اندوزی تا حدی از نظر اسلام اهمیت دارد که آن را از امور لازم و ضروری می‌داند و می‌فرماید: «... پس چرا از هر جمعیتی از آنان گروهی کوچ نمی‌کنند تا دانش عمیق به دست آورند

و قوم خود را. آن گاه که به سوی آنان بازگشتند. هشدار دهند، باشد که آنان از زشتکاری بر حذر باشند» ۵.

در اسلام، آموختن، یک ارزش است و هیچ محدودیتی ندارد. هر کس نمی داند، باید از آگاهان بی‌رسد و هر کس می داند، موظف است که به دیگران بیاموزد. ۶.

**۲. نظارت عمومی:** ارزش تازه ای که اسلام برای جلوگیری از انحرافات و پس از تربیت صحیح خانواده و معلّم مطرح نموده است، نظارت عمومی مسلمانان بر اعمال یکدیگر است. طبق این حکم صریح قرآنی، هر مسلمانی حق دارد و بلکه موظف است بر اعمالی که آشکارا از دیگری سر می زند، نظارت کرده، او را به خوبی ها دعوت کند و از بدی ها باز دارد. موضوع امر به معروف و نهی از منکر، در بسیاری از آیات قرآن ذکر شده است. خداوند در قرآن، گاهی مسلمانان را می ستاید، از این جهت که دارای چنین رفتار و روابطی هستند و گاهی آن را جزء اعمال صالح معرفی می کند. ۷. هنگامی نیز در ضمن نصیحت های لقمان به فرزندش، به این عمل صحیح، تشویق می کند ۸ و در موردی دیگر نیز به کسانی که این وظیفه بزرگ را انجام دهند، وعده رحمت داده شده است. ۹.

اسلام می گوید اگر می خواهید در اجتماع شما ظلم و ستم شیوع نیابد و جامعه رو به هلاکت نرود، نظارت عمومی و انتقاد منصفانه و پیشنهاد خیرخواهانه را فراموش نکنید. امام رضا (ع) می فرماید: «به نیکی ها دعوت کنید و از بدی ها جلوگیری نمایید و گرنه مردمان شرور و ستمگر، بر شما مسلط می شوند و در آن موقع، خوبان شما دعا می کنند و به اجابت نخواهد رسید» ۱۰.

**۳. تعلیم و تربیت صحیح فرزند:** بدون شک، بسیاری از ویژگی های اخلاقی و شخصیتی فرد، ریشه در خانواده و کودکی و نوجوانی او دارند و در واقع، زیربنای اخلاق و اعتقاد انسان و جامعه، در خانواده شکل می گیرد. حال اگر در جامعه ای، خانواده ها ارزش های اخلاقی را تقویت کنند و آن ها را به نسل های بعد منتقل کنند، آن جامعه، جامعه ای ارزش مدار خواهد بود. از این رو، اسلام، اهمّیت زیادی به تربیت فرزند می دهد و در این باره

برای پدران و مادران، رسماً مسئولیت قائل شده است: «و خانواده خود را به نماز امرکن و خود [نیز] با همه نیرو بر [مراعات] آن، شکیبایی کن. ما از تو هیچ روزی نمی طلبیم. این ماییم که تو را روزی می دهیم و عاقبت [نیک] از آن [اهل] تقواست» ۱۱.

**۴. رسیدگی به وضع نیازمندان:** در دنیای کنونی، فقر و تنگدستی بسیاری از مردم و اختلافات فاحش طبقاتی، فکر دانشمندان را به خود مشغول ساخته و برای علاج این درد و کم کردن این فاصله خطرناک طبقاتی تلاش می کنند. اسلام، برای پیشگیری از تراکم ثروت و ریشه کن ساختن بلای خانمان سوز فقر، قانون صدقات (واجب و مستحب ۱۲) را گزارد است، به این معنی که ثروتمندان را موظف کرده تا مقدار معینی از اموال خود را هر ساله به فقرا بپردازند. قرآن می گوید: «در اموال هر مسلمانی، سهمی مشخص، برای نیازمند و محروم است» ۱۳.

قرآن مجید، در موارد بسیاری از «زکات» نام برده ۱۴ و به قدری به پرداختن آن اهمیت داده که غالباً آن را در کنار بزرگ ترین فرضیه دینی (یعنی نماز) یاد کرده است: «نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید؛ زیرا آنچه کار نیک انجام دهید، جزای آن را خواهید یافت» ۱۵.

از نظر قرآن، زکات، آثار اخلاقی و معنوی فراوانی برای جامعه دارد: انسان را از دنیاپرستی و بخل و حرص پاک می کند و نوع دوستی و سخاوت و ایثار و گذشت و توجه به حقوق دیگران را در او تقویت می کند و نیز فقر و محرومیت که ریشه بسیاری از مفسدات و انحرافات در جامعه است. را از بین می برد و بدین ترتیب، هم جامعه پاک می شود و هم زکات دهنده: «ای پیامبر! از اموال آنان زکات بگیر که با این کار، [جان و مال] آن ها را پاکیزه می کنی» ۱۶.

**۵. ترویج صلح و دوستی و مدارا و گفتگو در جامعه:** «... پس، از خدا پروا کنید و روابط مابین خودتان را اصلاح کنید و اگر مؤمنید، از خدا و فرستاده اش اطاعت کنید» ۱۷.

زندگی اجتماعی، طبیعتاً آمیخته با مشاجره و اختلاف و درگیری است. قرآن، مؤمنان را برادر یکدیگر معرفی کرده و وظیفه آنان را اصلاح روابط بین یکدیگر و رفع سوء تفاهم ها دانسته و شرط تقوا را تلاش برای ایجاد خوش

بینی و آشتی و دوستی در بین اهل ایمان بیان کرده است. ۱۸. در حدیث است که «پاداش اصلاح کننده اختلافات میان مردم، مانند اجر مجاهد در راه خدا در میدان جنگ با کافران است». ۱۹. آیات دیگری از قرآن نیز وجود دارند که در آن‌ها به صلح و آشتی دعوت شده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی در صلح و آشتی درآیید و از گام‌های (راه) شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست». ۲۰.

اهمیت صلح در قرآن تا اندازه ای است که آن را نه تنها در بین مؤمنان، بلکه در مورد دشمنان و کافران نیز توصیه کرده و فرموده است: «اگر دشمنان، خواهان صلح بودند، شما بپذیرید». ۲۱. اما در عین حال، قرآن صلح از روی ترس و سستی و سازش به منظور فرار از جهاد و مشکلات میدان جنگ را نکوهش می‌کند و آن را باعث عقب نشینی از ارزش‌های اسلامی می‌داند. ۲۲.

قرآن، همچنین به گفتگو با همگان ۲۳ و انتخاب بهترین سخن از میان گفته‌ها ۲۴ و مذاکره کردن و نرم سخن گفتن حتی با فرعون ۲۵ و متهم نکردن هیچ سلام کننده ای به بی ایمانی، ۲۶ دعوت می‌کند و عدم خشنونت پیامبر را می‌ستاید و باعث ترویج اسلام می‌شمارد. ۲۷.

**۶. لزوم برقراری عدالت:** اوج کمال انسان از دیدگاه قرآن، در تقواست و راه رسیدن به تقوا، عدالت است و عدالت یعنی رسیدن به جامعه ای بدون فقر و تبعیض و ستم؛ عدالت یعنی اصلاح روابط انسان با انسان و رعایت اخلاق و انصاف در قوانین جامعه و اجرای آن‌ها و بلکه در کلیه فردی و اجتماعی. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: «خداوند سبحان، سامان گرفتن و اصلاح جامعه انسانی را، منوط به اجرای عدالت قرار داده است. مردم جز با اجرای عدالت، سعادت مند نمی‌شوند». ۲۸. از این رو، قرآن به اجرای عدالت در جامعه اسلامی بسیار تأکید دارد و آن را مایه رستگاری انسان می‌داند: «عدالت ورزید که به تقوا نزدیک تر است...» ۲۹. «یا اهل ایمان! عدالت را برقرار کنید و برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان خود شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان شما باشد...» ۳۰.

آری، اداره سالم امور گوناگون جامعه و رشد مردم و شکوفایی استعداد های



اجتماع و حفظ کرامت انسانی و پاسداری از ارزش‌ها و مهم تر از همه به دست آوردن تقوا، جز با اجرای عدالت، میسر نیست.

**۷. ضرورت مشورت:** اهمیت مشورت در اسلام به اندازه ای است که خداوند حتی به پیامبرش نیز امر می‌کند که مشورت کند، ۳۱ با آن که پیامبر اکرم (ص) نیازی به مشورت نداشتند، اما برای این که اولاً این اصل را پایه گذاری کنند و مسلمانان را به اهمیت مشورت (به عنوان یک ارزش اجتماعی) متوجه سازند تا بلکه گفتگو و مشاوره را جزو برنامه‌های زندگی خود قرار دهند و ثانیاً به همراهان و پیروان خود، شخصیت بدهند و نیروی فکر و اندیشه آنان را پرورش دهند، مأمور شدند که مشورت کنند و این در رهبری و مدیریت هر مجموعه انسانی، یک اصل است؛ چه آن مجموعه، کوچک باشد و چه بزرگ: «و مؤمنان، کسانی هستند که [کارشان، در میان خودشان، به مشاوره برگزار می‌گردد». ۳۲

گفتنی است بسیاری فقیهان بزرگ مسلمان، بویژه در قم و نجف (کسانی همچون میرزا حسین نائینی و امام خمینی)، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، در نفی استبداد و سلطنت و لزوم برقراری آزادی و دموکراسی و حکومت مردم سالار در جوامع اسلامی، به این اصل قرآنی (ضرورت مشورت) استناد جسته اند و حاکمیت مسلمانان بر سرنوشت خویش را خواستار شده اند». ۳۳

**۸. سفارش به اتحاد و جمع گرایی در بین مسلمانان:** بخشی از عباداتی که در اسلام واجب شده اند، جنبه گروهی دارند (همچون: نماز جماعت و جمعه و عید، حج و...) و اهمیت اصل دعوت به جمع گرایی و شرکت در جماعت، تا حدّی است که خداوند برای چنین عباداتی، پاداشی چند برابر در نظر گرفته است و آن‌ها را بهترین و زیباترین شکل عبادات و عامل ایجاد وحدت و همبستگی بین مسلمانان می‌داند. نمونه بارز این گونه سفارش‌ها، سفارش قرآن کریم به برگزاری و شرکت در نماز جماعت است: «و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و همراه با رکوع کنندگان، رکوع کنید». ۳۴ حتی قبل از اسلام و در ادیان گذشته نیز، نماز جماعت، مورد تأکید خداوند بوده است. ۳۵ در قرآن، همچنین در دو سوره «جمعه» و

«حج»، بر این دو عبادت گروهی تأکید و به منافی که برای مسلمانان دارند، اشاره شده است.

**۹. تأکید بر انجام اعمال شایسته و تحریم اعمال ناشایست در سطح اجتماع:** ایمان به خدا و عمل به این او، جاذبه و کشش ایجاد می‌کند، به طوری که حتی افراد ناپاک هم انسان مؤمن و نیکوکار را دوست دارند. پس انجام اعمال نیکو، نه تنها باعث سلامت جامعه و تضمین روابط سالم بین افراد جامعه می‌شود، که عاملی برای ایجاد الفت و دوستی و همبستگی بیشتر بین آن‌ها نیز خواهد بود: «خدای رحمان، به زودی کسانی را که ایمان آورده اند و عمل‌های شایسته انجام داده اند، محبوب همه می‌گرداند». ۳۶ از سوی دیگر، ارتکاب اعمال ناشایست و ضد اخلاقی، باعث انحراف جامعه از مسیر صحیح انسانی شده و باعث بروز اختلافات و درگیری‌ها و هزاران مشکل اجتماعی برای افراد آن جامعه خواهد شد که از نمونه‌های بسیار ساده و روشن این گونه اعمال، می‌توان به دروغگویی، غیبت کردن، تهمت زدن، مسخره کردن، عیبجویی کردن و... اشاره نمود: «وای بر هر عیب جو و بدگوی دیگران» ۳۷ و «مرگ بردروغگویان» ۳۸ و «از گمان بد بردن به دیگران به شدت بپرهیزید» ۳۹ و «هیچ کدام از شما، دیگری را مسخره نکند. که شاید آن دیگری، بهتر از او باشد» ۴۰ و «در کارهای نیک و تقوا، تعاون پیشه کنید؛ اما در گناه و تزییع حقوق دیگران، یکدیگر را یاری نکنید». ۴۱

پی نوشت‌ها

۱. اسلام در قلب اجتماع، ص ۸.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۲.
۳. منیة المرید، ص ۹.
۴. سوره مجادله، ایه ۱۱.
۵. سوره توبه، ایه ۱۲۲.
۶. رک: سوره نحل، ایه ۴۳؛ سوره توبه، ایه ۱۲۲.
۷. رک: سوره آل عمران، ایه ۱۰۹ و ۱۱۳.
۸. سوره لقمان، ایه ۱۶.
۹. سوره توبه، ایه ۷.
۱۰. الکافی، ج ۸، ص ۳۴۳.
۱۱. سوره طه، ایه ۱۳۳.
۱۲. صدقه واجب، شامل: زکات، خُمس، فطریه، کفاره و... است و صدقه مستحب، شامل: صدقه روزانه، هدیه دادن پول و لباس و خوراک به نیازمندان، و... .
۱۳. سوره معارج، ایه ۲۵؛ سوره ذاریات، ایه ۱۹.
۱۴. سوره بقره، ایه‌های ۳۰ و ۲۴ و ۱۷۳ و... .
۱۵. سوره بقره، ایه ۱۱۰.
۱۶. سوره توبه، ایه ۱۰۳.
۱۷. سوره انفال، ایه ۱.
۱۸. سوره حجرات، ایه ۱۰.
۱۹. منهج الصادقین، ج ۸، ص ۴۱۷.
۲۰. سوره بقره، ایه ۲۰۸.
۲۱. سوره انفال، ایه ۶۱.
۲۲. سوره محمد، ایه ۳۵.
۲۳. سوره نحل، ایه ۱۲۵.
۲۴. سوره زمر، ایه ۱۸.
۲۵. سوره طه، ایه ۴۴.
۲۶. سوره نساء، ایه ۹۴.
۲۷. سوره آل عمران، ایه ۱۵۹.
۲۸. الحیة، ج ۶، ص ۴۰۰ و ۴۰۴.
۲۹. سوره مائده، ایه ۸.
۳۰. سوره نساء، ایه ۱۳۵.
۳۱. سوره آل عمران، ایه ۱۵۹.
۳۲. سوره شوری، ایه ۳۸.
۳۳. رک: جمهوریت و انقلاب اسلامی، ص ۱۰۱۳۹۱؛ نظریه‌های دولت در فقه شیعه، ص ۳۱۱۸؛ فقیهان شیعه، از چند اصل قرآنی دیگر، از جمله: امر به معروف و نهی از منکر، لزوم حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش (سوره رعد، ایه ۱۱)، ضرورت اتحاد امت (سوره آل عمران، ایه ۱۰۳)، نفی حاکمیت کفار (سوره نساء،

- ایه ۱۴۱ (۱۴۱) و ... برای تشکیل حکومت اسلامی در قالب جمهوریت (مشارکت سیاسی شهروندان) و نفی استبداد، یاری گرفته اند.
۳۴. سوره بقره، ایه ۴۳.
۳۵. سوره آل عمران، ایه ۴۳.
۳۶. سوره مریم، ایه ۹۶.
۳۷. سوره همزة، ایه ۱.
۳۸. سوره ذاریات، ایه ۱۰.
۳۹. سوره حجرات، ایه ۱۲.
۴۰. سوره حجرات، ایه ۱۱.
۴۱. سوره مائده، ایه ۲.

## منابع:

۱. اسلام در قلب اجتماع، سید علی محقق داماد، قم: کتابفروشی طباطبایی، ۱۳۴۲، اؤل.
۲. دین در خدمت انسان (جستارهایی درباره دین و مسائل جهان معاصر)، [امام] موسی صدر، تهران: مؤتسه امام موسی صدر، ۱۳۸۴.
۳. اسلام و اجتماع، [عَلَمَه] سید محمدحسین طباطبایی، ؟؟؟؟
۴. جمهوریت و انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات و اسناد؟؟؟)، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
۵. جامعه سازی قرآنی، محمدرضا حکیمی، قم: دلیل ما، ۱۳۸۳.
۶. نظریه‌های دولت در فقه شیعه، محسن کدیور، تهران: نی، ۱۳۷۶.
- \* این مقاله، در بخش علمی، تلخیص و بازنویسی شده است.
- .....
- مجله حدیث زندگی مهر و آبان ۱۳۸۶، شماره ۳۷

## رویکرد قرآن به مسأله آرامش در مقایسه با سایر ادیان

بشر، به طور طبیعی در طول زندگی در این جهان با نگرانی‌ها و اضطراب‌های بسیاری رو در رو بوده و همواره برای فایق آمدن بر آن‌ها و از میان بردن عوامل پیدایش آن‌ها کوشیده است. یکی از اهداف پیدایش مجموعه بزرگ اختراعات و اکتشافات بشر، خانواده، قبیله، دولت و دیگر سازمان‌های اجتماعی، دین، مذهب، هنر، آداب و رسوم و حتی گاه جنگ‌ها، دست‌یابی بشر به آرامش و آسایش در زندگی بوده است. اندیشه‌های بشری و مکاتب و آیین‌های گوناگونی نیز در این جهت به ظهور رسیده‌اند. در این میان، ادیان جهانی و آیین‌های بومی نیز وصول به آرامش روح و روان را یکی از مهم‌ترین اهداف خویش قرار داده‌اند. سفارش‌های اخلاقی زرتشت در قالب تصویر نزع مستمر خیر و شر در جهت وصول به آسایش و آرامش و بهروزی انسان و رهایی از رنج و زیان و ناخوشی قابل تفسیر است. (۱) کوشش نور برای رهایی از سرزمین تاری در اندیشه مانوی نیز در همین جهت قابل فهم است. (۲) تلاش برای رسیدن به آرامش و آسایش از دردهای جسمی و روانی بشر، مورد توجه بسیاری از آیین‌های بومی هند بوده است. (۳) آرامش در فلسفه بودا به حالت متمرکز

و یک دل و آرام و نیالوده جان تفسیر شده و «نیروانا» برترین و واپسین راه رهایی از چرخه تسلسل وار تولد دوباره و بیماری و مرگ بوده و رهایی و ارستگی هر رنج و عذاب است. (۴)

عهد عتیق و جدید، سراسر آکنده از کوشش‌های فرستادگان خداوند برای رهایی بشر از درد و اندوه و نیل به آرامش و سعادت ابدی در هر دو جهان است. آموزه بشارت و نجات، همواره یکی از بخش‌های مهم آموزه‌های انبیای بنی اسرائیل بوده که رهایی از رنج و نگرانی فردی و اجتماعی را در خود داشته است. (۵) انسان امروز در اثر نگرانی‌ها و ناآرامی‌های دنیای جدید، بیش از پیش به احساس امنیت و آرامش نیازمند بوده، هم چنان در پی یافتن راه‌های جدید برای رسیدن به آرامش معنوی است. (۶) مکاتب روان درمانی، همگی هدف اصلی خود را رهایی از اضطراب و پدید آوردن احساس امنیت در انسان می‌دانند. از میان کوشش‌های فراوانی که برای پیش‌گیری از ابتلا به نگرانی و در نتیجه آن، افسردگی و برای روان درمانی افراد مضطرب به عمل آمده، برخی روی کردهای جدید در میان روان شناسان به تأثیر دین و ایمان در سلامت روان اشاره دارند. (۷) ایمان به خدا از نگاه این گروه از روان شناسان در خود سرچشمه ای بی‌کران از آرامش و قدرت معنوی را داراست که هرگونه اضطراب و نگرانی را از انسان زدوده، در برابر هرگونه فشار درونی و بیرونی به انسان مصونیت می‌بخشد. روان شناسان بزرگی از قبیل ویلیام جیمز، کارل یونگ و هنری لینک تأثیر شگرف ایمان در دین اسلام را در سطحی گسترده تر مورد توجه قرار داده اند. بخش وسیعی از آموزه‌های این دین به ایمان اختصاص یافته و افزون بر ارائه تعریفی جامع از آن به راه کارهای روانی و رفتاری فراوانی برای دست یابی به این نیاز اصیل بشری پرداخته شده است. بر این اساس، دانشمندان اسلامی به آرامش، نگاهی مقدس افکنده و آن را پدیده ای الهی شمرده اند که از سوی فرشتگان بر دل‌های مؤمنان فرود می‌آید و زمینه ساز تقویت ایمانشان است؛ همان گونه که اضطراب و نگرانی از جانب شیطان بر دل‌های آلوده به گناه چنگ انداخته و زمینه ساز فسق و کفر است. (۸)

ایمان در جایگاه جامع ترین مفهوم دینی در اسلام، از ریشه «امن» به معنای آرامش جان و رهایی از هرگونه هراس و اندوه است (۹) که ارتباط میان پذیرش گفتار خداوند و دست یابی به آرامش روح و روان را نشان می دهد. (۱۰) آنان که ایمان آورده، آفت ناپاکی را به حریم آن راه ندهند، آرامش از آن ایشان است و آن ها همان هدایت یافتگانند: «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را با هیچ ستمی نیامیخته اند، اینانند که [از خشم خدا] درامانند و اینان هدایت یافتگان اند» (۱۱) و از اسلام نیز بیان نگر تسلیم محض انسان در برابر خداوند همه جهانیان است که احساس امنیت و آرامش از پیامدهای آن به شمار می رود: «چنین نیست، بلکه هرکس خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، اجرش را نزد پروردگارش خواهد داشت، و هیچ ترسی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد» (۱۲)

قرآن رویکرد توحیدی را در زندگی، یگانه راه دست یابی به امنیت روح و روان می شمرد: «و چگونه من از آنچه به وسیله آن شرک می ورزید بترسم، در حالی که شما از این نمی ترسید که چیزی را شریک خدا ساخته اید که درباره آن دلیلی بر شما نازل نکرده است؟ پس اگر تشخیص می دهید، کدام یک از این دو گروه (موحدان و مشرکان) به ایمنی [از خشم خدا] [سزاوارترند؟]» (۱۳) انسان یکتاپرستی که در زندگی فقط یک هدف و یک مقصد را دنبال می کند، هرگز از این جهت با انسان چندگانه گرایی که روح و روانش را در میان اهداف و مقاصد گوناگون تقسیم کرده، یکسان نیست: «خدا مثلی زده است: مردی که چند مالک ناسازگار در مالکیت او شریک باشند [و دستورات متضاد به او بدهند] و مردی که اختصاص به یک نفر داشته باشد [و فقط از او دستور بگیرد]، آیا این دو در مثل یکسانند؟ ستایش از آن خداست، ولی بیشترشان نمی دانند» (۱۴) ارضای نیاز فطری آرامش خواهی و امنیت گرایی انسان در سطوح دیگر از مفاهیم دینی قرآن نیز مورد توجه قرار گرفته است. مفاهیم توکل، فلاح، تقوا، نجات، صبر، توبه، ولایت، رضا و... همگی به گونه ای با موضوع آرامش ارتباط دارند. افزون بر این، واژگان «سکینه» و «اطمینان» به طور ویژه درباره آرامش بحث می کنند.

## انواع آرامش

آرامش از نگاه قرآن در یک طبقه بندی کلی به دو بخش دنیایی و آخرتی تقسیم می‌شود که در روی یک حقیقت هستند: «آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌شوند. همانان که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده اند. در زندگی دنیا و در آخرت مزده برای آنان است. سخنان خدا تغییرپذیر نیست. این است آن کامیابی بزرگ» آرامش، خود ماهیتی روحی و روانی دارد؛ اما از آن جا که عوامل پدیدآورنده آن و موانع به هم زنده آن ممکن است ماهیتی اعتقادی، روانی یا طبیعی داشته باشند می‌توان به تقسیم آن پرداخت.

### ۱. آرامش اعتقادی

تقاضای حضرت ابراهیم (ع) از خداوند برای مشاهده نمونه ای کوچک از رستخیز، برای دست یابی به نوعی آرامش اعتقادی بوده است. او به این وعده الهی، ایمانی کامل و محکم داشت؛ اما ذهن انسان به طور طبیعی باورهای غیر محسوس را به سان باورهای محسوس، پذیرا نگشته، همواره پرسش‌هایی درباره ماهیت و کیفیت آن‌ها در پندار می‌آفریند. این پرسش‌ها آرامش و ثبات اعتقادی انسان مؤمن را از او می‌گیرد؛ از این روی ابراهیم برای رهایی از این حالت، خواهان مشاهده چگونگی تحقق آن فعل الهی می‌شود. (۱۵) حواریون عیسی نیز بنا به دیدگاه برخی تفاسیر از عیسی مائده ای آسمانی طلبیدند تا به وسیله آن، پیامبری او و راستی ادعاهایش برایشان آشکار شود و یا با خوردن آن به آرامش اعتقادی دست یابند. (۱۶)

### ۲. آرامش روانی

جان انسان همواره طلب رسیدن به مراحل کمال و جودی خویش است؛ بدین سبب همواره از حالی به حالی دیگر در می‌آید؛ اما در هیچ مرحله ای به نهایت مطلوب خویش دست نیافته، باز خواهان دست یابی به مرحله ای دیگر است. قلب انسان در اثر این حالت، همواره از نگرانی و اضطراب



آکنده است تا آن که در سیر حرکت خویش به خداوند در نقش مبدأ و مقصد همه جهان هستی و جامعه همه کمالات وجودی توجه کند؛ آن گاه خود را در آرامشی بی کران می یابد: «همانان که ایمان آورده اند و دل هایشان با یاد خدا آرام می گیرد» (۱۷) این احساس آرامش مطلق فقط در این حالت پدید می آید: «آگاه باشید که دل ها فقط با یاد خدا آرامش می یابد» (۱۸)

انسان های برخوردار از آرامش الهی، خود آرامش بخش دیگران نیز هستند؛ از این رو خداوند به پیامبر خویش فرمان می دهد که بر مؤمنان درود فرستد تا بدین وسیله، آنان را در راه ایمان، آرامش بخشد: «و برای آنان دعا کن، زیرا دعای تو برایشان موجب آرامش است» (۱۹)

آرامش روانی در نگاه برخی مفسران معاصر، در آرامش اعتقادی نیز تأثیرگذار است. آن که نور ایمان به اعماق وجودش راه یافته باشد، دیگر نه معجزه می طلبد و نه در پی برهان و استدلال بر می خیزد؛ بلکه همه هستی خویش را در برابر حقیقتی که با تمام وجود تجربه کرده است، تسلیم می کند. «و کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه ای بر او نازل نشده است؟ بگو: بی تردید، خدا هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را که [به او] بازگردد، به سوی خود هدایت می کند. همانان که ایمان آورده اند و دل هایشان با یاد خدا آرام می گیرد. آگاه باشید که دل ها فقط با یاد خدا آرامش می یابد. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، [در دنیا] زندگی خوش و [در آخرت] بازگشتگاه نیکو برای آنان خواهد بود» (۲۰)

اهمیت آرامش روانی در بحران های روحی و اجتماعی دو چندان نمایان می شود. به نمونه های بارزی از این موارد در قرآن اشاره شده است. مادر حضرت موسی (ع) در سخت ترین حالات روانی که فرزند خود را از ترس کشته شدن در گهواره ای چوبی نهاده، به رود نیل سپرد، فقط یاد خدا آرام بخش او بود که به یاری آن توانست این آزمایش را تا سرانجام باکام بآبی به پایان رساند: «و دل مادر موسی واله و نگران شد، به طوری که اگر قلبش را استوار نساخته بودیم که از باوردارندگان [وعده ما] باشد، نزدیک بود آن [ماجرای] را فاش سازد» (۲۱) بنی اسرائیل هنگام فرار از مصر در حالی که لشکریان فرعون

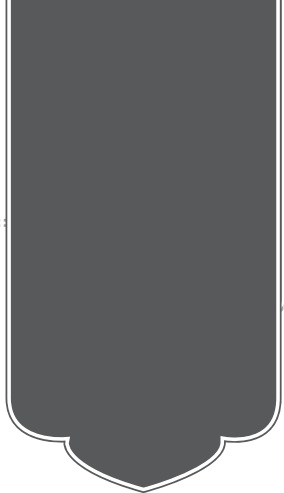
را در پی خویش می دیدند، فقط با سخنان موسی که با اطمینان از یاری خدا سخن می گفت، آرامش یافتند: «و چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، اصحاب موسی گفتند: ما قطعاً به چنگ آنان خواهیم افتاد. [موسی] گفت: چنین نیست. بی تردید پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد.» (۲۲) اصحاب کهف در میان مردم مشرک و توحیدستیز شهرشان، در اثر برخورداری از آرامش الهی با شهادت تمام در برابر همه قدرت‌ها و جاذبه‌های زندگی مادی ایستاده، شعار توحید سر دادند: «و دل‌هایشان را استوار ساختیم، آن‌گاه که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما خداوندگار آسمان‌ها و زمین است، و هرگز جز او معبودی را نمی‌خوانیم...» (۲۳) در تاریخ صدر اسلام نیز یاری خداوند به مسلمانان در جریان هجرت پیامبر، جنگ بدر و حنین و صلح حدیبیه دیگر موقعیت‌های سخت در قالب نزول آرامش خداوندی بر دل‌های مسلمانان تجلی کرد.

### ۳. آرامش طبیعی

برخی پدیده‌ها در این جهان از طبیعتی آرام بخش برخوردارند. شب را سکونت بخش: «اوست آن که شب را برای شما قرار داد تا در آن بیارامید...» (۲۴) و خواب را مایه آسودگی و استراحت: «و اوست آن که شب را برای شما وسیله پوشش و خواب را مایه آرامش قرار داد.» (۲۵) قرار داده است. (۲۶) آرامش حاصل از تاریکی شب به حالت ویژه نظام عصبی انسان نیز ارتباط داشته، واقعیتی علمی به شمار می‌رود: (۲۷) از دیگر مصادیق آرامش طبیعی آن است که خداوند برای انسان از نوع خویش همسرانی آفریده: «اوست آن که شما را از یک تن آفرید، و جفتش را از جنس او قرار داد تا در کنارش آرامش بیاید» (۲۸) و میان آن‌ها محبت و مودت پدید آورد و بدین وسیله هر یک را آرامش بخش دیگری قرار داد: «و از نشانه‌های [قدرت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرام بگیرید، و میان شما محبت و شفقتی قرار داد.» (۲۹) خانه نیز محلی برای آسایش و آرامش جسم و روح آدمی است: «و خدا برای شما خانه‌هایتان را مایه آرامش قرار داد.» (۳۰)

## پی نوشت‌ها

۱. اوستا، دفتر یکم، یسنه‌ها ۳، بند ۱۱؛ یسنه‌ها ۴۶، بنده ۲، ۸.
۲. زبور، مانی، فرگرد نخست، مزبور ۲۲۳.
۳. تاریخ تمدن، ۱ / ۴۷۹، ۴۸۵ و ۴۹۰.
۴. بودا، ص ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۷۱.
۵. معجم اللاهوت الکتابی، ۳۲۱، ۳۲۵.
۶. آرامش بیکران، ص ۸۷، ۱۵۵.
۷. دین و روان، ص ۱۷۸.
۸. الروح، ابن قیم، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.
۹. العین، ص ۵۵؛ مفردات، ص ۹۰؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۲۲۳، «لمن».
۱۰. بیضاوی، ج ۱، ص ۲۱۱.
۱۱. انعام / ۸۲.
۱۲. بقره / ۱۱۲.
۱۳. انعام / ۸۱.
۱۴. زمر / ۲۹.
۱۵. بقره / ۲۶۰؛ قرطبی، ج ۳، ص ۱۹۵؛ المیزان، ج ۲، ص ۳۷۳؛ نمونه، ج ۲، ص ۳۰۴ و ۳۰۵.
۱۶. مائده / ۱۱۴، ۱۱۲؛ قرطبی، ج ۶، ص ۲۳۶؛ المیزان، ج ۶، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.
۱۷. رعد / ۲۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۵۰.
۱۸. رعد / ۲۸؛ روح المعانی، مج ۸، ج ۱۳، ص ۲۱۴.
۱۹. توبه / ۱۰۳؛ التحریر و التنویر، ج ۱۱، ص ۳۳؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۸۱.
۲۰. رعد / ۲۷، ۲۹؛ فی ظلال، ج ۴، ص ۲۰۶۱.
۲۱. قصص / ۱۰؛ قرطبی، ج ۱۳، ص ۱۶۹ و ۱۷۰؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲۹؛ فی ظلال، ج ۵، ص ۲۶۷۸.
۲۲. شعراء / ۶۲، ۶۱؛ مراغی، مج ۱۷، ج ۱۹، ص ۶۷، ۶۸.
۲۳. کهف / ۱۴؛ فی ظلال، ج ۴، ص ۲۳۳۶؛ قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۳۸.
۲۴. یونس / ۶۷.
۲۵. فرقان / ۴۷؛ نبأ / ۹.
۲۶. جامع البیان، مج ۱۱، ج ۱۹، ص ۲۷.
۲۷. نمونه، ج ۸، ص ۳۴۳ و ۳۴۴؛ ج ۱۵، ص ۵۶۴.
۲۸. اعراف / ۱۸۹.
۲۹. روم / ۲۱؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۷۰؛ الکشاف، ج ۳، ص ۴۷۳؛ فی ظلال، ج ۵، ص ۲۷۶۳.
۳۰. نحل / ۸۰.



## سوره حمد از نگاه مقدس اردبیلی<sup>(ه)</sup>

زبدة البیان، اثر گران سنگ احمد بن محمد اردبیلی (معروف به مقدس و محقق اردبیلی، متوفای رجب ۹۹۳ قمری) در آیات الاحکام است. در این کتاب بعد از مقدمه ای نسبتاً کوتاه درباره تفسیر و رفع شبهاتی که در زمینه تفسیر قرآن وجود دارد، به مبحث اصلی کتاب (آیاتی که احکام فقهی از آن‌ها استنباط و استخراج می‌شود) پرداخته است.

معمول در این گونه کتاب‌ها چنین است که بر اساس مباحثی که علما در کتاب‌های فقهی مطرح کرده اند، به ذکر آیات فقهی از کتاب طهارت تا دیات می‌پردازند. روش مقدس اردبیلی نیز در زبدة البیان چنین است، ولی وقتی سرفصل کتاب الطهارة را گشوده، به تفسیر و توضیح سوره حمد و برداشت‌هایی که از آن در جهت احکام مربوط به آن می‌توان نمود، پرداخته است. برداشت‌هایی که به تعبیری کسی متوجه آن‌ها نشده است.

البته مقدس اردبیلی متذکر این نکته شده که علما و مفسران در تفسیر آن، مطالبی گفته اند که امکان استنباط یافته‌های مورد نظری از آن‌ها وجود دارد. به هر حال چون نکات ارزش مندی در این تفسیر کوتاه وجود دارد به انعکاس آن در این نوشتار می‌پردازیم. (۱)

### بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند متعال این سوره را با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز فرموده است. و از همین جا می‌توان به رجحان چنین کاری به هنگام شروع به طهارت، بلکه آغاز هر کاری استدلال کرد؛ مگر اموری که دلیل وجود دارد که در آغاز آن‌ها گفتن بسم الله لزومی ندارد. طریق استدلال بدین صورت است که بگوییم مقصود از طرح بسم الله در آغاز این سوره، آموزش این مهم است که بندگان خدا، کارهایشان را با آن شروع کنند. چون مفهوم بسم الله الرحمن الرحيم آن گونه که طبرسی در تفسیر خویش گفته این است: یاری بجوئید در کارها به نام خداوند تعالی؛ یعنی امور خویش را با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز کنید، به همان صورتی که خداوند متعال در قرآن بیان نموده است.

بنابراین، تقدیر بسم الله الرحمن الرحيم، «استعینوا باسمائه الحسنی» است. یعنی از نام‌های نیکوی خداوند استعانت بجوئید. گویا مقصود آن است که در اول و ابتدای امورتان از آن اسامی نیکو یاری بجوئید به این نحوه که بگویید: بسم الله. بنابراین شایسته است که در ابتدای خوردن و نوشیدن و لباس پوشیدن و سربریدن حیوانات و مانند آن، بسم الله گفته شود. آن چه این مطلب را تایید می‌کند، روایتی است که می‌فرماید: «کل امری بال لم یبدا فیه باسم الله فهو ابتر» هر کار اهمیت داری که با نام خدا آغاز نگردد، نافرجام است (یا خواهد شد). شواهد دیگری هم بر این مطلب وجود دارد. حتی می‌توان با توجه به آیه بسم الله الرحمن الرحيم به وجوب و لزوم گفتن بسم الله در آغاز هر کاری مثل: ذبح حیوانات استدلال کرد، مگر کارهایی که اتفاق و اجماع علما (یا دلیلی دیگر غیر از اجماع) بر واجب نبودن بسم الله در آغاز آن‌ها وجود دارد.

در تفسیر کشف در توضیح این مطلب که «با» در بسم الله، برای استعانت است، آمده است: چون مؤمن اعتقاد دارد که هر کار و عملی تا با نام خدا آغاز نگردد، در نظر شرع قابل اعتنا نیست و طبق سنت واقع نشده، زیرا در فرمایش پیامبر (ص) آمده: کل امری بال لم یبدا فیه باسم الله فهو ابتر. عملی است که مثل لاعمل است کارش را با نام خدا انجام می‌دهد چنان

که نوشتن را با قلم انجام می‌دهد؛ و این یعنی استقامت و یاری جستن از خدا. (۲)

در همان مآخذ در توضیح این که «بای» بسم الله به معنای مصاحبت (همراهی) است (۳)، آمده: چنین معنایی از با، در بسم الله، طبق محاورات مردمی و از زبان آنان گفته شده است، هم چنان که کسی شعری را از زبان دیگری می‌گوید. و همین طور است الحمد لله رب العالمین تا آخر، و منظور، آن است که به بندگان خدا نحوه تبرک جستن به اسم خدا و چگونگی حمد و ستایش او تعلیم داده شود. (۴)

### الحمد لله رب العالمین

استدلال به این آیه بر رجحان و پسندیدگی گفتن الحمد لله در هر کاری، مثل استدلال نخست است و آن چه این استدلال را مانند استدلال نخست تایید می‌کند، روایت مشهوری است که می‌گوید: کل امر ذی بال لم پیدا فیه بالحمد لله فهو ابتر و اجذم.

یعنی هر کار اهمیت داری که با حمد خداوند آغاز نگردد، نافرجام و ناقص است. (یا خواهد شد.)

جز این روایت نیز در این باره وجود دارد، مانند آن چه در کتاب کافی از امام صادق (ع) نقل شده که فرموده: هرگاه کسی بخواهد غذا بخورد، پس دست دراز کرده بسم الله و الحمد لله رب العالمین بگوید، خدا گناه (یا گناهان) او را پیش از آن که لقمه به دهانش برسد، می‌بخشد. این روایت نیز گفتن بسم الله در آغاز هر کاری را تایید می‌کند.

بعید نیست که بودن سوره فاتحه در آغاز قرآن و شروع شدنش با بسم الله الرحمن الرحیم و بعد حمد خداوند، تایید دیگری برای این مطلب باشد. بیضاوی ذیل «رب العالمین» می‌گوید: رب العالمین یعنی مربی عالمین و این دلالت می‌کند که ممکن الوجود در بقای خویش مانند زمان حادث شدن و به وجود آمدنش به علت نیاز دارد.

مقدس اردبیلی می‌گوید: ولی سخن و استفاده ای که بیضاوی از آیه نموده، واضح و آشکار نیست. البته در الحمد لله رب العالمین از دو جهت

دلالت بر این موضوع است که خداوند متعال، قادر و مختار است: یکی این که خدای متعال آفریننده ماسوای خود (و از جمله موجود حادث) است... و دوم آن که حمد و ستایش تنها بر فعل اختیاری می باشد، لذا کسی که مورد ستایش قرار می گیرد، حتما مختار است. لازمه این مطلب، حادث بودن تمامی عالم است، زیرا اثر و پدیده موجود مختار، قدیم نیست. بنابراین از دلالت الحمد لله رب العالمین بر قادر و مختار بودن خداوند، حادث بودن عالم استنباط می شود.

### الرحمن الرحیم

در الرحمن الرحیم دلالت بر عفو و گذشت وجود دارد.

### مالک یوم الدین

در مالک یوم الدین دلالت بر ترغیب و ترهیب (ترساندن) و اثبات قیامت و معاد وجود دارد، زیرا وقتی مکلف آگاه شد و دانست که خداوند، صاحب و مالک روز جزاست، دچار بیم و امید می شود. این گونه گفته اند.

### ایک نعبد

در تفسیر کشاف و تفسیر بیضاوی آمده است که: عبادت، نهایت خضوع و تذلل است. و در مجمع البیان آمده که: عبادت، نوعی شکر و بلکه نهایت شکرگزاری است، زیرا عبادت یعنی خضوع به اعلی مراتب آن به همراه تعظیم و بزرگداشت معبود.

مقدس اردبیلی می گوید: در این که مراد از عبادت، مطالبی باشد که مفسران فوق گفته اند، تامل و اشکال وجود دارد، زیرا ظاهراً چنین چیزی (۵) واجب نیست و بندگان خدا هم آن را در هنگام گفتن ایک نعبد ادعا نمی کنند. و این جمله (۶) بر وجوب تخصیص خداوند تعالی به عبادت دلالت می کند، زیرا حاصل و نتیجه ایک نعبد این است که بگویید: خدایا تو را به عبادت، اختصاص داده ایم و غیر تو را نمی پرستیم، که در این صورت، عبادت خداوند و اخلاص در عبادت او، واجب است تا آن که دستور

به گفتن ایاک نعبد نیکو و شایسته باشد (۷) و بندگان در ایاک نعبد، صادق و راستگو باشند، بلکه ظاهراً مقصود از ایاک نعبد، تخصیص عبادت به عبادت صحیح و اخلاص در عبادت (یعنی نیت قربة الی الله در آن) است (۸) پس وجوب نیت از آن فهمیده می شود، لذا ریا حرام است.

### ایاک نستعین

این جمله، بر جایز نبودن یاری خواستن در عبادت، از غیر خداوند تعالی دلالت می کند، بلکه در هر کاری نباید از غیر او یاری خواست، مگر در مواردی که دلیل و حجت وجود دارد که کمک خواستن از غیر خداوند رواست. اما استنباط بخش اول، از این جمله روشن تراست و بخش دوم، دایره شمولش بیش تراست.

نظر اول (۹) دلالت می کند که کمک کردن در عباداتی چون وضو و غسل، جایز نیست، بلکه دلالت می کند که وکالت گرفتن هم در عبادت های دیگر روا نیست. هم چنین بر عدم جواز یاری خواستن در نماز به صورت اعتماد بر غیر (نظیر تکیه بر انسان یا دیوار) در هنگام ایستادن یا نشستن یا رکوع یا سجود، یا غیر آن که به شمارش در نمی آید، دلالت می کند.

و نظر دوم هم عدم جواز موارد نظر اول را شامل می شود و هم بر این که یاری خواستن از غیر خداوند متعال در هیچ امری از امور (حتی درخواست کردن از دیگران) جایز نیست. علت این که استعانت از غیر خداوند جایز نیست، آن است که در روایات آمده که درخواست از غیر خداوند، مذموم است، حتی از رسول خدا (ص) نقل شده که به گروهی که به ایشان عرض کردند: بهشت را برای ما ضمانت کن، فرمود: به شرط آن که از هیچ کس چیزی نخواهید.

لذا اصحاب حضرت به گونه ای شده بودند که اگر یکی از آن ها تازیانه اش (در حالی که سواره بود) می افتاد، از کسی نمی خواست آن را به او بدهد بلکه خودش پایین می آمد و آن را برمی داشت. وقتی تشنه می شدند، از جایی که نشسته بودند بلند شده و آب را برداشته، به دست خود می نوشیدند و از کسی که نزدیک آب قرار داشت، درخواست نمی کردند.



نتیجه این که نکوهش درخواست از غیر خداوند تعالی بر اساس عقل و روایات (بدون توجه به آیه ای که نستعین) هم معلوم است. بنابراین شاید بتوان آیه را بر مرجوح بودن استعانت از غیر خداست (هر کس که باشد) حمل کرد، مگر در مواردی که دلیل معتبر وجود دارد که از غیر خدا می توان یاری خواست.

اما این که در چه موردی استعانت از غیر خدا حرام است و در چه موردی مکروه، این را از آیه ای که نستعین نمی توان فهمید، بلکه باید از جایی دیگر استنباط کرد.

یا آن که آیه را بر کراهت استعانت از غیر خدا حمل کنیم، مگر در مواردی که از دلیل یا دلایل دیگری فهمیده ایم که در آن مورد یا موارد استعانت از غیر او حرام است، و بدیهی است که آیه شامل موارد حرام نمی شود. یا آن که آیه را بر حرمت استعانت از غیر خدا حمل کنیم؛ البته مواردی که جواز یا کراهت استعانت از غیر خداوند، از شمول آیه خارج است.

### اهدنا الصراط المستقیم

این آیه بر رجحان و پسندیده بودن طلب خیر بویژه اصل و اساس خیر از خداوند متعال دلالت می کند. مفسران گفته اند که اصل و اساس خیر، دین اسلام است. برخی گفته اند که اصل و اساس خیر، پیامبر (ص) و امامانی هستند که قائم مقام او می باشند. این از ائمه ما روایت شده و شیخ ابوعلی طبرسی رحمه الله آن را بیان کرده است. او در پی آن گفته است: «بهتر آن است که آیه را بر عموم حمل کنیم تا تمامی خیرها تحت آن داخل شود (۱۰)؛ زیرا صراط المستقیم، دینی است که خداوند متعال به آن امر کرده و شامل توحید و عدل و ولایت کسانی که خدا فرمانبریشان را واجب فرموده، می شود.» که از آیه شده، مسامحه رخ داده است. (۱۲) یا آن که مقصود از صراط المستقیم، عبادت خداوند است فقط. بر این تفسیر برخی از آیات مثل آیه ۶۱ سوره یس «و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم» دلالت می کند. بنابراین، آیه بر مشروعیت دعا دلالت می کند، بلکه بر مستحب بودن هر دعایی حتی برای اصل دین و دگرگون نشدن

آن به مسلک و مرام مغضوب علیهم و کسانی که گمراهند، دلالت می‌کند. پس آیه به انقطاع از خدای متعال و طلب توفیق از او در هر کاری ترغیب و تشویق می‌کند و بیانگر این عقیده است که انسان با عمل خویش، بدون توفیق و هدایت الهی، مورد قبول حق واقع نمی‌گردد، بلکه حتی مسلمان هم نخواهد بود.

### طریق صحیح دعا

افزون بر مطالب گذشته باید دانست که در نظم و ترتیب سوره حمد، آموزش دعا هم وجود دارد و آن این که دعا باید بعد از بسم الله و حمد و ثنای الهی و چنگ زدن به عبادت باشد؛ چنان که متعارف چنین است و روایت هم در این باره وارد شده است.

### نکته آخر

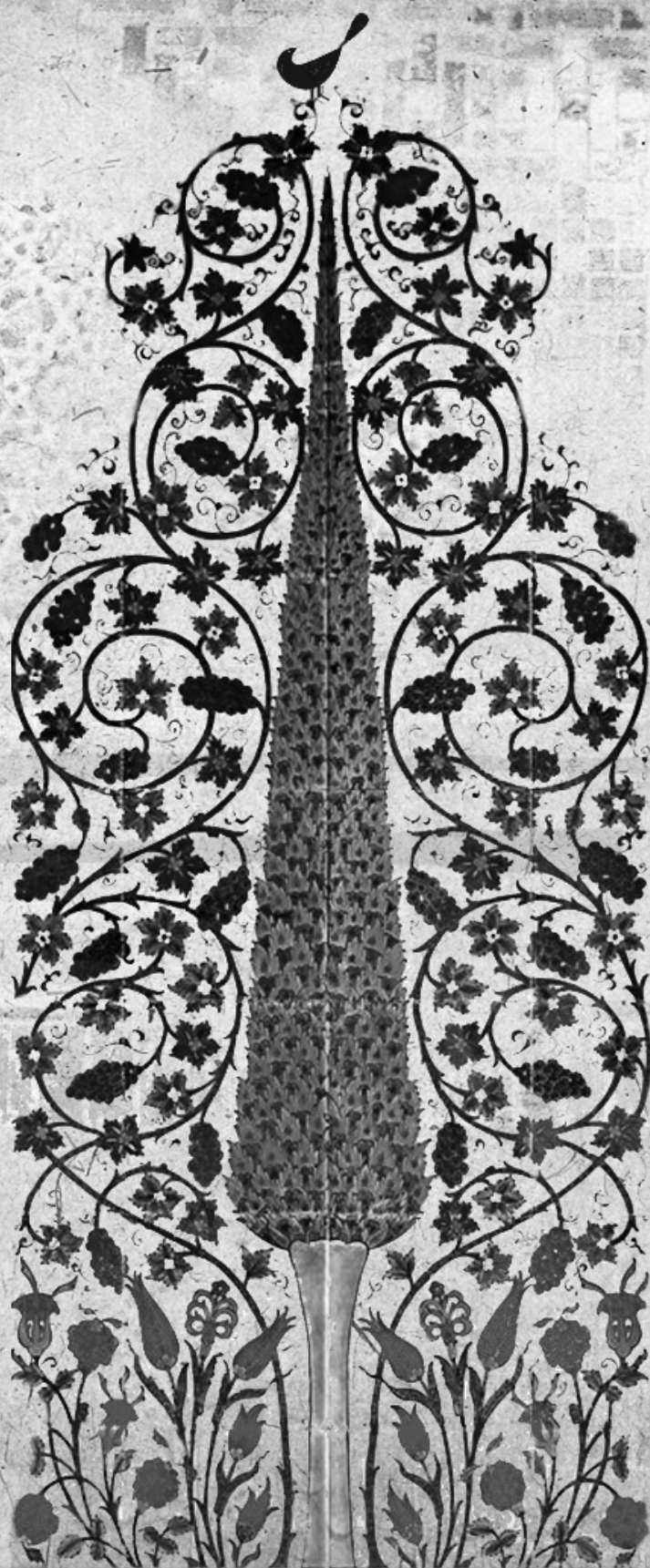
نکته دیگری که باید دانست، آن است که من ندیده ام کسی متوجه استنباط این احکام از سوره فاتحه باشد، البته در تفسیر آن مطالبی گفته اند که این احکام را می‌شود از آن‌ها استنباط کرد. شاید این احکام را به خاطر آن که از این سوره پیدا و مشخص بوده، ترک گفته اند، یا آن که چون در غیر این سوره وجود داشته، لذا در ذیل این سوره بیان نکرده اند. خداوند به واقعیت امر آگاه است.

## پی نوشت‌ها

پی نوشت‌ها:

- ۱) یعنی به انعکاس مضمون و مفهوم آن، و در موارد لازم، شرح و توضیح هم خواهیم کرد.
- ۲) در دنباله حدیث در کلام زمخشری آمده است: «و الاکان فعلا کلا افعل» و این جمله ظاهرا جزو حدیث شریف نیست؛ لذا آن را به صورت فارسی در متن آوردیم.
- ۳) یعنی احتمال دارد «بای» بسم الله به معنای استعانت باشد و احتمال دارد به معنای مصاحبت باشد.
- ۴) در متن چنین آمده است: هذا مقول علی السنة العباد.... و معناه تعلیم عبادۀ کیف یتبرکون باسمه و کیف یحمدونه.
- ۵) یعنی نهایت خضوع و تذلل یا اعلی مراتب خضوع به همراه تعظیم معبود.
- ۶) ظاهرا این جمله، دنباله و پیامد و نتیجه قول صاحب کشف و بیضاوی و مجمع البیان است و از آن‌ها قابل استظهار و استفاده است.
- ۷) یعنی برای آن که دستور به گفتن «ایک نعبد» جایگاه و محل ویژه و صحیح خود را داشته باشد، باید ضمن عبادت خداوند، اخلاص در آن را هم رعایت کند.
- ۸) عبارت متن در این جا چنین است: «بل الظاهر ان المقصود من هذا القول هو التخصیص بالعبادۀ ای العبادۀ و الاخلاص فیها وهی النیة...»
- ۹) که در عبادات نباید از غیر خدا یاری جست.
- ۱۰) بنابراین معنای اهدنا الصراط المستقیم آن است که: ما را به کلیه خیرها راهنمایی کن.
- ۱۱) یعنی تفسیری که می‌گفت منظور از صراط المستقیم، نبی گرامی اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشند.
- ۱۲) این چهارمین تفسیر آیه شریفه است.

.....  
مجله پیام حوزه زمستان ۱۳۸۰، شماره ۳۲



سورة سخن

## نتیجه محاسبه نفس

شرح حدیث در بیان مرحوم آیت الله حاج آقا مجتبیٰ تهرانی

عَنِ الثَّمَالِيِّ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ ابْنُ آدَمَ لَا يَزَالُ يَخْتِيرُ مَا كَانَ لَكَ وَأَعْطَى مِنْ نَفْسِكَ وَمَا كَانَتْ الْمُحَاسِبَةُ مِنْ هَمِّكَ وَمَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَارًا وَالْحُزْنُ لَكَ دِثَارًا ابْنُ آدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَمَبْعُوثٌ وَمَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَسْئُولٌ فَأَعِدَّ جَوَابًا

ای پسر آدم! تو همیشه به سوی خیر و نیکی می‌روی تا موقعی که از نظر درونی پند دهنده ای داشته باشی؛ و تا موقعی که بررسی و محاسبه اعمال خودت را داشته باشی؛ و تا موقعی که خوف و اندوه از تو مفارقت نکرده باشد، خوف شعار لباس تو و اندوه لباس زیرین تو باشد. ای پسر آدم! تو می‌میری و برانگیخته می‌شوی و در پیشگاه عدل خداوند عزوجل می‌ایستی و در آن هنگام که مورد سؤال واقع می‌شوی؛ پس جواب‌هایت را از الان آماده کن

روایت را ابو حمزه ثمالی است، نقل می‌کند از زین العابدین صلوات الله علیه، این تعبیر که دارد که گفت: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ» یعنی مکرر معلوم می‌شود، شنیده بوده این تعبیر را که می‌کند، «كَانَ يَقُولُ» به قول ما؛ یعنی من مکرر شنیده ام این جملات را از زین العابدین

صلوات الله علیه، که ایشان این‌ها را می‌فرمود: «ابْنُ آدَمَ لَا يَزَالُ بِخَيْرٍ» تو همیشه به سمت نیکی پیش می‌روی، در صورتی که این مسائل باشد؛ که دانه دانه می‌شمارد.

«مَا كَانَ لَكَ وَعِظٌ مِنْ نَفْسِكَ» تا موقعی که از نظر درونی ات، پند دهنده‌ای داشته باشی. به تعبیر من، هنوز آن نفسی را که نکوهش‌گر انسان است، نسبت به اعمال زشتش باشد و به انسان پند بدهد. حتی در روایات داریم که واعظ بیرونی، کاربردی ندارد روی انسان، تا واعظ درونی انسان نداشته باشد. می‌فهمید که چه می‌خواهم بگویم؟! تا تو، خبری نباشد؛ از بیرون اثری نمی‌گذارد، باید باشد. اگر مسخ شده باشد، گوش می‌کنید چه می‌خواهم بگویم؟ به اصطلاح ما، تا آن ودایع انسانی الهی در درونش از بین نرفته، واعظ بیرونی می‌تواند اثر بگذارد رویش؛ والا اگر آن‌ها رفته باشد، هیچ فایده‌ای ندارد، برآهن سرد کوبیدن است. حالا اگر در قالب‌های علمی‌اش بریزند؛ یعنی آن عقل عملی‌اش باشد والا نه فایده‌ای ندارد، سر تا پایش حیوانی است؛ شهوت و غضب است، از انسانیت درش خبری نیست. «مَا كَانَ لَكَ وَعِظٌ مِنْ نَفْسِكَ» تا موقعی که هنوز مسخ نشدی، یک پند دهنده درونی داری. به تو می‌گوید: دیدی چکار کردی! خودت، ها.

«وَمَا كَانَتْ الْمُحَاسَبَةُ مِنْ هَمِّكَ» تا موقعی که بررسی کردن نسبت به اعمال، می‌فهمی؟! این مورد نظرت باشد. یک عده کارشان را که می‌کنند، اصلاً فکر نمی‌کنند که چه کار کرده‌اند. حال نمی‌خواهم در قالب اصطلاحی بگویم که در باب محاسبه چه داریم. تا موقعی که این معنا در نظرت هست و رویش حساب می‌کنی که چه کار کردی، این حالت در تو هست که بررسی کنی کارهایت را، کرده‌هایت را.

«وَمَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَارًا وَ الْحُزْنُ لَكَ دِثَارًا» تا موقعی که بیم، به تعبیر ما، و اندوه؛ دو پوشش به اصطلاح رو و زیر؛ ما یک پیراهن تن‌مان می‌کنیم و یک زیر پیراهنی تن‌مان می‌کنیم. نمی‌کنیم؟ پیراهن: شعار. زیر پیراهنی: دثار اسمش، تا موقعی که بیم و اندوه هنوز از تو مفارقت نکرده و به بدنت چسبیده، می‌ترسی نسبت به قیامتت، فهمیدی؟! بعد هم وقتی متوجه



بشوی بد کردی، ناراحت می شوی. حال من خیلی سطح را آوردم پایین. هم خوف درت هست، هم حزن، در تو هست. شد؟! تا موقعی که این ها هست؛ تو راه به جایی می بری. «لَا يَزَالُ بِخَيْرٍ» به سمت خوبی می توانی حرکت کنی، می روی، عاقبت به خیری داری، تا این ها باشد. فهمیدی؟! واعظ درونی داشته باشی از این طرف هم چی؟ رسیدگی به اعمالت بکنی، از این طرف هم، بیم از نظر چی؟ قیامت باشد؛ اندوه نسبت به این که نکند چیزی بشود، ما مؤاخذه بشویم. آن ها نباشد و این ها توش باشد، تو راه به جایی می بری بلاخره؛ «لَا يَزَالُ بِخَيْرٍ».

اما این را به تو بگویم که: «إِنَّ أَدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ» این ها برای خاطر این است که مقدمات درست شود. بدان! می میری «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ» می میری، برانگیخته می شوی، قیامت داری. «وَمَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» در پیش گاه عدل الهی، آن جا تو را نگه می دارند. فهمیدی؟! «وَمَسْئُولٌ» ازت می پرسند که چه کار کرده ای. «فَأَعِدَّ جَوَابًا» از الآن دارم به تو می گویم، جواب های سوال های قیامت را آماده اش بکن. فهمیدی؟! بنشین، فکر کن نسبت به کرده هایت، در قیامت جواب می خواهی بدهی. چی جواب می خواهی بدهی. از الآن آماده کن، جواب های سؤال های قیامت را در پیش گاه خداوند. فهمیدی؟! مردن حق است، قیامت و مبعوث شدن، دو مرتبه آمدن همه حق است، بی برو برگرد. سوال هم آن جا بی برو برگرد هست؛ فقط جوابش را جناب عالی الان تهیه کن، به فکر جواب باش. انسانی را که معتقد باشد به مبدأ و معاد، این یک همچنین آدمی است. شد؟! نتیجه اش این می شود که آن واعظ درونی به آدم همیشه پند می دهد؛ مراقبت نسبت به اعمالش می کند؛ شد؟! بیم از عذاب دارد و حزن و اندوه نسبت به چی؟ عواقب نعوذ بالله، زشت اعمالش دارد.

سند حدیث: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۶ - بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴ و ص ۳۸۲ و ج ۷۵، ص ۱۳۷ و ۱۴۷ - مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۴۱



# سقوط به جهنم به واسطه زبان

درس اخلاق؛ آیت الله حاج شیخ حسین مظاهری

جلد دوم اصول کافی، یک کتاب اخلاق، از روایات اهل بیت «سلام الله علیهم» است و معمولاً روایات آن صحیح السند و ظاهر الدلاله هستند. متأسفانه به کتاب اصول کافی، در حالی که به فارسی هم ترجمه شده، کمتر توجه می‌شود و عموم مردم آن را کم مطالعه می‌کنند. بعضی از مردم و حتی بعضی از طلبه‌ها حاضرند یک ساعت، دو ساعت از وقت خود را صرف تماشای فیلم و سریال کنند، اما کتاب‌های مفید، از جمله اصول کافی را مطالعه نکنند. جلد دوم اصول کافی، مربوط به اخلاق است و راجع به ردائیل و فضائل اخلاقی روایات خوبی دارد. همه می‌توانند با مطالعه و عمل به این روایات، صفات رذیله را از وجود خود ریشه کن کرده، فضایل اخلاقی را جایگزین آن ردائیل کنند. تهذیب نفس، که از اوجب واجبات است، با توجه و عمل به روایات اصول کافی میسر خواهد شد، اما کمتر کسی به آن اهمیت می‌دهد.

از جمله روایات اخلاقی که مرحوم کلینی «رحمت الله علیه» در اصول کافی آورده، روایاتی است که راجع به زبان و لزوم مواظبت از آن نقل کرده است. در این جلسه راجع به دو روایت مختصر از آن روایات، قدری گفتگو می‌کنیم.

هر دو روایت از امام صادق «سلام الله علیه» نقل شده است. در روایت اول فرموده‌اند: «إِنَّ أُنْعَصَ خُلِقَ اللهُ عَبْدًا اتَّقَى النَّاسَ لِسَانَهُ» [۱]؛ یعنی مبعوض‌ترین افراد، آن کسی است که مردم از زبان او بترسند. مثلاً زن و فرزندان در خانه از زبان او بترسند یا رفقا در جلسه از زبانش واهمه داشته باشند.

آن حضرت در روایت دیگری می‌فرماید: «مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ» [۲]؛ یعنی هر که مردم از زبان او بترسند، در آتش است. انصافاً هر دو روایت تکان دهنده است، در یکی می‌فرمایند: مبعوض‌ترین افراد، آدم‌های بد زبان هستند و در دیگری فرموده‌اند: افراد بد زبان، در آتش هستند و استحقاق رفتن به جهنم را دارند.

قبل از هر چیز باید مواظب باشیم و توجه کنیم که زبان انسان، آفات زیادی دارد. یکی از بزرگان علما، مرحوم آیت‌الله آشیخ مرتضی مظاهری «رحمت‌الله‌علیه» کتابی عربی به نام «مقبس الیاقوت فی فضل السکوت» نوشته‌اند و در آن بیش از دویست آفت برای زبان ذکر کرده‌اند که از آیات و روایات استخراج شده است. معلوم است که اگر زبان دویست آفت دارد، دویست امتیاز هم دارد. این نظیر همان حکایت لقمان حکیم است که از او خواستند بهترین عضو گوسفند را بیاورد، زبان گوسفند را آورد. روز دیگر گفتند: بدترین عضو گوسفند را بیاور، باز هم زبان گوسفند را آورد. وقتی دلیل این کار را پرسیدند، لقمان گفت: اگر زبان سخن حق بگوید، بهترین عضو بدن است، وگرنه بدترین عضو خواهد بود. به عبارت دیگر، این زبان است که انسان را بهشتی می‌کند، و این زبان است که آدم را جهنمی می‌کند. بنابراین توجه به زبان و کنترل آن خیلی لازم است، و در حالی که خیلی لازم است، بسیار مشکل است.

فراموش نمی‌کنم، سال‌ها قبل در سفر حج، طلبه‌ای که به من علاقه داشت، همراه ما بود. وقتی وارد مدینه شدیم، به من گفت: یک نصیحت به من بکنید که تا آخر سفر و در اعمال، به آن عمل کنم. گفتیم: مواظب زیانت باش! آن طلبه اهل دل بود و به راستی قصد تخلُّق و تهذیب نفس داشت. با این حال، بعد از دو سه روز گفت: آقا نمی‌شود! نصیحت دیگری

بگویید، مواظبت از زبان سخت است.

راست می‌گفت، مواظبت از زبان مشکل است، مگر اینکه خداوند متعال عنایت کند و انسان با فضل و عنایت خدا بتواند زبانش را کنترل کند که به جز فضیلت و سخن نیکو و پسندیده، کلامی از آن سر نزند.

یکی از راه‌های کنترل زبان، عمل به قانون مراقبه و محاسبه کارکرد زبان در هر شبانه‌روز است. شخصی آمد خدمت پیامبر اکرم (ص) و گفت: یا رسول الله! یک نصیحت به من بکنید. حضرت فرمودند: مواظب زبانت باش. گفت: سفارش دیگری بفرمایید. دو دفعه پیامبر اکرم تأکید فرمودند: زبانت را نگهدار. برای مرتبه سوم گفت: مرا نصیحت کنید. باز هم پیامبر (ص) تأکید کردند: از زبانت مراقبت کن. شاید او تعجب کرده باشد، در روایت معلوم نیست، ولی ظاهراً تعجب کرده است. سپس پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «وَيُحَكِّ وَ هَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا خَصَائِدُ أَلَيْسَتْ لَهُمْ»؛ «ای بر تو! آیا مردم را چیزی جز محصول زبانشان با صورت در آتش جهنم می‌اندازد؟!»

بعضی افراد را دیده‌اید و دیده‌ایم که زبانشان نیش دارد. شاید قصد توهین هم ندارند، نمی‌خواهند دل کسی را بسوزانند، اما زبان آن‌ها مثل مار و عقرب نیش می‌زند. به قول مثنوی:

آن سخن‌های چو مار و کژدمت

مار و کژدم گشت و می‌گیرد دمت [۳]

یکی از علمای بزرگ را خوابش را دیدند، دیدند وضعیتش بد است. گفتند: چرا؟ گفت که الحمد لله از نظر جا و مکان و مونس و باغ، «وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» [۴] دارم و و خیلی عالی است، اما صبح به صبح یک عقرب می‌آید یک نیش به پای من می‌زند و می‌رود. من باید بسوزم و بسازم تا دو دفعه سروکله‌اش پیدا بشود. گفتند برای چه؟ گفت که یک زخم زبان به یک نفر زدم. باید توبه می‌کردم، باید پشیمان می‌شدم، باید این عقرب را می‌کشتم، نکشتم و این عقرب شد و باید برویم به قیامت تا به واسطه شفاعت کشته شود.

به‌راستی زبان بعضی افراد نیش دارد، در بین بی‌سوادها هست، در

بین افراد تحصیل کرده هم هست، حتی در میان اهل علم و طلبه‌ها، زبان نیش‌دار دیده می‌شود. برخی می‌خواهند نهی از منکر کنند، اما با نیش زبان دیگران را موعظه می‌کنند. در حالی که قرآن کریم روش موعظه و نصیحت را بیان کرده است. می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ» [۵]. موعظه، مخصوصاً به همسر و فرزندان باید با تلافی و مهربانی و با به‌کارگیری کلمات محبت‌آمیز نظیر عزیزم و جانم باشد. موعظه باید با استدلال در فراخور حال و بدون تحمیل بیان شود. نصیحت با داد و فریاد و با زبان نیش‌دار، نه تنها تأثیر ندارد، بلکه نتیجه منفی در بر خواهد داشت. همه باید نیش زبان خود را کنترل کنند، به خصوص در خانه باید به‌گونه‌ای رفتار و صحبت شود که همسر یا دختر و پسر انسان، نترسند. گاهی دیده می‌شود شوخی افراد با همدیگر همراه با تحقیر، استهزاء و سخنان گزنده و نیش‌دار است. ضربه این سخنان از ضربه چاقو برنده‌تر و بدتر است. اگر کسی با شمشیر به انسان حمله کند، بهتر از آن است که با شمشیر زبان، آبرو و شخصیت او را از بین ببرد. بعضی اوقات با چاقو در سینه مردم می‌زنند، معلوم است که جنایت است، خیلی مذموم است، اما گاهی چاقوی زبان را در جان مردم فرو می‌برند که زخم آن از زخم هر شمشیری بدتر است.

در زمان قدیم یکی از علما نزد یک پزشک رفته بود. رسم آن دکتر این بود که برای رفع خستگی بیمارها، با آنان شوخی می‌کرد. آقای دکتر نقل می‌کند که در آن روز، خانمی از روستا نزد من آمده بود. نسخه قبلی را از او خواستم که ببینم. گفت: نسخه شما را داخل قوری انداختم، جوشاندم و خوردم. گفتم: حیف نان که شوهرت به تو می‌دهد بخوری! همه این جمله را شنیدند و خندیدند. بعد برای او توضیح دادم که خواهرم! من نگفتم نسخه را بجوشان، باید آنچه در نسخه نوشتم را در داروخانه یا عطاری تهیه می‌کردی و آن دارو را می‌جوشاندی و می‌خوردی. نسخه دیگری برای او نوشتم و رفت. بعد از آنکه همه رفتند، آن عالم به من گفت: می‌دانید امروز چه شد؟ گفتم: نه، چه شد؟ گفت: شما آن خانم را مسخره کردید، تمسخر شما باعث شد دیگران به او بخندند و خجالت کشید و در

مقابل جمع به او اهانت شد.

توهین به یک شیعه، طبق روایت قدسی «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ» [۶]، جنگ با خداست. بعضی اوقات دیده می‌شود در جلسه، حتی در میان اهل علم، یک شخص ساده لوح و ساده دل را دوره می‌کنند و مطالبی به او می‌گویند و می‌خندند. این شوخی‌ها، این خوشمزگی‌ها، گناه است و برای انسان دردسر درست می‌کند، اما بسیاری از مردم نسبت به آن بی‌اعتنا هستند.

قرآن کریم می‌فرماید: «مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» [۷]، هرچه بگوییم، رقیب و عتید می‌نویسند و محاسبه می‌شود. کنترل زبان، مواظبت می‌خواهد، اما کمتر کسی به آن اهمیّت می‌دهد.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: در معراج افرادی را دیدم که با زبان در جهنم آویزان بودند، آن‌ها کسانی بودند که در دنیا هسرشان را با زبان آزار می‌دادند. [۸] آویزان شدن از زبان، تجسّم عمل کسانی است که زبان‌شان نیش دارد، پرخاشگرند، زبان درازند و بدون توبه از دنیا می‌روند.

قرآن کریم می‌فرماید: وای به کسی که بد زبان باشد: «وَوَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» [۹]. ویل دو معنا دارد؛ یک معنای آن، «وای به تو» است که در زبان فارسی به اشخاص خطاکار و بدکار خطاب می‌شود. معنای دیگر، براساس روایات، چاهی در جهنم است. [۱۰]

هر دو معنا تکان دهنده است. در واقع، خداوند متعال به کسانی که سرزنش، عیب‌جویی، زخم زبان یا غیبت می‌کنند، گفته است: «وای به تو». یعنی وای بر افراد بد زبان، چه بدزبانی آن‌ها «لمزه»، به معنای عیب‌جویی و زخم زبان باشد، چه بدزبانی آن‌ها، «همزه»، به معنای غیبت باشد. آن‌گناهی که شترش در خانه همه خوابیده است. بیشتر مردم، حتی طلبه‌ها امروزه به این گناه بزرگ مبتلا هستند، ولی آن را به عنوان غیبت سیاسی و نظایر آن توجیه می‌کنند یا به نحوی استثناء برای غیبت قائل می‌شوند. غیبت، یکی از مهارهای بزرگ شیطان است و مستثنا تراشیدن برای آن هم مهار شیطان است. غیبت، غیبت است و شاخ و دم ندارد. مرحوم شیخ انصاری «رحمت‌الله‌علیه» در مکاسب، روایاتی که غیبت را

تعریف کرده را از همه نقل کرده است. [۱۱]

از پیامبر اکرم (ص) پرسیدند: غیبت چیست؟ فرمودند: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ» [۱۲]، یعنی چیزی از برادرت بگویی که او خوش ندارد. حتی استاد بزرگوار ما حضرت امام خمینی «قدس سرّه» می‌گفتند: «یکره» خوانیم، «یکره» بخوانیم و بگوییم: غیبت آن است که هر حرف بدی را پشت سر دیگری بگوییم، و حتی اگر او ناراحت نشود، باز هم غیبت است. اگر سخنی از نظر عرف و در جامعه، مکروه و بد است، باید در رو یا در غیاب دیگران گفته نشود. کسی هم حق ندارد بگوید: من راضیم پشت سر من غیبت کنند. خدا مرحوم آیت الله آقای فیاض «رحمت الله علیه» را رحمت کند. ایشان در اوایل طلبگی استاد ما بود. روزی یک نفر به ایشان گفت: من راضی هستم که مردم پشت سرم غیبت کنند. آقای فیاض به شدت او را نهی کردند و گفتند: مگر می‌شود انسان به گناه دیگران رضایت دهد؟ بعد گفتند: اگر بعد، غیبت دیگران که حق الناس است را ببخشی، حرف دیگری است، اما اجازه غیبت، مگر می‌شود؟

در روایات می‌خوانیم: «الْغَيْبَةُ إِذَا مَا كَلَّابِ النَّارِ» [۱۳]. این روایت در تحف العقول از امام حسین «سلام الله علیه» نقل شده است. [۱۴] از امام سجاد «سلام الله علیه» نیز در جای دیگر نقل شده است. [۱۵] می‌فرمایند: غیبت نان خورش سگ‌های جهنم است. این یعنی چه؟ حضرت امام خمینی «قدس سرّه» مقید بودند دست کم سالی یک مرتبه یا بیشتر، این روایت را برای ما بخوانند و معنا کنند. می‌فرمودند: آدمی که غیبت روی غیبت داشته باشد، کم کم، سیرت و هویت او مثل سگ می‌شود. در صورت آدم است، اما سیرت او درنده است، مثل سگ است. اگر او این هویت و سیرت را تغییر ندهد و از بین نبرد، در روز قیامت که «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» [۱۶] است، هویت واقعی او دیده می‌شود. قرآن می‌فرماید: «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْفَنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا» [۱۷]. او را به جهنم می‌برند. در جهنم غذا می‌خواهد. غذایش چیست؟ آن غیبت‌ها که کرده، غذای اوست. قرآن می‌فرماید: غیبت، گوشت مرده و گوشت گندیده است: «لَا يَغْتَنَّبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ

مَيْتاً فَكِرِهْتُمْوَهُ» [۱۸]، آن گوشت‌ها را به او می‌دهند، از این جهت، غیبت، خوروش سگ‌های جهنم است.

با این حال، متأسفانه غیبت فراوان است. در خانه‌ها و بین اعضای خانواده و فامیل، غیبت فراوان است. در جامعه و بین مردم، زیاد است. حتی کار رسیده به جایی که در کلاس درس، در حوزه یا در دانشگاه و دبیرستان، بعضی از افراد نابخرد، در حین تدریس، درس را رها می‌کنند و غیبت را شروع می‌کنند. البته بیشتر این غیبت‌ها تهمت است، که گناه بزرگ‌تری دارد.

گناهان زبانی، اقسام دیگری نیز دارد، به عبارت دیگر، آفات زبان فراوان است، اما در این جلسه فرصت بازگویی همه آن اقسام نیست و به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

## پی نوشت‌ها

- [۱]. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۳.
- [۲]. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۷.
- [۳]. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۱۶۶.
- [۴]. آل عمران، ۱۳۶. «و بوستانهایی است که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است.»
- [۵]. لقمان، ۱۲. «و [یاد کن] هنگامی را که لقمان به پسر خویش - در حالی که وی او را اندرز می‌داد- گفت: «ای پسرک من به خدا شرك میاور.»
- [۶]. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۵.
- [۷]. ق، ۱۸: «[آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می‌کند].»
- [۸]. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۱.
- [۹]. همزه، ۱. «وای بر هر بدگوی عیب جویی.»
- [۱۰]. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۱۰.
- [۱۱]. کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۳۲۲.
- [۱۲]. امالی الطوسی، ص ۵۳۷.
- [۱۳]. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج ۲، ص ۴۷.
- [۱۴]. تحف العقول، ص ۲۴۵.
- [۱۵]. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۵.
- [۱۶]. طلاق، ۹: «آن روز که رازها [همه] فاش شود.»
- [۱۷]. الاسراء، ۱۳: «و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم، و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند بیرون می‌آوریم.»
- [۱۸]. حجرات، ۱۲. «بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید.»



مبلغان



## نگاهی بر زندگی‌نامه مؤسس حوزه علمیه قم

در سال‌های پیش از ورود شیخ عبدالکریم حائری، قم آن رونق اولیه را در مرکزیت علوم دینی از دست داده بود و آن‌که همت دوباره و مردانه‌ای در این راه گمارد و حوزه‌ای هم‌طراز و بلکه اجل از حوزه نجف اشرف و عتبات عالیات تأسیس نمود، شخص آیت‌الله حائری بود.

### آیت‌الله حائری

آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم در سال ۱۲۷۶ (ق.ه) مصادف با ۱۲۳۹ (ش.ه) در روستای مهرجرد میبید، واقع در ۶۰ کیلومتری یزد به دنیا آمد. پدر ایشان مردی پارسا بود که هر چند از تحصیل علم بی‌نصیب مانده بود؛ اما از زهد و تقوی بهره داشت. دوران کودکی عبدالکریم در دامان پرمهر مادری مهربان سپری گشت و مانند اکثر کودکان آن زمان در محیطی به دور از آموزش‌های علمی روزهای کودکی را سپری می‌کرد؛ ولی روزگار سرنوشت و تقدیری شگرف را برای این کودک روستایی نگاشته بود و مشیت الهی بر این امر قرار گرفته بود که وی تبدیل به یکی از برجسته‌ترین و تاثیرگذارترین علمای دینی مذهب شیعه گردد.

روزی شوهرخاله عبدالکریم به نام محمدجعفر، معروف به «میرابوجعفر» که روحانی بود، به مهرجرد آمد. وی در همان دیدار نخست آثار استعداد و نبوغ را در رفتار این کودک مشاهده کرد. به همین دلیل عبدالکریم را برای یادگیری دانش، با خود به اردکان برد و به مکتب‌خانه سپرد. عبدالکریم در مکتب‌خانه اردکان، در محضر «مجدالعلمای اردکانی» یکی از بزرگان آن دیار، دروس نصاب الصبیان، صرف، مقدمات علوم و ادبیات را با عشق و علاقه فراوان آموخت.

در حالی که هنوز ۱۰ سال از بهار عمرش سپری نگردیده بود، از سایه پرمهر پدر بی نصیب گشت، از این رو راه مهرجرد را در پیش گرفت و خود را در کنار مادر غم دیده تنها و دور از مکتب یافت. چند سال را محروم از مکتب و دوستان در روستای مهرجرد گذراند؛ ولی پس از چندی شور و شوق دانش‌آموزی او را بی‌قرار ساخت. به همین دلیل عشق و دلبستگی خویش به علوم دینی را با مادر در میان گذاشت. مادر کوله بار سفر فرزندش را به سوی حوزه علمیه یزد بست و با چشمانی پراز اشک شوق و هجران، فرزند دل‌بندش را راهی آن سامان ساخت.

شیخ عبدالکریم به یزد رفت ولی پس از تحصیل مبادی فقه و اصول، ماندن در این شهر را نپسندید و تصمیم به مهاجرت به کربلا گرفت. او راهی عراق شد و حدود سال ۱۲۹۸ ق در مدرسه علمیه حسن خان سکونت و به محضر استاد بزرگ فاضل لنکرانی راه یافت. شرح لمعه و قوانین را در محضر ایشان خواند با رحلت میرزای بزرگ (مؤسس حوزه علمیه سامرا) و بیم از رونق افتادن حوزه علمیه این شهر آیت الله فاضل لنکرانی، شیخ عبدالکریم را برای ادامه تحصیل از کربلا به سامرا فرستاد.

آیت الله حائری سطوح عالی‌ه را در حوزه سامرا در محضر شهید آیت الله شیخ فضل الله نوری و مرحوم میرزا ابراهیم محلاتی شیرازی فراگرفت. در درس خارج نیز بیشتر از محضر تدریس آیت الله سید محمد فشارکی استفاده می‌کرد. با هجرت آیت الله فشارکی به نجف اشرف، شیخ عبدالکریم حائری نیز پس از حدود ۱۳ سال سکونت در سامرا به نجف هجرت نمود و علاوه بر درس استادش آقای فشارکی در درس آیت الله العظمی آخوند

ملاً محمد کاظم خراسانی نیز شرکت نمود. سرانجام بعد از حدود ۱۶ سال آیت الله حائری بار دیگر به کربلا هجرت نموده و تا سال ۱۳۳۲ در کربلا اقامت نمود.

شیخ عبدالکریم حائری در سال ۱۳۳۲ یا ۱۳۳۳، به خواهش فرزند حاج آقامحسن اراکی به اراک مهاجرت کرد و بیش از ۸ سال در آن شهر عهده دار اداره حوزه علمیه و تربیت طلاب شد تا جایی که تعداد طلاب در حوزه اراک از ۳۰۰ نفر گذشت و اراک به یک مرکز عظیم علمی و تحقیقی تبدیل گردید. در سال ۱۳۴۰ ق آیت الله حائری برای زیارت حضرت معصومه (س) و گذراندن تعطیلات ایام نوروز (۱۳۰۱ ش) از اراک به قم حرکت کرد. در آن هنگام بسیاری از مردم ایران که از تهران، اصفهان، کاشان و اراک و نقاط دیگر برای شروع سال نو به قم آمده بودند و جمعی از علما و خطبا هم که به همین عنوان مشرف بودند، برای زیارت و دست بوسی ایشان آمده، ضمناً تقاضای اقامت در قم را از ایشان کردند تا این شهر مذهبی را محل توقف خود قرار داده و تشکیل حوزه دهند. علاقه ای که عموم مردم قم و زوار آن سال ابراز داشتند، حاج شیخ را به حال تردید در آورده و فرمودند: استخاره خواهیم کرد. سپس صبحگاهی به حرم حضرت معصومه مشرف شدند و با قرآن کریم استخاره کردند، آیه ۹۳ سوره یوسف آمد: «اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَلَقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ» و اولین جمله ای که در اول صفحه قرآن بود، آیه: «وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ» بود. پس با عزمی راسخ و قلبی مطمئن بنا را بر توقف گذارده و به منزل حاج سید علی مصطفوی، تاجر قمی که علما و طبقات تجار و اصناف دیگر، اجتماع کرده و انتظار تصمیم نهایی ایشان را داشتند، آمده و نتیجه استخاره را به استحضار رساند.

قم از روزهای اول تولد تشیع در ایران، به مرکزیت شیعه شهرت داشته و با ورود حضرت فاطمه معصومه (س) و بعدها به سبب وجود بارگاه آن حضرت به عظمتش افزوده شد و مورد توجه مشتاقان علم و ایمان قرار گرفت. این شهر مقدس تاریخ درخشانی در خصوص برپایی حوزه علمیه و پایگاه دینی مردم دارد. اولین کسانی که در این شهر برای تأسیس حوزه

علمیه قیام کردند، محدثان و راویان قبیله اشعری بودند، سپس ظهور شخصیت‌های بزرگی مثل کلینی و شیخ صدوق و پس از آن روی آوردن شیعیان به این حوزه بر رونق قم افزود.

اما در سال‌های پیش از ورود شیخ عبدالکریم حائری، قم آن رونق اولیه را در مرکزیت علوم دینی از دست داده بود و آن که همت دوباره و مردانه‌ای در این راه گمارد و حوزه‌ای هم‌تراز و بلکه اجل از حوزه نجف اشرف و عتبات عالیات تأسیس نمود، شخص آیت‌الله حائری بود. در سال ۱۳۴۰ ق، مدتی بعد از ورود آیت‌الله حائری به قم، حوزه علمیه این شهر به طور رسمی تأسیس شد. مقارن با تأسیس حوزه رویدادهای مهمی نیز در ایران و جهان به وقوع پیوست که آیت‌الله حائری باکیاست و دوراندیشی ویژه‌ای از این رویدادها کمال بهره‌برداری را به نفع تأسیس حوزه نمود. اهم این وقایع عبارت بودند از:

۱- کودتای ۱۲۹۹ رضاخان: رضاخان برای رسیدن به قدرت به پشتیبانی علما نیاز داشت. از این رو تلاش می‌کرد با نزدیک شدن به علما به این مهم دست یابد. در این میان آیت‌الله حائری با استفاده از فرصت پیش آمده، حوزه علمیه را بدون هیچ بازدارنده سیاسی تأسیس نمود.

۲- آغاز جنگ جهانی اول: با آغاز جنگ جهانی اول، نجف و کربلا برای طلاب و علما ناامن گردیده بود و آمد و شد طلاب در آن شهرها به سختی صورت می‌گرفت. این ناامنی سبب شد که بسیاری از علما، این شهرها را به مقصد قم که تنها بدیل این کانون‌های علمی و جای امن برای کارهای علمی بود، ترک گویند. ناامن شدن این مراکز علمی سبب شد علما و فضایی که از ناامنی این مرکزهای علمی نگران بودند، جذب حوزه قم گردند چراکه آیت‌الله حائری با تدبیرها، دوراندیشی‌ها و شناخت دقیق از فرصت‌های پیش آمده، حوزه امن و آرامی را برای تحصیل علم آماده کرده بود.

۳- تبعید مراجع نجف به ایران: مرجعیت شیعه در زمان تأسیس حوزه علمیه قم با سید عبدالحسین اصفهانی و نائینی بود. مراجع نجف به خاطر رویارویی با دولت استعمارگر انگلیس که می‌خواست، امتیاز ورود بزرگ دجله و فرات را ویژه خود گرداند، به ایران تبعید شدند. تبعید این

بزرگان به ایران قم را به عنوان یک مرکز مهم تعلیم و تربیت دینی و بدیل عتبات رسمیت بخشید.

آیت الله حائری از مجموعه رویدادهای فوق در جهت تشکیل، توسعه و رسمیت بخشیدن به حوزه علمیه قم استفاده نمود. ایشان تأسیس و حفظ حوزه علمیه قم را از اهم واجبات می دانسته و با کیاست و دوراندیشی و تدبیر خود سعی می کرد بهانه ای به دست دشمنان نداده و از نهال نوپای حوزه علمیه به شدت حفاظت نماید تا به باروری و باردهی رسد؛ به نحوی که در ماجراهایی نظیر آیت الله بافقی، آیت الله حائری که با هوشیاری مخصوص خود دریافته بود که رضاخان فقط به دنبال بهانه مختصری است که حوزه علمیه را از ریشه برکند، سکوت را پیشه ساخت. رضاخان خود گفته بود: «اگر حاج شیخ عبدالکریم نفس می کشید، یک کلمه ای می گفت فوری ماشین در خانه اش حاضر می کردم و می فرستادمش آنجا که عرب نی انداخت».

آیت الله حائری دلیل رفتار خود را این گونه شرح می دهد: «من در مسائلی که از کنه آن آگاهی ندارم، به هیچ وجه دخالت نمی کنم و از آنجایی که ایران کشور ضعیفی است و پیوسته تحت فشار و استعمار کشورهای قدرتمندی چون روس و انگلیس می باشد، امکان دارد خطوط سیاسی که در ایران وجود دارد، از سوی این قدرت های استعماری ترسیم شده باشد و کسانی که در سیاست دخالت می کنند، امکان دارد ملعبه دست این قدرت ها بوده و ناآگاهانه آب به آسیاب دشمن بریزند. من اگر در کشور فرانسه انگلیس و روس بودم، مسلماً در سیاست دخالت می کردم، چون خطوط سیاسی در آنجا روشن بوده و از جایی دیگر این جریانات تحمیل نمی شود، بنابراین دخالت خود را در سیاست مقدور نمی بینم، گذشته از این دخالت من در سیاست مستلزم درگیری و خونریزی است و من حاضر نیستم که باعث شوم خون بی گناهان ریخته شود».

نویسنده کتاب معمار فضیلت در رابطه با خط مشی سیاسی آیت الله حائری این گونه اظهار نظر می کند که: رشد سیاسی مردم در آن زمان چندان بالا نبود که بتوان مبارزه را سامان دهی کرد. حتی وضع فرهنگی و

معیشتی مردم قم به گونه‌ای بود که گویا برخی مردم نمی‌توانستند وضع جدید را بپذیرند و وجود طلبه‌ها را تحمل کنند. به همین دلیل آیت الله حائری به طلبه‌ها سفارش کرده بود که در برابر هرگونه بدرفتاری دیگران گذشت کنند تا حادثه‌ای پیش نیاید. ایشان بین دو موضوع اهم و مهم درگیر بود. موضوع اول این بود که با رضاخان درافتد. در این صورت قتل عامی نظیر مسجد گوهرشاد رخ می‌داد. در نتیجه باقی مانده مردم، صحنه را رها می‌کردند، روحانیت شیعه شکست می‌خورد و سازمان حوزه علمیه قم برچیده می‌شد. موضوع دوم این بود که کج‌دار و مریز با رضاخان رفتار شود تا با ادامه کار حوزه علمیه قم، مردان دانشمند و کارایی برای آینده ایران و دنیای اسلام پرورش یابند.

آیت الله حائری در طول زندگی خود از استادان برجسته‌ای سود برد که برخی از آنان بدین شرح می‌باشند: آیت الله فاضل اردکانی، حاج میرزا حسن شیرازی (میرزای بزرگ)، آیت الله فشارکی، آخوند خراسانی، سید محمدکاظم یزدی، آیت الله میرزا محمدتقی شیرازی و آیت الله شیخ فضل الله نوری.

روشنفکری و اندیشه باز و نوآوری شیخ عبدالکریم حائری در حوزه علمیه و اجرای برنامه‌هایی نظیر تنظیم برنامه امتحانی حوزه و اجرای آن، تخصص در فقه، تشویق طلبه‌ها به یادگیری زبان‌های خارجی و اهتمام در پرورش و شکوفایی استعداد‌های طلبه‌های مستعد باعث شد که شاگردان برجسته و عالمان ربانی زیادی از کلاس‌های درس ایشان استخراج شود؛ کسانی نظیر: آیت الله سید محمدتقی خوانساری، آیت الله سید محمد حجت کوه‌کمری، آیت الله شیخ محمدعلی اراکی، آیت الله امام خمینی، آیت الله گلپایگانی، آیت الله مرعشی نجفی، آیت الله شیخ مرتضی حائری، آیت الله میرزاهاشم آملی، آیت الله محمدتقی بافقی و...

از مهم‌ترین آثار و تألیفات آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی می‌توان به عناوین زیر اشاره کرد:

- کتاب الصلاة در باب مسائل مختلف نماز

- دررالفوائد: در زمینه اصول فقه

- تقریرات استاد: یک دوره گزارش دروس استادش سید محمد فشارکی

در علم اصول فقه

- کتاب النکاح: فقه استدلالی و اجتهادی
- کتاب الموارث: فقه استدلالی و اجتهادی
- مجمع الاحکام: رساله علمیه حاج شیخ به زبان فارسی
- کتاب الرضاع: احکام شیردادن به کودک
- حاشیه ای بر عروة الوثقی
- حاشیه ای بر انیس التجار نراقی

اقدامات زیر نیز از جمله خدمات اجتماعی آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی محسوب می شود.

- تأسیس اولین بیمارستان در قم
- تأسیس بیمارستان سهامی قم
- تأسیس بیمارستان فاطمی قم
- تعمیر و بازسازی مدرسه دارالشفاء
- تعمیر مدرسه فیضیه
- تأسیس کتابخانه فیضیه
- ایجاد قبرستان و غسلخانه در قم
- ایجاد دارالاطعام در قم
- بنای سیل بند و سد در رودخانه قم
- احداث واحدهای مسکونی برای سیل زدگان شهر قم.

آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی در روز نهم بهمن ماه ۱۳۱۵ ش مطابق با ۱۷ ذی القعدة ۱۳۵۵ ق، پس از ۷۹ سال زندگی بابرکت بر اثر حمله قلبی درگذشت. پیکر مطهر وی بعد از تشییع باشکوه توسط مردم در حرم حضرت فاطمه معصومه (س) به خاک سپرده شد. در حالی که شعله فروزان حوزه علمیه قم که وی بنیانگذار آن بود، هم چنان می درخشد و منشأ برکات زیادی برای اسلام و ایران می باشد.